

نوک خازن برکت ختم شهید کسری نیرت

تاریخ سده های امیر

جلد دوم

شرح حال اصحاب قلعه شیخ طبرسی

(بجز مختصراً آنجائی که مقدمه بوده)

تالیف

محمد علی ملک خسروی نوری

مؤسسه ملی مطبوعات امری

۱۳۰۱ بیع

اینک بشرح حال اصحاب قلعه (اعم از شهدا و بقایای
سیف) تا آنجائیکه مقدور گشته میرد ازیم :
از خراسان :

- ۱- جناب ملا محمد حسین بشروئی (اول من آمن -
باب الیاب و اولین حرف حق) شرح حالشان از صفحه ۱۹
الی ۵۸ جلد اول ذکر گردیده است .
- ۲- جناب میرزا محمد حسن بشروئی (ثانی من آمن
دومین حرف حق) فرزند ملا عبد الله صباح و اغوی
جناب ملاحسین جوانی بودند بسیار تواضع و فروتن
و بینهایت شجاع و دلیر و در قوت ایمان بی نظیر و از لحاظ
شهامت و صداقت مانند برادر بوده است . ایشان در معیت
برادر مدت یازده سال در کربلا اقامت نموده و پس از فوت
مرحوم آسید کظام رشتی بمسجد کوفه رفته چهل روز بروزه داری
و ریاضت مشغول گشت و سپس با جناب ملاحسین (برادر)
و میرزا محمد باقر (خالوزاده) بنجف و از آنجا بشیراز
مسافرت و بشرف لقای حضرت نقطه اولی روح نامیوه قدا
فائز و دومین حرف حق محسوب گردید . در مقابل برادر خود
را بینهایت حقیر شمرده و همیشه در فکر آن بود که خدمتی

سزاوار به برادر نماید و همچنین در موقعی که حضرت
نقطه اولی در شیراز در منزل را بر روی یار و اغیار بسته
و خانه نشین شده بودند این سه نفر (ملاحسین - میرزا
محمد حسن - میرزا محمد باقر) در اصفهان متوقف بودند
از شنیدن این موضوع بینهایت ناراحت شده فوراً باتید یسل
لباس و عمامه بسمت شیراز حرکت و نرسیده بشهر میرزا
محمد حسن جهت تحصیل اجازه بمنزل جناب خال اعظم
رفته و پس از کسب اجازه اطلاع به برادر و خالوزاده داده
بطور حکمت وارد منزل خال گشتند و مدتی را در آنجا اقامت
نمودند و چون از منزل مزبور راهی به بیت مبارک داشت
شبیبا تا عبینی از محضر مبارک استفاده مفصلی کردند (۱)
بعد از مدتی بکربلا عزیمت و آنوقت می بود که حضرت طاهره
قصد حرکت بایران را داشت لذا خواهر و مادر خود را که
قبلا در کربلا سکونت کرده بودند در محبت طاهره بایسران
آورد و در قزوین از طاهره جدا شده بطهران آمدند و سپس
بخراسان حرکت و آنها را در بشرویه اقامت داد . جناب
آمیرزا محمد حسن موقع فتنه حسن خان سالار و سروصدای
ملاهای مشهد و مهار کردن کربلائی حسن ولد صدیق
(یکی از اصحاب) حضور داشت و در رکاب برادر نمازندران
رفت و فداکاری و شهامت بسیاری از خود بروز داد (۲) و در

تمام غزواتی که برادر و دیگران نمودند او پیش جنگ اصحاب و جلودار مجاهدین بود و در جنگ قادیکلائیها که در بدوام سمت مزارشیح طبرسی هجوم نمودند رشادت فوق العاده بخرج داد در جنگ عبد الله خان هزارجریبی و سایر سران مازندرانی مانند حبیب الله خان افغان و ابراهیم خان پسر بیگلر بیگی و غیره که چندین هزار نفر از سمت قریه افرا بقلمه طبرسی حمله کرده بودند ایشان سواره مجاهدت بی نظیری نموده و شجاعت فوق العاده از خود بروز داد بطوریکه قوای عبد الله خان و سایرین شکست خورده و همزیمت نمودند ولی ایشان با حبیب الله خان افغان که توایش تا نفس آخر در قریه افرا باقی و میجنگیدند مصادف شد حبیب الله خان تفنگ خود را بروی ایشان خالی متاسفانه چون باروت نم کشیده بود در نرفت . میرزا محمد حسن شمشیری حواله او نمود شمشیر چون نداشت از دستش خارج ولی با طپانچه که در کمر داشت بدو حمله کرد طپانچه هم چون باروتش نم کشیده بود در نرفت ولی او بدشمن فرصت نداده از اسب خود باجست و چالاکی غریبی بروی اسب حبیب الله خان پریده با ته طپانچه بقدری بسرش کوفت که مغزش متلاشی و از اسب بزیرافتاد . قوای حبیب اله خان همینکه سردار خود را کشته دیدند سنگرها را تخلیه کرده پا

بفرار گذاشتند و در اینموقع فتح نصیب اصحاب و همگسی بقلمه مراجعت نمودند (١) . آ میرزا محمد حسن در شب نهم ربیع الاول که اصحاب بار دوی عباسقلی خان لاریجانسی شبیخون زده و منجر بشهادت جناب باب الباب گشت فد اکاری و شجاعت بی نظیری از خود بروز داد که پس از یکی دو روز حضرت قدوس عمامه سبز ملاحسین را بر سر وی نهاده و شمشیر او را نیز بدستش سپرد و بعضی گویند منصف سرداری اصحاب قلعه را نیز با و معول فرمودند ولی بعضی از مورخین (٢) را عقیده براین است که چون در آن شب زخم فراوان و تیر زیاد خورده بود که میرزا محمد صادق قائنسی مشغول معالجه و مداوای ایشان بوده است تا روز خروج از قلعه که سه ماه و ده روز طول کشید بهبودی کامل حاصل نکرده بودند ولی بعضی اوقات با آن بدن مجروح بمیدان رفته شجاعتهایی از خود بروز میداد . امیرابوطالب شهمیرزادی راجع بشهادت ایشان مینویسد (روز چهارشنبه ١٦ جمادی الثانی که همه ما از قلعه خارج شدیم و بسمت اردو رفتیم آ میرزا محمد حسن همراه ما بود ولی روز پنجشنبه ١٧ جمادی الثانی موقعیکه دشمن میخواست شلیک دسته جمعی کند ایشانرا خارج کردند و پس از شلیک و مطلوبه

(١) تاریخ امیرابوطالب (٢) تاریخ صمیمه

ملصونی ایشان را شناخت و در همان صحرا (۱) شهیدش نمودند . آ میرزا محمد حسن عیالی اختیار فرموده و نسلی از ایشان باقی نیست و این قسم که معلوم است در سن سی و دو سالگی شهید شده اند . حضرت بهاء الله جل الله علیه و آله العظم در کتاب بدیع میفرمایند (ملاحظه در اول من آمن کن و همچنین ثانی من آمن که هیچ نفسی را در میان از این دو نفس و سایر مصروفات حی و وصف فرموده اند چنانچه در زیارتشانیان یا ساجد الله و یا کینونۃ الله و یا ذات الله و یا مال ایمن کلمات ذکر فرموده اند) .

۳- جناب میرزا محمد باقر بشروئی (پسر دائی ملاحسین - سومین حرف حی) چنانچه قبلا ذکر شد جناب ملاحسین همینکه والدش در بشرویه وفات نمود با اتفاق برادران و یک خواهر و پسر دائی (میرزا محمد باقر) برای تحصیل و کسب معلومات بگریلا رفته و اقامت نمودند (۲) و چون میرزا محمد باقر مردی عالم و فاضل و بسیار با زهد و تقوی و دارای صفات حمیده و خصائل ممتازه بود در حوزه درس

آسید کاظم رشتی در گریلا وارد و از تلامیذ ایشان محسوب گردید . همینکه سید کاظم رشتی ملاحسین را بموریا صفهان و مشهد نمود میرزا محمد باقر هم در مصیبت ایشان بحضرت و بشرویه

(۱) مقصود صحرا میدان زوا بوده که همه اصحاب در آنجا بوده اند و روی آنها شلیک کردند (۲) ظهور الحق

که وطن اصلی بود ورود و دیداری از فامیل و بستگان و دوستان نمود و موقع مراجعت ملاحسین بگریلا نیز همراه ایشان بود (۱) ملاحسین همینکه بگریلا ورود نمود و دانست که آسید کاظم رشتی مرحوم گردیده است لذا اصحاب را تشویق به تجسس موعود نمود و خود با میرزا محمد حسن (اخوی) و میرزا محمد باقر (دائی زاده) بنجف اشرف و سپس بکوفه رفته در مسجد کوفه مدت چهل روز معتکف گشتند یعنی روزها روزه دار و شبها بدعا و مناجات مشغول بودند . میرزا محمد باقر صرف نظر از اینکه خود روزه دار بود وسایل تهیه افطار و غذا را فراهم و بعد از فراغت بحبادت و مناجات اشتغال میورزید همینکه مدت اعتکاف سپری گشت بقصد تجسس موعود ابتدا بنجف و سپس عازم شیراز گردید و پس از ورود بشیراز و درک فیض از محضر حضرت نقطه اولی روح ماسواه خدا بشرف ایمان فائز و جزو حروف حی محسوب گردید (۲) .

در موقیصیه حضرت باب اعظم ملاحسین را بموریا صفهان و طهران و مشهد فرمودند میرزا محمد باقر نیز همراه ایشان بود و مدتی را در مشهد توقف و سپس با صفهان معاودت نمودند این موقیصی بود که حضرت نقطه اولی بسفر مکه تشریف برده و

(۱) نبیل - ظهور الحق (۲) نبیل

در مراجعت وقایع شیراز و سختگیری حسینخان آجودان باشی حکمران فارس پیش آمد در چنین وضعی هر چه در اصفهان انتظار کشیدند که شاید وضع شیراز بهبودی حاصل کند مقدور نشد لذا هر سه نفر بدون اخذ اجازه عازم شیراز و همینکه نزدیک شهر رسیدند میرزا محمد حسن عقیقانه بمنزل خال اعالم ورود و توسط ایشان از محضر مبارک کسب اجازه نمود لذا با تبدیل لباس و عمامه بشیراز وارد و بمنزل جناب خال رفته سکونت نمودند و شبهارا از راه مخفی بین منزل خال و بیت مبارک بمحضر حضرت باب اعظم مشرف و درك فیض نمودند . خلاصه هر گز آنکه جناب ملاحسین صرفت (باستثنای مسافرت ماکو) میرزا محمد باقر از ایشان جدا نشده بلکه یار و مددکارشان بود (۱) در فتنه غراسان و واتحه بارفروش و سایر نقاط در رمیت ملاحسین بود و در جنگهای قلعه طبرسوی بخصوص جنگ عباسقلی خان لاریجانی داد مردانگی داده است و چون دو نفر از اصحاب بنام میرزا محمد باقر نامیده میشدند و ایشان قدشان قدری کوتاه و ضعیف البنیه هم بودند لذا بمیرزا محمد باقر کوچک معروف بودند (۲) در موقعیکه جناب باب الیاب شهید و جسد مطهرشان را بقلعه برای کفن و دفن آورده بودند ایشان از جمله کسانی بودند که در دفن جسد

(۱) و (۲) یادداشتهای مرحوم فاضل مازندرانی

مشارکت داشته است . آ میرزا بوطالب شه میرزادی که خود از اصحاب قلعه و در بیشتر از معارك حضور داشته در تاریخ خود چنین مینویسد (.... در وقت بیرون آمدن از قلعه کلیه اصحاب برای وداع بر سر قبر جناب ملاحسین رفتیم همگی گریه و زاری مینمودند همینکه خواستیم حرکت کنیم میرزا محمد باقر کوچک از سر قبر بلند نمیشد هر چه کردند او را حرکت دهند قبول نمیکرد و هدای هدای میگریست و میفرمود من از ایشان جدا نمیشوم تفصیل را حضوری حضرت قدوس عرض کردند و چون حضرتش با چند نفر از اصحاب سوار بودند جلوی اسب را کشیده فرمودند که او را سوار کنید و بیاورید سوارش کردند قدری کسبه راه رفتیم از شدت گریه غش کرد و بزمین افتاد حضرت باز تأمل فرموده دستور دادند او را بیاورید بهوشش آوردیم و به ترك اسب ملا یوسف اردبیلی سوار کردیم . قدری که راه رفتیم باز خود را از اسب بزمین انداخت و غش کرد و جان از بدنش مفارقت کرد و تسلیم شد . حضرت قدوس دیگر تأمل ننموده فرمودند او را از عقب بیاورید چند نفر از اصحاب آوردند در آن میدانگاهی دزو اسر حمام فرمودند غسل بدهید نماز بخوانید دفن کنید

لذا غسل داده و نماز خوانده در مجاورت حمام دفن گردید (۱)
از آ میرزا محمد باقر نسلی باقی نیست .

۴- آقا سید محمد رضا بشروئی - اینطور که معلوم است مورخین شرح حال ایشان را دقیقاً معلوم نکرده اند فقط همینقدر معلوم شده که ایشان از خراسان در رکاب باب‌الباب بوده تا بقلمه طبرسی رسیده است و در تمام محاربات دفاعی اصحاب مشارکت داشته و در ضمن طرف و ثوق و ادا مینان حضرت قدوس بوده است و حضرتش ایشان را از بین اصحاب انتخاب و با ملا یوسف اردبیلی و رضاخان پسر محمد خان میرآخور و ملا زین العابدین میامنی صبح روز چهاردهم جمادی الثانی ۱۲۶۵ ق. نزد شاهزاده مهدیقلی میرزا فرستادند و بعد از گفتگو شاهزاده قرآن مهر کرده و قسم خورد که اگر از قلمه بیرون بیایید هیچ آسیبی بشما نخواهم رساند لهذا اینها بقلمه برگشته موضوع را بحضرت قدوس عرض کردند و چون موافقت حاصل شد روز چهارشنبه شانزدهم جمادی الثانی از اردو چند رأس اسب آوردند در ب قلمه حضرت قدوس و چند نفر از کتلین اصحاب سوار شدند و بقیه پیاده تا میدان دزوا نزدیک حمام در محلیکه برای حضرت قدوس چادر زده بودند رفتند . هر چند نبیل زندی نمایندگان را دونفر

(۱) تاریخ امیرابوطالب

(ملا یوسف اردبیلی و آقا سید محمد رضا خراسانی) و روزی را که این دونفر برای گفتگو نزد شاهزاده رفته اند روز شانزدهم نوشته ولی آقا میرابوطالب شه میرزادی که خود از اصحاب قلمه و در تمام عوایق حضور داشته نمایندگان را چهار نفر و رفتن آنان را بار دو چهاردهم جمادی الثانی نوشته است . خلاصه آقا سید محمد رضا بشروئی معلوم نیست که در مذبحه عمومی سر مائده شهید شده و یا جزو آنهایی بود که در معیت حضرت قدوس بار دو رفته و در آنجا تیرباران شده اند . ایشان از سادات معروف خراسان و به نیک رفتاری و دانش در بین مردم شهرت داشته اند (۱) .

۵- حضرتقلی (یاقلی) - حضرتقلی اهل بشرویه ولی اصلا هراتی بوده و یکی از مؤمنین فداکار این امر اعظم بوده که در تمام قضایا و وثایع خراسان - بارفروش - قلمه شیخ طبرسی حضور داشته و بینهایت بی باک و شجاع و بعلاوه نسبت بجناب باب‌الباب بی انداز و وفادار و جان نثار بوده است . حضرتقلی در شیرگاه اول کسی بود که برود خانه زده و از آب شیرگاه عبور نموده و چنانچه قبلاً تذکر گشتیم او برهنه برای قتل خسرو قادی کلائی بمیرزا محمد تقی جوینی داد و همینکه اطلاع از قتل خسرو پیدا کرد شمشیری باورده تا جانش

(۱) نبیل

بدر رفت (۱) . در جنگ عبد الله خان هزارگری سواره
 در محبت حضرت قدوس و جناب باب‌الباب و آ میرزا محمد حسن
 اخوی باب‌الباب و حاج محمد المجید نیشابوری بوده همیشه
 یا در جلوی قدوس و یا در جلوی باب‌الباب می‌جنگید . در این
 جنگ شخصی در کین بود که باب‌الباب را هدف گلوله قرار
 داد که حضرتقلی شهید غوری اسب تاخته و خود را حایمل
 قرار داد که تیرمشانه حضرتقلی اصابت ولی از احتنانصوده
 اسب خود را راند و آن نابکار را بیک ضربت شمشیر بسدرک
 فرستاد . جناب باب‌الباب که جوان خودی از او چنین دیدند
 جنبه دوش خودشان را با او پوشانده و روانه قلعه اش نمودند
 فقط در این جنگ با اینکه تجاوز از چهارصد نفر از دشمن
 کشته شده از اصحاب فقط همین حضرتقلی غیر خورده بود که
 آنهم بزودی خوب شد (۲) ولی بعضی تواریخ نوشته اند که
 علاوه بر حضرتقلی که مجروح شده یکفر هم شهید شده است .
 در جنگ لیله نهم ربیع الاول ۱۲۶۵ حضرتقلی شرکت داشته
 همینکه مشاهده نمود که جناب باب‌الباب تیر کاری خورده اند
 شیلک جبارکش را بدوش گرفته و برادرش حسن نیزایهای مبارک
 را از عقب بلند کرده و با اینحالت با قلعه رسانده و در جلسوی
 حضرت قدوس بزمین نهادند (۳) نیبیل مینویسد اسکندر

(۱) تاریخ میرزا لطفعلی (۲) تاریخ صمیمه و تاریخ آ میرابوطالب

(۳) تاریخ آ میرابوطالب و تاریخ نیبیل

زنجانی هم کمک آنها بود . خلاصه پس از تسلیم شدن اصحاب
 و رفتن بمیدان د زوا حضرتقلی در سر مائده در مذبحه
 عمومی بشهادت رسید (۱) .

۶- کربلائی حسن ولد صادق - کربلائی حسن اصل
 بشرویه ولی اصلا همراتی و برادر حضرتقلی بوده است . ایشان
 یکی از مؤمنین و همان کسی است که در غائله شهید آد مه‌ای
 حاجی میرزا حسن مجتهد او را گرفته و بمنزل مجتهد مزبور
 بردند و مشارالیه امر بتحذیر حسن نمود لذا بقدری او را از
 و آزار نمودند که قابل ذکر نیست و سپس تحویل د اروغه شهر
 داده که د اروغه بینی او را سوراخ و مهار کرده در کوچه و بازار
 گرداند . اصحاب همینکه از ماجرا مستحضر گشتند با فریاد
 یا صاحب الزمان خود را بمأورین د اروغه رسانده و حسن را
 از دست آنها نجات دادند (۲) . ایشان از اصحابی
 هستند که در رکاب باب‌الباب در ظل رایات سود از خراسان
 حرکت و در غائله بار فروش مشارکت کرده تا بقلعه رسید و دوش
 بدوش برادر در تمام محاربات دفاعی داد مردانگی بر داد
 حسن مردی بسیار شجاع و دلاور بوده است و موقع شهادت
 جناب باب‌الباب در لیله ۶ ربیع الاول ۱۲۶۵ هـ . ق . با
 کمک برادرش حضرتقلی حضرتش را بقلعه رساندند . نیبیل

(۱) تاریخ آ میرابوطالب (۲) تاریخ نیبیل

در این باره مینویسد که اسکندر زنجانی هم باین دونفر کمک کرده است . حسن نیز در مذبحه عمومی سر مائده در میدان دزوا شهید گشت (۱) .

۷- کربلائی قنبر علی اهل بشرویه - قنبر علی خادم باب الباب مردی بسیار شجاع و طرف اطمینان باب الباب بوده است . سالار پسر آصفالدوله که در خراسان بر محمد شاه یافعی شده بود میخواست ملاحسین را ملاقات کند که شاید بتواند بابی را با خود هم دست و آنهارا بکمک خود بخواند لذا جناب ملاحسین شبانه با کربلائی قنبر علی خادم خود سمت طهران حرکت و از آنجا بما کورفت و همینکه بما کور رسیدند کربلائی قنبر علی هم مورد عنایت حضرت نقیله اولی واقع گشت (۲) همچنین یونقی که جناب باب الباب باردوی حزه میرزا حشمت الدوله (قریب شهید) رفت کربلائی قنبر علی در رکابش بوده است (۳) ضمن مسافرت از خراسان بمازندران در منزل عیاشی جناب باب الباب مکتوبی که دال بر حرکت خودشان و اصحاب بمازندران بود حاضر حضرت قدوس توسط کربلائی قنبر علی ارسال اودم بمازندران رفته جواب گرفته در بین راه بجناب باب الباب تسلیم نمود (۴) در واقع بار فروش گسه ملاحسین جلوی اصحاب حرکت مینمود و جنگ و ستیز شد فقط

(۱) تاریخ نبیل - تاریخ میمه - تاریخ آ میرابوطالب
(۲) نبیل (۳) میمه (۴) میمه

کسیکه در آن معرکه همراه ایشان بود کربلائی قنبر علی بشروئی و چند نفر اصحاب پیاده بودند و معاندین در آن گیر و دار سر کربلائی قنبر علی را شکستند (۱) . کربلائی قنبر علی چون صدای رسائی داشت دستورات جناب باب الباب را او با اصحاب ابلاغ مینمود بهمین مناسبت موقع حرکت از بار فروش کربلائی قنبر علی دو ساعت بعد از طلوع آفتاب بین اصحاب فریاد نموده که حرکت کنند . این قسم که بعضی از مورخین نوشته اند کربلائی قنبر علی برای قتل خسرو قادی کلائی خنجر برهنه بمیرزا محمد تقی چوبینی داده است . در جنگ عبدالله خان هزار جریبی و در جنگ واسکس و سایر جنگهاییکه جناب باب الباب نموده او نیز بوده است نبیل شهادت کربلائی قنبر علی را همان شبی که جناب باب الباب شهید شده میداند ولی تاریخ میمه در یکی از جنگهاییکه بعد از شهادت باب الباب رخ داده نوشته و میرزا لدفعلی شیرازی چندین ماه بعد از شب شهادت یعنی در جنگ جعفر قلیخان ذکر کرده است .

۸- ملامحمد علی بشروئی (فرزند کربلائی محمد ملک)

۹- ملامحمد حسن بشروئی (فرزند کربلائی محمد ملک)

۱۰- آحسینعلی بشروئی

(۱) تاریخ نبیل - میمه

شرح حال این سه نفر را هیچ تاریخی ذکر ننموده فقط چیزی که مشخص است از شرویه در رکاب باب‌الباب بشهدت وارد شدند و از آنجا در ظل ریات سود بازندان آمده و هر سه نفر در بار فروش بشهدات رسیده اند . ملا محمد علی روز اول ضمن تیراندازی عمادین در زمره شهدای ه یا ۷ نفره بوده که در جوار چاه آب نازرانسرای سبزه میدان مدفون و آنها را اصحاب کبفا خوانند ولی دو نفر دیگر در موقع گفتن اذان (اول آحسینعلی دوم ملا محمد حسن) شهید گشتند (۱) .

۱۱- میرزا محمد باقر هراتی یا قائنی - جناب میرزا محمد باقر پدرشان میرزا محمد مهدی هراتی و مادرشان اهل قائن (عمه حضرت فاضل قائنی نبیل اکبر) بوده است بدین مناسبت هم قائنی و هم هراتی نام میبرند .

۱۲- میرزا محمد کاظم پسر میرزا محمد باقر (بقية السیف)

ایشان از علمای مشهور خراسان و صاحب صحرا ب و منبر و مردی بودند بسیار فاضل و دانشمند و متصف به صفات حمیده و کمالات روحانیه و سخاوت بی نظیر . در اولین سفری که جناب باب‌البا

(۱) از دفتر یادداشت‌های مرحوم فاضل مازندرانی - نبیل و سایر تواریخ شهادت سه نفر را موقع اذان گفته اند ولی ذکر اسم ننموده اند . (۲) مقصود میرزا محمد باقر هراتی است .

از شیراز برای تبلیغ بخراسان آمد سبب هدايت ميرزا محمد باقر قائنی گردید و ایشان اول کسی است که در شهر مشهد تصدیق امر مبارک را نمود و در زمره بابیه‌ها محسوب گشت (۱) . پس از تصدیق چنان بشعله ایمان بر او فروخت که آنی سکون و قرار نداشت و چون ایشان دارای مکتب وافر و ثروت زیساد بود همه را در طبق اخلاص نهاده صرف تبلیغ نفوس و پیشرفت امر نمود . خانه اش در مشهد که مشهور به بیت بابیه است محل تبلیغ و پذیرائی از یار و اغیار بوده خود و زوجه اش شب و روز در پذیرائی از مومنین و سایرین و تهیه شام و نهار و چای و سایر ضروریات آنی غفلت نداشتند مشهور است که پس از تصدیق امر مبارک بدون ترس و پروا به تبلیغ بهار صد نفر از تلامذه خود و کسانی که در نماز با او اتقاد امین نمودند پرداخت و آنان را بشریعه الهیه ارشاد مینمود (۲) .

جناب ملا حسین در دو سفر ورود بخراسان بیشتر متوجه بشریه سقط الرأس اجدادی خود بود لذا میرزا محمد باقر فقط روابط مکاتبه با ایشان را داشت ولی در سفر سوم که از شرویه بمشهد وارد (اواخر سنه ۱۲۶۲ و اوایل سنه ۱۲۶۳ هـ ق . ۵) بمنزل میرزا محمد باقر وارد و اقامت گزید و چون بموجب حکم (علیکم بارض الخاء) که از یراعه مبارک حضرت نقطه اولی

(۱) نبیل (۲) تاریخ بدیع بیانی - تاریخ خراسان

روح ماسواه فدا نازل شد بایں ها از اطراف و اکناف ایران مخصوصا خطه خراسان بمشهد وارد و در بیت میرزا محمد باقر رفت و آمد داشتند . شام و نهار و چای را اغلب در این خانه صرف میکردند که تمام مخارج از کیسه پرفتوت میرزا محمد باقر بود بدین مناسبت خانه او به بیت بابیه مشهور و هر کس که در این خانه رفت و آمد مینمود او را بابی میگفتند . در این موقع نیز حضرت قدوس از مازندران بمشهد ورود و در بیت بابیه سکونت فرمودند . میرزا محمد باقر قائنی و زوجه مؤمنه او دامن همت و خدمت بالا زده آنی از پذیرائی این دو وجود مقدس و سایر بابی ۱۵ مضایقه و غفلت نداشتند و یکی از اطاقهای تحتانی این خانه را برای استعمال قدوس و جناب باب الباب اختصاص داده که هر روز زوجه اش آنجا را پاک و نظیف مینمود این را در مرد عظیم علاوه از فضل و دانش و سخاوت در رشادت و جلالت و بی باکی مشار بالبنان و سرآمد اقران و بجمیع فنون حرب آن دوره آگاهی و مهارت تامی داشت (۱) - فتنه خراسان بواسطه گرفتاری خادم او (کربلای حسن) شروع شد که اصحاب دست باسلحه برده و اغیار را تار و مار نمودند و چون سبب این فتنه علمای مشهد بودند لذا میرزا محمد باقر باردوی حمزه میرزا که پند فرسخی مشهد بود شکایت برده و داد خواهی

(۱) تاریخ خراسان

نمود . موقعی که جناب باب الباب بقصد عزیمت بمازندران از مشهد حرکت کردند علاوه بر اینکه خود در ظل رایات سود قرار گرفت طفل ۱۲ یا ۱۳ ساله خود میرزا محمد کاظم را که از لحاظ جثه بسیار قوی و از حیث قد چون خدنگی بود بسرای اینکه از گامس بلا محروم نگردد از جناب باب الباب درخواست نمود که همراه این قافله باشد ایشان نیز این تقاضا را قبول و او را بسمت آبداری خود معین فرمودند (۱) .

آ میرزا محمد باقر در طول این مسافرت تعلمد ارسپاه اصحاب و ناصر و طرف مشورت جناب باب الباب بود و نظام حرکت اصحاب و دسته بندی آنها بعهده ایشان بوده است و ایشان از جمله کسانی بودند که در سواد کوه برای ملاقات خانلر میرزا رفتند و همچنین ایشان در وسط جنگل قصد خسرو را بحرفض باب الباب رسانند . گویند همینکه میرزا محمد تقی جوینی خسرو را غنجر زد میرزا محمد باقر نیز با شمشیر جسد نیمه جان او را از پای در آورد (۲) . خلاصه قدرت و قوت و شجاعت و دلوری میرزا محمد باقر در جنگ های قلعه شیخ طبرسی الظاهر من الشمس و مصروف اصحاب و اغیار بوده است ساختن استحکامات قلعه از قبیل دیوار قطور ۶ یا ۸ ضلعی قلعه و برج و بارو و حفر آن خندق عریض و عمیق از ابتکارات

(۱) تاریخ خراسان

(۲) حاج نصیر قزوینی

روح مسواه فدا نازل شد بایں ها از اطراف و اکناف ایسران مخصوصا خطه خراسان بمشهد وارد و در بیت میرزا محمد باقر رفت و آمد داشتند . شام و نهار و چای را اغلب در این خانه صرف میکردند که تمام مخارج از کیسه پرفتوت میرزا محمد باقر بود بدین مناسبت خانه او به بیت بابیه مشهور و هر کس که در این خانه رفت و آمد مینمود اورا بایں میگفتند . در این موقع نیز حضرت قدوس از تازندگان بمشهد ورود و در بیت بابیه سکونت فرمودند . میرزا محمد باقر قاضی و زوجه مؤمنه او دامن همت و خدمت بالا زده آنی از پذیرائی این دو وجود مقدس وسایر بایں مضایقه و غفلت نداشتند و یکی از اطاقهای تحتانی این خانه را برای استعمال قدوس و جناب باب الباب اختصاص داده که هر روز زوجه اش آنجا را پاک و نظیف مینمود این را در عهد عظیم علاوه از فضل و دانش و سخاوت در رشادت و جلالت و بی باکی مشار بالبنان و سر آمد اقرا و بجمیع فنون حرب آن دوره آگاهی و مهارت تامی داشت (۱) - فتنه خراسان بواسطه گرفتاری خادم او (کربلائی حسن) شروع شد که اصحاب دست با سلحه برده و اغیار را تار و مار نمودند و چون سبب این فتنه علمای مشهد بودند لذا میرزا محمد باقر باردوی حمزه میرزا که چند فرسخی مشهد بود شکایت برده و داد خواهی

(۱) تاریخ خراسان

نمود . موقعی که جناب باب الباب بقصد عزیمت بمازندران از مشهد حرکت کردند علاوه بر اینکه خود در ظل رایات سود قرار گرفت طفل ۱۲ یا ۱۳ ساله خود میرزا محمد کاظم را که از لحاظ جثه بسیار قوی و از حیث قد چون خدنگی بود برای اینکه از کاس بلا محروم نگردد از جناب باب الباب درخواست نمود که همراه این نافرله باشد ایشان نیز این تقاضا را قبول و اورا بسمت آبداری خود معین فرمودند (۱) .

آ میرزا محمد باقر در اول این مسافرت علمد ارسپاه اصحاب و ناصر و طرف مشورت جناب باب الباب بود و نظام حرکت اصحاب و دسته بندی آنها بعهده ایشان بوده است و ایشان از جمله کسانی بودند که در سواد کوه برای ملاقات خانلر میرزا رفتند و همچنین ایشان در وسط جنگل قصد خسرو را بحرض باب الباب رساند . گویند همینکه میرزا محمد تقی جوینی خسرو را شنجرید میرزا محمد باقر نیز با شمشیر جسد نیمه جان اورا از پای در آورد (۲) . خلاصه قدرت و قوت و شجاعت و دلوری میرزا محمد باقر در جنگ های قلعه شیخ طبرسی الظاهر من الشمس و مصروف اصحاب و اغیار بوده است ساختن استحکامات قلعه از قبیل دیوار قطور ۶ یا ۸ غلیص قلعه و برج و بارو و حفر آن بندق عریض و عمیق از ابتکارات

(۱) تاریخ خراسان

(۲) حاج نصیر قزوینی

ایشان بوده است (۱) در جنگ واسکس ایشان رشادت فوق العاده بخرج داده و در صفت جناب باب البواب دشمن را متواری و پراکنده کردند (۲) . آن ایامیکه مردم از اطراف برای تحقیق بقلمه میآمدند خبر آوردند که دو نفر از مؤمنین بشیرگاه آمده و چون راه را بلد نیستند از ترس قادیلا نمیتوانند بقلمه بیایند جناب باب البواب میرزا محمد باقر قائنی را با آدم نثار علیخان بشیرگاه فرستادند ملا عبد الکریم قزوینی و آحمد جعفر تهریزی را بقلمه آوردند . تهسور و رشادت این مرد همینقدر کافی است که حضرت قدوس بعد از باب البواب فرماندهی سپاه اصحاب را با و محول داشتند و در موقع طرف شور حیرتشی میبود (۳) در هر حمله و یورش که با تعداد قلیل اصحاب بدشمن مینمود چنان رعب و ترس می در وجودشان ایجاد مینمود که دست از مقاومت برداشته و پراکنده میگشتند . در موقعی که عباسقلی خان حمله ثانوی خود را شروع کرد میرزا محمد باقر با هیجده نفر سوار منتخب چنان حمله ای بدو نمود که قوای او را منهدم و با گرفتن چند رأس اسب و علمی که در میدان جنگ بجای گذاشته بودند مظفرانه بقلمه مراجعت نمود (۴) همچنین در موقعیکه شاهزاده مهدیقلی میرزا با حفر نقب و آتش دادن باروت دیوار و سرج

(۱) حاج نصیر قزوینی (۲) ظهیر الحق (۳) نبیل (۴) نبیل

قلمه را خراب و بسپاهیان دستور هجوم را داد و سپاهیان از هر طرف یورش و حمله نمودند میرزا محمد باقر با ۳۶ نفر اصحاب پیاده از قلمه بیرون دویده جلوی هجوم دشمن را گرفت و چنان شجاعتی بخرج داد که دشمن را پراکنده و اصحاب داخل قلمه نیز فرصت ساختن دیوار و برج را یافتند (۱) ایشان از جمله کسان طرف اعتماد حضرت قدوس بوده که در خاتمه کار قلمه بنمایندگی بار دوی مهدیقلی میرزا برای عذاکره و گفتگو رفته بودند و در روزا نیز شاهزاده ایشان را خواسته و قسم خورده و تجدید عهد نمود (۲) .

در موقعیکه اصحاب در اثر مهر کردن قرآن از قلمه خارج واردی دشمن مسلط گشته و همه را شهید نمودند میرزا محمد باقر قائنی را دست بسته با حضرت قدوس و یک عده دیگر از کطین اصحاب با وضع ناهنجاری ببار فروش بردند و ضمن تعیین سپیمه برای شهرهای مازندران و سران سپاه ایشان را به عباسقلی خان لاریجانی تسلیم که باطل برده و بخونبیمای صاحبمنصبان و افراد فوج لاریجان که بقتل رسیده اند شهید کنند (۳) فاضل قائنی از قول حاجی میرزا جانی مینویسد (در آمل همینکه میر غضب خواست میرزا محمد باقر را شهید سازد ناسزا و دشنام داد در آن حین آتش غیرت میرزا محمد

(۱) نبیل - میرزا الطافعلی (۲) میرزا الطافعلی - میمیه (۳) میمیه
صیرابوطالب

باقر مشتمل شده محبوب عالم را یاد کرده باتکانی بندهای بازوی خود را از هم گسیخته و بنایکی و بنالاکتی دست شجاعت دراز حربه را از میرغضب گرفته و چنان برگردنش نواخت که سرش چند قدم دور افتاد و سپس مردم تماشائی که دور او را احاطه کرده بودند حطه ور و چند نفر را بمقتل اصلی روانه نمود تا اینکه چند نفر او را از دور با گوله شهید نمودند و زن از شجاعت و جلالت و مردانگی او در تعجب بودند . خلاصه پس از تسلیم نمودن جان دست بجیبش کرده دیدند قدری گوشت بریان کرده بود که فرصت خوردن آنرا نداشته شهادت این را در عظیم در اواخر ماه جمادی الثانی ۱۲۶۵ هـ ق . در سبزه میدان آمل و مدفون در قبرستان قدیمی شهر (قبرستان خضر) بوده که فعلا نه اثری از سبزه میدان و نه اثری از قبرستان مزبور است بلکه قبرستان خضر فعلا دبستان حکیمی و دبیرستان باهرسی و بهمداری شیروخورشید سرخ و مؤسسه شیروخورشید شده است و سبزه میدان نیز دکاکین و خیابان گشته .

و اما میرزا محمد گانام فرزند ایشانرا در بار فروش بواسطه صغیر سن مرخصی کردند و مشارالیه بمشهد رفته در خانسه خودشان (بیت بابیه) صدکن نمود و از بقیة السیف قلعه محسوب و سالهای دراز بخدمت امر و تحریر آیات و الواح اشتغال

داشت و مقارن اوایل دوره میناق صعود و در یکی از اطاقها تحتانی همین خانه مدفون گردید (۱) . گویند چون میرزا محمد کاظم بمشهد ورود نمود مادرش بتصویر اینکه او از صف اصحاب روی بر تافته و فرار کرده است (۲) او را بخانه راه نمیداد تا اینکه اطمینان کامل حاصل نمود که سپاهیان بواسطه صغیر سن او را مرخص نمودند بسیار خوشحال و مسرور گردیدند و از اینکه شوهرش شهید شده فخر و مباهات مینمود .

۱۳ - شیخ محمد هراتی (اخوی میرزا محمد باقر) -

ایشان از کسانی بوده اند که در خراسان تصدیق امر نموده و در فتنه مشهد حضور داشت و بممد در ظل علمهای سپاه در موکب باب الباب بمآزندان رهسپار و در غائله بار فروش نیز مشارکت داشته ولی در شب خسروی که آن صحرا و جنگ را پر از دشمن و بعضی از اصحاب را نیز شهید دیدتساب مقاومت نیاورده فرار نمود ضمن راه که نمیدانست کجا می رود شخصی باو برخورد با او مهربان گشت و او را همراه خود بسمت بار فروش برد . چون میدانست که اگر مردم بفهمند او بای است بقتلش قیام خواهند کرد لذا باو ستوداد که خود را بگری و لالی بزند و حرکت از او ستوالی نمود جوابی نگوید و خود را لال و کر وانمود کند . جمعی بین راه بآنها

(۱) تاریخ خراسان (۲) تاریخ خراسان و ظهور الحق

برخورده گفتند که این شخص بابی است او جواب داد که این مرد غریب و فقیر و کرولال است و هرچه با او گفته ام جوابی نداده فقط با اشاره بمن حالی نمود که گرسنه هستم حال او را میبرم برای رضای خدا غذائی باو بدهم خلاصه از آنها گذشته او را از بیراهه بیار فروش بمنزل خود برد اهل محل و همسایه ها فهمیدند و صاحب خانه را بد گفته و دشنام دادند که چرا بابی را بخانه خود راه داده ای لذا آن مرد خوش طینت شبانه شیخ محمد را برده بدست حاجی ملامحمد حمزه شریعتمدار کبیر سیرد و ایشان نیز او را بنام طلبه در مدرسه ای منزل داد و بعد از مدتی او را بقلعه فرستاد (۱) ملامحمد در جنگ های قلعه مشارکت و عاقبت الامر در لیله ۹ ربیع الاول ۱۲۶۵ یمنی شبی که جناب باب الیاب شهید گشت او نیز زخم دار و بس از یکی در روز شهید شد (۲)

۱۴- ملامیرزا محمد فروغی (بقية السیف قلعه مبارکه)
جناب میرزا محمد فروغی فرزند ملا عبدالحسن اصفهانی الاصل محل تولدش قریه دوغ آباد از محال تربت حیدریه خراسان است که ما بهائیان آنجا را فروغ مینامیم . ایشان از علمای طراز اول و معروف و متصف بزهد و تقوی بودند که علمای شیخیه و اصولی او را تقدیس و تجلیل مینمودند و در وعظ

(۱) تاریخ میرزا الطفعلی (۲) تاریخ میرزا الطفعلی

و خطابه و مذاق و بیان مزاح و کم نهایر بطوریکه عامه مردم علاوه بر مراتب علمی و فضل و کمال نافذ الحکم هم بودند باوریکه در تلموز تربت و محالات آن بهر کسی که ستمی میشد بخند متش رسیده و شکایت مینمود بدون اینکه بحکام مراجعه دهد خود بشخصه رسیدگی و رفع ظلم را از شاکی مینمود در اوانی که جناب باب الیاب از شیراز برای تبلیغ بخراشان مأور شدند همینکه بمشهد وارد گشتند ملا میرزا محمد ایشان را ملاقات و با پرسش سئوال مختصری بدون درنگ چهارمین نفری بود که ایمان آورد و در زمره اصحاب او قرار گرفت و در ظل رأیت سیاه با چند نفر از نزدیکان و خویشان خود مانند (ملا شیخعلی پسر ملا عبد الخالق یزدی اهل فیخر آباد - ملا محمد اهل مهنه - آقا احمد و میرزا حسنخان اهل - عبداله آباد - ملا عبد الله از دوغ آباد) بمآزندان حرکت نمود و در واقعه بارفروش حضور داشته شد شیراز جناب باب الیاب را برای العین مشاهده و بعدا برای این و آن تعریف مینمود . همچنین در واقعه قلعه شیخ طبرسی و در جنگهای آن تا آخرین دقیقه در رکاب حضرت قدوس و جناب باب الیاب مشارکت داشته است و موقعیکه جسد مطهر ملا حسین را حضور حضرت (۱) قدوس آوردند ملا میرزا

(۱) تاریخ خراسان - ظهور الحق - نبیل

محمد حضور داشت و همچنین در موقع تدفین یکی از کسانسین بود که در دفن آن جسد مطهر کفک کرده است . عقیده بعضی بر آنست که در واقعه بدشت هم حضور داشته و نیز در اواخر ایام قلعه که بین حضرت قدوس و شاهزاده مهدیقلی میرزا (فرمانده اردوی دولتی) و ارسال رسول و نامه شد ملا میرزا محمد فروغی با اتفاق ملا یوسفعلی اردبیلی و آقا سید رضا خراسانی واسطه بوده اند (۱) . پس از ختم غائله قلعه و تجمیع اصحاب در روزا و شهادت آنها ملا میرزا محمد اسیر سپاهیان گردید و بفرمان شاهزاده مقرر شد هر کس ثروتی دارد میتواند در مقابل پرداخت مبلغی خود را بخرد در اینجا نبیک مینویسد (منجمله آن اشخاص ملا میرزا محمد فروغی - حاج عبدالمجید نیشابوری - حاج نصیرفرزینی بوده اند که قرار گذاشتند بفرود مطهران مبلغی پرداخت و آزاد گردند) ولی تاریخ آ میرابوالالب فسطی اسم دونفر اخیر را ذکر و از ملا میرزا محمد اسمی نصیرود و از طرفی تاریخ خراسان مینویسد که ملا میرزا محمد شرح خلاصی و نجات خود را بدین طریق نقل نموده (پس از اینکه توای مهاجم اصحاب را در موقع مسیمن معاصره و غفلت شلیک و همه را قتل عنان نمودند بین گشتگان بنای گردش گذاشتند و هر کس نیت بجانی داشت سر از تن

(۱) ظهور الحق

جدامیکردند تا آنکه نوبت بمن رسید سر مراحم قدوسی بریدند در اینحال در دل خود گفتم یا حضرت قدوس بمن وعده فرمودی که من شهید نصیوم پس از رفتن قاتلین و سربازها احساس کردم که حنجره و حلقوم سالم فقط چند رنگ از گردنم بریده شده بهر قسم بود با پارچه ای از لباس گلویم رابستم و بازحمت زیاد شبانه کشان کشان و افتان و خیزان بیکی از قراء اطراف قلعه خود را رساندم چون که خدا آن قریه لا اله الا الله گفتن مرا شنید بر من ترحم کرده کسی را آورد زخمهایم را دوخت و چند روزی نگهداری نمود تا آنکه قوت حرکت یافتم و سپس از طریق شاهرود و سبزوار بوطن خود که فروغ باشد مراجعت نمودم (همچنین استاد محمد رضای دوغ آبادی مینویسد که ملا میرزا محمد حکایت مینمود (هر وقت جناب بابالباب نفوس را برای حمله بر اعدا معین مینمود چند بار نوبت بمن رسید خدمت حضرت قدوس عرض کردم که من میل بشهادت ندارم و میخواهم محفوظ بمانم آنحضرت بیاناتی در وصف شهادت نموده فرمودند پسون تو میل بشهادت نداری مطمئن باش که محفوظ خواهی ماند بهمین مناسبت با اطمینان خاطر بمیدان رفته جهاد و دفاع نمودم و با وجود پنج زخم منکر که بکرات از گلوله و شمشیر بر بدن یافتم در آنهمه بلایای متواتره و مهاجمه اعداوشبیخونهای

بی درین محفوظ مانده مراجعت بوطن نمود) .
 مرحوم فروغی اغلب از اوقات بمشهد و سایر نقاط خراسان
 مسافرت های تبلیغی نموده عده ای را بشریحه الهیه وارد و
 در وجود احبب نیز حیاة تازه ای میدید در موقعیکه نقض
 میرزایحیی ازل آشکارگشت فروغی حقیقت مطالب را باحبب
 فهمانده بطوریکه در خطه خراسان آثار نقض و رایحه
 آن استشمام نگردید (۱) . در امر حضرت بپناه الله نیز
 استدلالیه بسیار نیکویی تنظیم نمود چنانچه در صفحه ۲۱
 لوح قرن مذکور است (..... اولین نفسی که بنا برتذکر نبیل
 ذکر الله ابهی را در مید امر الله بلند نمود جناب ملا میرزا
 محمد فروغی یکی از مدافعین قلمه شیخ طهرسی بود)
 مرحوم بوتمن السلطنه وزیر خراسان برای اینکه ملا میرزا محمد
 فروغی با کمال فراغت به تبلیغ پردازد مخارج او را کفالت
 و سالیانه یکصد تومان که آنوقت وجه بسیار قابل بود بایشان
 میپرداخت . مرحوم فروغی اغلب در مجالس احبب گوی خود
 را نشان میداد و میفرمود جمال صبارک ما برای چنین روزی
 حفظ فرمود خلاصه فروغی در وطن جمعی را بشریحه الهیه
 رسانما گشت ولی گروهی از کسانی که نسبت بایشان اظهار
 حب و اخلاص مینمودند بعد اوت قیام کرده و بعد از بین بردن

ایشان اسبابی فراهم ساختند که دولت وی را بطهران
 احضار و پس از توقف چندی در طهران مظفرانه مراجعت
 بوطن نمود ولی آنها دست برنداشته باز وسایلی فراهم
 کردند که حکومت ایشانرا اخذ و باغل و زنجیر بمشهد کشیده
 در ارك حكومتی محبوسش نمودند و مدتى را در حبس بود تا
 اینکه بسعی و همت ملا احمد فیض آبادی و باپرداخت یکصد
 تومان ایشان وعده ای دیگر از احبب که در حبس بودند
 خلاص گشتند و این خلاصی بسال ۱۲۹۵ هـ ق . بود که
 در همان سال از این عالم صعود فرمودند اولاد ایشان
 مرحوم میرزا محمود فاغل فروغی است که قصه اخیلی
 زیارتشان کرده اند (۱) .

از اصحاب خراسان عده بیشماری هستند که در غزوات
 دفاعیه قلعه شهید شده ولی شرح حال و کیفیت شهادتشان
 مخصوصا اینکه در کدام جنگ شهید گشته اند معلوم نشده
 منجمله شهید ای ذیل هستند :

۱۵ - محمد مهدی بشروئی (عموی ملا حسین)

۱۶ - آقا محمد حسن بشروئی (شوهر خواهر ملاحسب)

در غائله مشهد باتفاق کربلائی علی اصغرینای فائز در رکاب
 حضرت قدوس بوده است .

۱۷- ملا حسنخان بشروئی (پسر عموی ملا حسین) ایشان از تفنگچیان قابل بود که در بار فروش بالای مناره مراقبت مینمود و اصحاب او غیر دار کرد که صدای مهمه زیاد میآید (۱)

۱۸- کربلائی قاسم بشروئی

۱۹- کربلائی محمد علی بشروئی

۲۰- لطفعلی بشروئی

۲۱- آقا سید احمد بشروئی

۲۲- استاد احمد

۲۳- آقا احمد (دو برادر اهل عبد الله آباد)

۲۴- میرزا حسن خان (تربت حیدریه)

۲۵- میرزا حسین قشنگ

۲۶- ملا حسین (پسران ملا محمد پیشنماز اهل

۲۷- ملا احمد (مهنه خراسان)

۲۸- ملا اشرف بروی که در سواد کوه تنگ اور ابرو ندو

بعد پیدا شد (۲)

۲۹- ملا عبد الله پسر ملا احمد دوغ آبادی (برادرزاده

ملا محمد فروغی) بهاری که معلوم است ایشان در واقعه قلمه بشهادت رسیده ولی در کدام جنگ و چه نقطه معلوم نیست **مجتهد نبیل** ضمن اسامی شهدای قلمه مینویسد (پسر

(۱) تاریخ میرزا لطفعلی ۲- میرزا لطفعلی - میمه

ملا احمد " برادرزاده ملا میرزا محمد فروغی " که برخلاف عموی خود بشهادت نرسید در واقعه قلمه بشهادت رسید و ملا میرزا محمد میگفت که مشارالیه جوانی با دانش و تقوی و خوش رفتار بود که در قلمه جام شهادت را نوشید)

۳۰- میرزا محمد تقی جوینی (سبزواری) - یکی از

کسانیکه در ممبزار بشرف ایمان فائز گردید میرزا محمد تقی جوینی ساکن شهر سبزواری بوده است ایشان در زمره مستوفیان عظام خراسان و خوشنویسان آن خطه بوده است . موثقی

که جناب بابالباب با علمهای سیاه بهمازندان حرکت میفرمودند دو روز در سبزواری توقف و در اینموقع میرزا محمد تقی

جوینی تصدیق امر مبارک را نموده بکاروان عشق طحسق و از اصحاب خاص بابالباب محسوب گردید (۱) میرزا محمد

تقی شخصی دلاور و پر جرأت و شهامت بود (۲) در سواد کوه

مازندران از زمره اشخاصی بود که بملاقات خانلر میرزا حکومت مازندران رفت و ضمناً در راه قلعه هم در نزدیکی قریه

دارد کاشت ملکی سلیمان آقا گرایلی سواران خسرو کلاه و جنبه و شمشیر او را گرفتند (۳) و در واقعه قتل خسرو قادی کلاسی

(۱) یادداشتهای مرحوم فاضل مازندرانی

(۲) نبیل - ظهور الحق

(۳) میرزا لطفعلی

(۱) لیلہ ۱۴ ذیقعدہ ۱۲۶۴ هـ . ق . ۰) او عامل اصلی بود
 و در قلعه نیز از جمله کسانی بود که سواد کوهی ما را تبلیغ
 نمود (۲) .

خلاصه این مرد مبارز و فداکار قلیان را از نوکر خسرو گرفته
 و برای خسرو میبرد . چون آتش قلیان در حال خاموشی بود
 جلوی خسرو نشسته بعنوان کیراندن آتش بر قلیان پف نمود
 لذا شاکستر آتش به چشم خسرو رفت همینکه چشم را بر هم زد
 و مالش را با خنجر به پشت خسرو میزند . بعضی گویند
 خنجر خسرو را از گوش کشیده به پشتش فرو کردند . بعضی
 گویند میرزا محمد تقی قبلا خود خنجر داشته است . اینک
 برای روشن شدن مطالب آنچه که در تواریخ ذکر شده مینگاریم :

(۱) تاریخ حاجی میرزا جانی (اعم از تاریخ جدید یا
 نقطۃ الکاف یا تاریخ بدیع بیانی) چنین مینویسد " جناب
 میرزا محمد تقی جوینی دست خسرو را گرفته چند قدم عقب
 برد و آنچه نصیحت نمود و بر آن مبلغی که قبلا باو داده
 شده بود مبلغی افزود که از اذیت کردن دست بردارد قبول
 نکرد پس از مایوسی و اتمام حاجت بضرع خنجر جمعی را از
 صدقه شرارتش ایمن کرد و بعد از گشته شده او همراهانش
 متفرق شده رفتند ")

(۱) نبیل - سایر تواریخ (۲) میرزا الدلفعلی

(۲) تاریخ صمیمه مینویسند (جریان توقع خسرو را میرزا
 محمد باقر خدیو متعجبان باب الباب عرض کرد فرمودند آیا کسی
 هست که این طمعون را بجهنم بفرستد ؟ و اگر نیست من
 خودم بروم جناب میرزا محمد تقی جوینی عرض کرد اگر مرا
 حربه ای میبود الحال او را بدرک میفرستادم یکی از اصحاب
 خنجر برهنه بدست ایشان داد پس جناب میرزا محمد تقی
 خنجر را گرفته در بغل گذارد و آمد بنزد آن طمعون نشست
 و نوکرهای خسرو پیش آمدند جناب میرزا محمد تقی فرمودند
 که ما میخواهیم منفردا قواری بگذاریم آدمهای تو پیش میآیند
 و حواس ما را مشغوش میکنند امر کن که در مکانهای خود قرار
 گیرند تا حرف ما تمام شود آن طمعون چون روی خود را
 برگردانید که عنق آدمهای خود نماید جناب میرزا بلطایف
 فیض سبحانی دست خود را بلند نموده چنان خنجر بر پشت
 آن طمعون زد که از سینه پر کینه او بیرون آمد) .

(۳) حاج نصیر قزوینی مینویسد (جناب میرزا محمد تقی
 خراسانی از عقب خنجر بر پشت آن طمعون حرامزاده فرود
 آورد که صدای او باناله بلند شد) .

(۴) آ میرا بوداالب شهمیرزادی چون موقی که خسرو گشته
 شد نبوده بلکه موقی با اصحاب پیوست که در قلعه شیخ
 طبرسی سکنی و قرار گرفته بودند مع الوصف مینویسد :

(آنچه این فانی از جناب میرزا محمد تقی جوینی و از احباب شنیدم این بود که خسرو در حضور جناب باب‌الباب نشست بود و جناب میرزا محمد تقی هم در پهلوئی او نشست بود بعد از التماس و عجز با تدویر گفت که شما تشریف بیاورید در قادیلا مهمان من باشید قبول نفرمودند . بعد خسرو گفت خون شما گردن شما بقدر هزار نفر بل تجاوز بدکم سعید العلماء امشب سر شما میریزند اموال شما را میبرند و همه شما را میکشند . جناب باب‌الباب فرمودند پس اول دفع شما لازم بعد بآنها میبرد ازیم . جناب میرزا محمد تقی خنجر برهنه بر روی زانو در دست داشت فوراً بدین خسرو زد که تا پشت گردن رسید که خودم رفتم در قادیلا نمش او را دیدم) .

ه) نییل زندی مینویسد (یکی از اصحاب باوفا موسوم به میرزا محمد تقی جوینی که شخصی شجاع و بیباک بود چون متوجه شد که یکی از نوکرهای خسرو برای او مشغول تهیه قلیان است نزد او شتافت و گفت خواهش میکنم قلیان را بمن بدهی تا برای خسرو ببرم گماشته خسرو قبول کرد میرزا محمد تقی قلیان را گرفت و برد در مقابل خسرو گذاشت بعد خم شد و آتش سر قلیان را پف کرد تا خوب بگیرد و ناگهانی همانطور که خم شده بود تارفت خسرو بفهمد چه شد که میرزا محمد تقی خنجر خسرو را که بکمرش بسته بود از غلاف بیرون کشید و تا

دسته بشکم او فرو کرد) .

این بود آنچه را که تواریخ در این باره نوشته اند . خلاصه به ترتیب که بود میرزا محمد تقی یا خنجر خسرو را از کمرش کشید و یا خودش خنجر داشت و یابیکی از اصحاب خنجر باو داد معلوم گردید که خسرو قصد دیگری دارد با اجازه باب‌الباب میرزا محمد تقی جوینی خسرو را قدری نصیحت و دید که تأثیری ندارد ناچار او را هلاک و بپاشاک انداخت و یکی از روزها نزدیک غروب عده زیادی از قادیلا عیبهسا بخونخواهی خسرو با طرف مزار شیخ طبرسی آمده و هجوم بر اصحاب نمودند لذا جناب باب‌الباب دفع هجوم آنها را بمسئله میرزا محمد تقی جوینی محول داشتند ایشان نیز با یکعده از اصحاب بعنوان دفاع شمشیرها را کشیده و بر آنها تاختند عده ای را کشتند ولی عده ای از آنها بقریه افرا فرار نمودند . میرزا محمد تقی آنها را تاقریه مزبور تعقیب و بخیال اینکه اینجا قادیلاست یکی دو خانه را آتش زدند صدای زن و مرد بلند شده فریاد میکردند اینجاست قادیلا نیست چرا ما را میکشید میرزا محمد تقی متوجه موضوع گشت که اشتباهاً خانه هارا آتش زده است و چون هوا قدری تاریک شده بود دست از محاربه کشیدند . نادر خان صاحب افرا که تا آنوقت مخفی بود بیرون آمده میرزا محمد

تقی و اصحاب را بمنزل خود دعوت و شب را از آنان پذیرائی
 و تصایح نگهداری کرد و ضمن این پذیرائی تحقیقی از امر
 جدید نمود و چون اشتیاق ملاقات جناب باب‌الباب را داشت
 فردا صبحی هنگام فجر میرزا محمد تقی و نظایران و سایر
 اصحاب بمزار شیخ طبرسی آمدند (۱) این قسم که نبی
 زندی نوشته میرزا محمد تقی جوینی تألیفات علمی بسیاری
 داشته است در بعضی مواقع نیز جناب باب‌الباب ریاست
 اصحابی را که برای دفاع و جلوگیری از هجوم دشمنان میفرستاد
 بمیرزا محمد تقی جوینی محول میداشت. ایشان در جنگ عبدا
 لله خان هزار جریبی نیز در مصیبت حضرت قدوس و جناب
 باب‌الباب سواره بستیز مشغول و رشادت و شجاعت فوق‌الما
 از خود بروز داده است (۲) و موقصی که شاهزاده مهدیقلی
 میرزا از شیرگاه میرزا محمد رفیع خان را بمنوان رسول بدلتسه
 فرستاد میرزا محمد تقی نیز در غیبت جناب باب‌الباب
 با او بحاوره و مذاکره پرداخت (۳) و روز نهم ربیع الاول
 (شهادت ملا حسین) میرزا محمد تقی از جمله کسانی بود که
 بمیدان جنگ رفته و نحش شهید را بدلتسه آورد. خلاصه
 میرزا محمد تقی جوینی از زوا در مصیبت حضرت قدوس بار و
 رفته توقیف گردید و پس از اختتام کار او را نیز با حضرت قدوس
 (۱) نبیل (۲) تاریخ میرزا افضلی (۳) میمیه

دست بسته بیار فروش بردند و پس از شهادتش سر او را به
 نیزه زده در کوچه ها گردانند (۱).

۳۱- میرزا محمد صادق قاضی - از شرح حالش
 اطلاع صحیحی در دست نیست همینقدر مشخص است موقصی که
 آ میرزا محمد حسن (اخوی باب‌الباب) که در شب نهم
 ربیع الاول ۱۲۶۵ زخم زیادی از گلوله و شمشیر خورده و تمام
 بدنش مجروح بود چون میرزا محمد صادق قاضی اطلاع
 از زخم بندی و پانسمان داشت لهذا ام‌الوجه آ میرزا محمد حسن
 را بعهده گرفته تا قدری بهبودی حاصل کرد (۲) راجح
 بشهادت میرزا محمد صادق حاجی میرزا جانی نوشت
 (موقصی که حضرت قدوس را از اردو کت بسته بیار فروش برد
 میرزا محمد صادق نیز کت بسته در مصیبت حضرتش بوده است)
 و بقرار معلوم در بار فروش شهید شده .

۳۲- ملا حسین بیارجمندی

۳۳- ملا علی بیارجمندی این دو نفر در قریه
 بیارجمند و خان خودی بکاروان عشق طبعی و در نظم
 رایت سود بخازندران رفته (۳) و در قلعه طبرسی وارد حال
 معلوم نیست که در کد امیک از محاربات شهید شده اند .
 شاید در مذبحه عموی سر مائده بوده باشد .

(۱) نبیل (۲) تاریخ میرزا افضلی (۳) میمیه

۳۴- آحمد حسن گون آبادی (بقیة السیف) از امیرزا محمد حسن ولد ملا عبد القادر گون آبادی در هیچیک از تواریخ ذکری نشده فقط تاریخ امری خراسان مذکور داشته که ایشان از بقیة السیف قلعه مبارکه هستند .

۳۵- ملا علی نقی هراتی

۳۶- ملا احمد (پسر ملا علی نقی)

این پدر و پسر از شرح حالشان اطلاعی در دست نیست ولی همینقدر مشخص است که از شهید ای واقعه قلعه هستند حال در کدام محاربه دفاعی شهید شده و یاد مذبحه عمومی سرعائده درقریه زوا بشهادت رسیده معلوم نگشته فقط چیزی که بنظر رسید آن شب خسروی بود که سواران خسرو این دونفر را بقریه افرا برده و قصد کشتنشان را داشتند که ناظرخان مانع شده و آنها را نجات داد . همینکه اصحاب در تعقیب سواران خسرو به افرا ریخته و طویله ناظرخان را آتش زدند ملا علی نقی بیرون آمده و حضور باب الباب عرض نمود که اینجا افرا و لاتادیکلا نیست و موضوع نجات خودشانرا توسط ناظرعلیخان مالک افرا بیان داشتند بهمین مناسبت دستور داده شد که مزاحم اهالی آنقریه نشوند (۱)

(۱) تاریخ میرزا الطغملی و تاریخ میمه

۳۷- کربلائی علی اصغر بنای قاضی - ایشان از مؤمنین خراسان و از اصحاب طرف اطمینان و وثوق حضرت قدوس بوده است بهمین مناسبت آنحضرت موقعی که قصد خروج از مشهد و توجه بمازندران را داشتند این دونفر (میرزا محمد علی قزوینی (۱) حرف حق - کربلائی علی اصغر (۲) قاضی) در محیت مبارکش بودند و همچنین موقعی که جناب باب الباب از مشهد بقریه مزینان وارد گشت کربلائی علی اصغر از طرف حضرت قدوس توقیح شهادة الازلیه را برای ایشان آورده و تقدیم داشت و جناب باب الباب در عیاض جو اب توقیح را نوشته و توسط کربلائی علی اصغر جهت حضرت قدوس فرستاد (۳) . شهادت کربلائی علی اصغر در واقعه قلعه صلح حال در کدام محاربه دفاعی بوده هیچیک از مورخین ذکری ننموده اند شاید در مذبحه عمومی سرعائده باشد از اصحاب خراسانی کسانی که در شب شهادت باب الباب (لیلہ ربيع الاول ۱۲۶۵ بشهادت رسیده اند بششرح ذیل است :

۳۸- استاد علی اکبر شهیدی - ایشان در ظل رایات سود بمازندران آمده در غائله بار فروش حضور داشت و موقع بی آبی اصحاب در کاروانسرا باتفاق ملا عبدالله شیرازی

(۱) نبیل (۲) تاریخ میمه (۳) تاریخ میمه

خواستند برای اصحاب از چاه خارج کاروانسرا آب بیاورند بواسطه شلیک پی در پی دشمنان مقدورنگشت (۱) استاد علی اکبر در تمام محاربات دفاعی باب الباب مشارکت داشته و در شب نهم ربیع الاول ۱۲۶۵ در رکاب حضرتش بشهادت رسید که نهمش او را فردای آنروز بقلعه آوردند .

۳۹- ملاحسن عراف بیارجمندی از شرح حالش اطلاعی در دست نیست همینقدر معلوم است که شب ۹ ربیع الاول در رکاب باب الباب زخم کاری خورده و بعد شهید گردیده است (۲) .
۴۰- میرزا احمد ترشیزی - از شرح حالش اطلاعی در دست نیست همینقدر معلوم است که شب ۹ ربیع الاول در رکاب باب الباب شهید گردیده است (۳) .

۴۱- آسید رضا خاتون آبادی - از شرح حالش اطلاعی در دست نیست همینقدر مشخص شده که شب ۹ ربیع الاول در رکاب جناب باب الباب بشهادت رسیده است (۴) .

۴۲- آسید عبداللّه اهل مشهد - از شرح حالش اطلاعی در دست نیست همینقدر مشخص شده که شب ۹ ربیع الاول در رکاب جناب باب الباب زخمهای مهلک برداشته و پس از چند روز بشهادت رسیده است (۵) .

(۱) تاریخ میرزاالدفعلی (۲) تاریخ میرزاالدفعلی

(۳ و ۴ و ۵) تاریخ میرزاالدفعلی

۴۳- آقا محمد هاشم ترشیزی - از شرح حالش اطلاعی در دست نیست همینقدر مشخص شده که شب ۹ ربیع الاول در رکاب جناب باب الباب بشهادت رسیده است .

۴۴- ملک محمد بشروئی - از شرح حالش اطلاعی در دست نیست همینقدر مشخص شده که شب ۹ ربیع الاول در رکاب جناب باب الباب بشهادت رسیده است .

۴۵- آسید عبدالعسین بجستانی - شرح حال ایشان بطور دقیق معلوم نیست ولی همینقدر مشخص است که مانند سایر اصحاب خراسانی در ظل رأیت سود بمازندران آمدند و در واقعه بارفروش و جنگل بوده و در جنگل اعدای ایشان را لغت کرده و زخم بسیاری زدند و اموالش را نیز بردند و پس جراحات او بهبودی یافت عاقبت در شب نهم ربیع الاول در رکاب جناب باب الباب بشهادت رسید و نهمش او را فردای آنروز بقلعه آورده دفن نمودند (۱) .

۴۶- آملای علی هراتی - ایشان یکی از علمای بوده اند که در خراسان در ظل رأیت سود بمازندران آمده و در غائله بارفروش حضور داشته است و همیشه راوطلب خدمتی بوده است چنانچه در بارفروش ضمن منازعه شخصی آمد بجناب باب الباب عرض کرد که یکی از اصحاب شما در وسط بازار زخم

خورده افتاده است . ملا علی امراتی که همیشه جان در کف نهاده و حاضر بهمه گونه فداکاری بود داوطلبانه ببازار رفته ملا محمد شیرازی که مجروح افتاده بود بدوش کشیده بکاروانسرا آورد . همچنین شبی که اعدا ساختمان گوشه کاروانسرا را آتش زدند ملا علی برای خاموش کردن آتش بیام ساختمان رفته که اعدا دستش را نیز زده مجروح گردید در واقعه واسکس نیز همینکه بدان مبارک حضرت قدوس تیر خورد ملا علی بدان مبارک را بادستمال بسته وحضرتش را سوار بر اسب نمود . خلاصه در شب نهم ربیع الاول همینکه اطمینان از شهادت خود یافت تانزدیکی صبح بخواب نرفته مانند سایرین در وجد و سرور بود و همینکه بمیدان رفت داد مردانگی بداد و در رکاب جناب باب الباب شهید که جنازه او را فردا عصری بقلعه آوردند و با سایر شهیدا در یک جامه فون گردید (۱) .

۴۷- آسید زین العابدین سبزواری

۴۸- آسید بابا (برادر سید زین العابدین سبزواری)

پیوستن آسید زین العابدین سبزواری و برادرانش (آسید بابا و غیره) بکاروان عشق معلوم نشده در کجا بوده است همینقدر مسلم گردیده که در حال علمهای سیاه بمازندران

(۱) تاریخ میرزا الطافعلی

آمده و در سواد کوه با اجازه جناب باب الباب در مصیبت مسلا صادق مقدس - میرزا محمد باقر قائنی - میرزا محمد تقی جوینی و آسید عبد الله خراسانی بملاقات خانلر میرزا حاکم مازندران رفتند (۱) و پس از ورود بمبارفروش نیز همینکه ارادل جلوگیری از ورود اصحاب بشهر نمودند چون آسید زین العابدین جلوی اصحاب بوده اند مردم را قدری نصیحت و اظهار داشتند که ما زوار شاه مرده و غریب شهر شمائیم ما را چنانچه روزی اجازه دهید در این شهر بمانیم و همینکه مملکت سر و صورت گرفت و راعها امن شد خواهیم رفت متأسفانه بیانات ایشان تأثیری در آن خلاق ننمود . پس از ورود بکاروانسرای سبزه میدان چون اسبها علفه نداشتند آنها را بسبزه میدان رها کرده که بچرند و محافظ نیز اطراف سبزه میدان گمارده بودند ولی درویشی اسب ایشانرا زدید که بعدا پیاده ماندند . همچنین ایشان واسطه گفتگوی جناب باب الباب و خسرو قادی کلائی در آن صحرا و جنگل بوده اند و عریچه نیز جناب باب الباب از اثاث و انگشتر و پول و غیره برای خسرو فرستادند توسط آسید زین العابدین سبزواری بوده است . پس از کشته شدن خسرو و شلوغ شدن آن صحرا و جنگل و تفرقه اصحاب در آن شب سواران خسرو آسید

(۱) تاریخ میرزا الطافعلی

زین العابدین و برادران او را گرفته بمزار شیخ طبرسی برده
و داخل بقعه محبوس و درب آنها از خارج بستند همینکه
اصحاب صبح روز بعد ببقعه آمدند درب را باز کرده و آنها را
نجات دادند . علامه ایشان و برادرشان از شهیدان
محسوب ولی محل شهادت و کیفیت آن معلوم نیست و شاید
در مذبحه عمومی سر مائده در میدان دزوا بوده است (۱)
۴۶ - ملا میرزا حسین عطار - ایشان اهل شهر دود
از مؤمنین اولیه خراسان که در ظل رأیت سود در رکاب
باب الباب از مشهد بیار فروش زود نمود یعنی آن روزیکه
اصحاب وارد بار فروش شدند او عقب مانده و روز دیگر بصف
اصحاب پیوست (۲) و روزیکه اصحاب از بار فروش حرکت و
در آن جنگل انبوه سرگردان و گرفتار سواران خسرو قادی کلاعی
و اهالی دهات اطراف بار فروش گشتند و خسرو نیز کشته و جنگ
بین اصحاب و سواران او در آیر شد میرزا حسین عطار در آن
جنگل راه را گم و از اصحاب جدا گردید و همینکه آنها بمزار
شیخ طبرسی ورود و صدکن گرفتند ایشان روز بعد با اصحاب
ملحق گشت (۳) و در جنگهای دفاعی مشارکت و محل شهادت
معلوم نیست و تصور می رود در مذبحه عمومی سر مائده در میدان
دزوا شهید شده باشد .

(۱) تاریخ میرزا الطافعلی (۲) تاریخ میرزا الطافعلی (۳) تاریخ
میرزا الطافعلی

۵ - ملا حسن بجستانی حرف حق (بقیه السیف) -
ملا حسن بجستانی اهل خراسان و یکی از کسانی است کسه
بشیراز حضور حضرت نقطه اولی مشرف و فائز بایمان گشته
و جزو حروف حق محسوب گردید . در اوایل بخدا ماتی موفق
و آنچه مقدرش بود بهدایت نفوس مشغول گردید . تاریخ
میمیه و تاریخ مختصر حاج نصیر قزوینی و همچنین میرزا الطافعلی
شیرازی او را از اصحاب قلعه ذکر نموده اند ولی نبیسل و
ظهور الحق در این باره ابد چیزی ننوخته اند . ورود او
بقلمه شیخ طبرسی این قسم که میرزا الطافعلی نوشته اینست
که در هنگامه خسرو ملا احمد ابدال مراغه ای با ملا محمد
میامتی پیش افتاده بودند راه را گم کرده از جنگل بیرون
رفتند و یکسر از راه لاریجان بطهران رفتند پس از چندی ملا
احمد ابدال با ملا حسن بجستانی وارد قلعه شیخ طبرسی
شدند و لکن ملا محمد رفته بود بمیامی این بود بارز ورود ملا
حسن بجستانی بقلمه شیخ طبرسی ولی کیفیت استخلاصش
معلوم نشده است .

بوقتی که نائره فتن و امتحان بالا گرفت و عظمت مقام
اصحاب و مؤمنین مکشوف شد در ایمان و عرفان ملا حسن
بجستانی رخوتی حاصل مخصوصا بعد از شهادت حضرت
نقطه اولی منحرف گشت ولی با وجود انحراف و تزلزل بواسطه

تعریفات اعداء میسر نشد که در خراسان زیست کند ناچاراً
بکربلا رفته اقامت نمود (۱)

تاریخ میمه و میرزا طفلی مینویسند (جناب باب الباء
ضمن مسافرت بمازندران ملاحسن بجستانی را با ملا عیسی
میامنی روانه ارض بارفروش نمود) ولی ظهور الحق بنام
میرزا محمد حسن اغوی باب الباء ذکر کرده است .

در یادداشت‌های مرحوم فاضل مازندرانی مذکور است
که ملاحسن بجستانی پس از شهادت نقطه اولی متحیر شد و
در امر مبارک توقف نمود و چون نمیتوانست از تعرضی علماء
در وطن معنوی بماند لذا عازم کربلا شد در بغداد بحضور
مبارک حضرت بهاء الله مشرف گشت از وی استفسار نمودند
که سبب توقف شما در امر نقطه چه شد عرض کرد مراتبی را که
آنحضرت در حق حروف حقّ بیان فرموده اند من نبودم را قابل
آن اوصاف و دارای اهلیت آن مراتب و مقامات ندیدم
فرمودند : جمیع اوصاف نقطه اولی راجع است باول من آمن
و محدودی دیگر آن بالتّبع بهاء بیان و اوصاف رحمن فائز
شدند مثل اینکه مقصودش سقایه گندم است زوان هم
بالتّبع مشروب میشود و از این گذشته اوصاف نقطه بیان نظر
باین بوده که این نفوس بر حسب ظاهر بکلمه بلی فائز شدند

(۱) ظهور الحق

و سبقت در اقبال و ایمان جستند . ابوالفضائل گوید
مقصود مبارک اینست که مقامات تابع اوصاف است مثلاً شخصی
نزد تو دارای مقام و امنیت و محرمیت تو میشود این مقام هم
سبب اینست که او محبّ تو است پس مقامات تقرب و امنیت
و محرمیت همینکه تابع صفت محبت است . پس چون محبت
او بعد اوت مدلل شد بزوال صفت جمیع آن مقامات هم زائل
میشود چنانچه اول محب بود الآن منفر است كذلك اول
مقرب بود الآن بعید است اول امین بود الآن غائن است
اول محرم بود الآن نامحرم است و تمام صحیح و درست است
و همچنین است ایمان تا شخص بصفه ایمان موصوف است
جمیع مقامات تابع ایمان را از قرب و کرامت و محبوبیت و غیره
داراست و چون ایمان زائل شد این مقامات نیز زائل میشود
در اقتدارات صفحه ۱۳۸ جمال قدم جل ذکره الاعظم
میفرمایند (ای نبیل قبل علی بعضی از ناس بسیار بی انصاف
مشاهده میشود در حسن بجستانی مشاهده نما وقتی در
عراق بین یدی حاضر و در امر نقطه اولی روح مسواه فساد
شبهاتی بر او وارد چنانچه تلقاء وجه معروض داشت و جواب
بالمواجهه از لسان مظهر احدیه استماع نمود از جمله
اعتراضاتی که بر نقطه اولی نموده آنکه آنحضرت در جمیع کتب
منزله حروف حقّ را با اوصاف لا تحصی وصف نموده اند و من

یکی از آن نفوس محسوس و بنفس خود عارف و مشاهد مینمایم که ابد قابل این اوصاف نبوده و نیستیم نفس اوصاف سبب ریب و شبیه اوشده و غافل از آنکه زارع مقصودش سقاییه گندم است ولکن زوان بالتبّع سقاییه میشود جمیع اوصاف نقطه بیان راجع است به اول من آمن و عدّه معدودات حسن و امثال او بالتبّع بقاء بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند و این مقام باقی تا اقبال باقی و الا باسفل مقرّ راجع اینصفت که عیفرماید بسا از اعلی شجره اثبات در راهورنیر اعظم از ادنی شجره نفی محسوب میشوند الا مرید الله انسه ليهو الحکيم الحلیم.....) الی آخر بیان مبارک

٥١ - ملا صدق مقدس خراسانی طیب باسم الله الا صدق (بقية السيف) - ملا صدق مقدس خراسانی چون تولدش در شهر مشهد و نشو و نماي اوليه اش در آن شهر واقع لذا بنظر نگارنده تاريخ امری خراسان شرح حال او را بهتر از سایر تواریخ نوشته و ما هم عین آنچه را که تاریخ مزبور نگاهشته است با اختصار اصلاحی در اینجا نقل مینمائیم که خوانندگان ارجمند را یکما هو حقه آگاه سازیم .

ملا صدق مقدس خراسانی نجل جلیل میرزا اسمعیل و از مؤمنین دزره اول امر عیاشد والدش شخص جلیل القدر و در شئونات عزت و جلالت و دیانت مسلم بود و سه پسر داشت که ارشد آنها

مقدس میباشد . قبل از آنکه بذکر و شرح حال ایام حیاة مقدس پردازیم این نکته را ناگفته نگذاریم که یکی از دو برادر مقدس موسوم به آقا محمد حسن که مؤمن با مرگشته بود ه مینکه ملاحظین بشروئی و اصحاب را عازم حرکت از مشهد دید روز اول داماد خود بدون درنگ بآنها طحق گردید و در قلعه شیخ ابرسی (١) شهید و همانجا مدفون گردید مرحوم اصدق (ملا صدق مقدس) نزد حاجی سید محمد که از اعلی علمای خراسان بود در مشهد تحصیل و بواسطه زهد و ورع خود بمقدس مشهور و معروف گردید . با وجودیکه پیشوا و مقتدای علما و عرفای خراسان بود اعتنائی باین امور نداشت قبل از اظهار امر در کربلا غالب اوقات با قدوس عبوانس و با ملا حسین بشروئی معاشر بود و در آنجا خدمت حضرت باب قبل از اظهار امر رسید بدین طریق که روزی در مقابل ضریح مطهر حضرت سید الشهدا سیدی جلیل القدر بسن بیست ساله دید که در نهایت خضوع و خشوع قائم و از چشمانش اشک جاری بود مرحوم اصدق بمحض مشاهده شیخته و واله آن بزرگوار گردید . روز بعد در همان حال هیکل مبارک را دید بالاخره در صحن نزدیک آنجا روان رفته عرض نمود " چون در بنده منزل مجلس ذکر حضرت سید الشهدا (١) در چنگل دارد کاشتی شهید و جنازه اش را در قریه انارستان مدفون کرده اند (مؤلف)

یکی از آن نفوس محسوم و بنفس خود عارف و مشاهد همینماید که ابد ا قابل این اوصاف نبوده و نیستم نفس اوصاف سبب ریب و شبهه اوشده و غافل از آنکه زارع مقصودش سقایه گندم است و لکن زوان بالتبع سقایه میشود جمیع اوصاف نقله بیان راجع است به اول من آمن و عدۀ معدودات حسن و امثال او بالتبع بقاء بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند و اینمقام باقی تا اقبال باقی و الا باسفل مقرر راجع اینصفت که عیفرماید بسا از اعلی شجره اثبات در ظهور نیر اعظم از ادنی شجره نفی محسوب میشوند الا مرید الله انسه لهو الحکیم العظیم.....) الی آخر بیان مبارک

۱- ملا صدق مقدس خراسانی طمب باسم الله الا صدق (بقية السيف) - ملا صدق مقدس خراسانی چون تولدش در شهر مشهد و نشو و نماي اوليه اش در آن شهر واقع لذا بنظر نگارنده تاريخ امری خراسان شرح حال او را بهتر از سایر تواریخ نوشته و ما هم عین آنچه را که تاریخ مزبور نگاشته است باختصر اعلامی در اینجا نقل عینمائیم که خوانندگان ارجمند را یکما هو حقه آگاه سازیم .

ملا صدق مقدس خراسانی نجل جلیل میرزا اسمحیل و از مؤمنین دوره اول امر میباشد والدش شخص جلیل القدر و در شئونات عزت و جلالت و دیانت مسلم بود و سه پسر داشت که ارشد آنها

مقدس میباشد . قبل از آنکه بذکر و شرح حال ایام حیاة مقدس پردازیم این نکته را ناگفته نگذاریم که یکی از دو برادر مقدس موسوم به آقا محمد حسن که مؤمن با مرگشته بود همینکه ملا حسین بشری و اصحاب را عازم حرکت از مشهد دید روز اول دامادی خود بدون درنگ با آنها طمق گردید و در قلعه شیخ ابرسی (۱) شهید و همانجا مدفون گردید . مرحوم اصدق (ملا صدق مقدس) نزد حاجی سید محمد که از اعلی علمای خراسان بود در مشهد تحصیل و بواسطه زهد و ورع خود بمقدس مشهور و معروف گردید . با وجودیکه پیشوا و مقتدای علما و عرفای خراسان بود اعتنائی بایسین امور نداشت قبل از اظہار امر در گریلا غالب اوقات با قدوسی میوآنس و با ملا حسین بشری معاشر بود و در آنجا خدمت حضرت باب قبل از اظہار امر رسید بدینتاریخ که روزی در مقابل ضریح مطهر حضرت سید الشہداء سیدی جلیل القدر بسن بیست ساله دید که در نهایت خضوع و خشوع قائم و از پیشمانش اشرف چارن بود مرحوم اصدق بمحض مشاهده شسته و واله آن بزرگوار گردید . روز بعد در همان حال هیکل مبارک را دید بالاخره در صحن نزدیک آنجا روان رفته عرض نمود " چون در بنده منزل مجلس ذکر حضرت سید الشہداء

(۱) در جنگل دارد کاشت شهید و جنازه اش را در قریه انارستان مدفون کرده اند (سولف)

منعقد است و حضرت سید رشتی و اصحاب او نیز مدعو شدند
 متمنی است مجلس مزبور را بقدم خود مزین فرمائید " حضرت
 باب جواب فرمودند زهی سعادت و زهی شرافت که انسان
 وارد مجلسی شود که در آن ذکر نورالله الا عظم میشود و شب
 آنحضرت بمحل دعوت تشریف بردند درحالتیکه سید مرحوم
 و اصحاب جالس و ملاحظین بشروئی بالای منبر بود مرحوم
 سید برخلاف عادت از مقام خود بلند شد و صدر مجلس را
 نشان داده گفت سیدنا اینجا بفرمائید لکن حضرت باب
 در پائین مجلس قرار گرفتند و همه متفکر بودند که این سید
 کیست که باین طور وارد شد . ملاحظین بشروئی مدتی بالای
 غیر ساکت و صامت و قادر بر تکلم نبود تا آنکه سید مرحوم
 مذکور داشت خوبست بندگان فرد از اشعار تنبیح مرحوم در
 مصیبت بخوانند و ملاحظین اجماعت نمود . در این حال
 حضرت باب بقدری گریستند که از گریه ایشان جمیع حضار
 بگریه آمدند . بعد از ختم مجلس شربت آوردند و لکن
 حضرت نقطه اولی میل نفرمودند . بعد سید مرحوم بمناسبت
 آنکه در منزلش مجلس روضه بود معذرت خواسته با اصحاب
 حرکت نمود و حضرت باب در محال سید جلوس فرمودند لیکن
 مجدد شربت میل نفرمودند و بعد بمنزل خود رفتند . چند
 روز بعد حضرت باب مقدس را در ضمن ملاقات نموده . فرمودند

" خال من از شیراز آمده شما میل ندارید ایشانرا ملاقات
 کنید ؟ " عصر همانروز بهمین سبب مقدس بمنزل حضرت
 اعلی رفت و ملاحظه نمود که خال در صدر مجلس نشسته و جمعی
 از اکابر و علما و تجار ایرانی نیز در آنجا حاضرند و حضرت
 باب در ذیل جالس و بوار دین شربت و چای عنایت میفرمایند
 مقدس در ضمن صحبت تعریف و تمجید از حضرت باب نمود
 خال در جواب گفت بلی تمام سلسله و قبیلۀ مادر همه شیراز
 ممتاز و بحسن الخلق معروفند لکن این جوان در بین تمام
 سلسله ممتاز از کلّ ولی نقصی در اینست که هر چه اهتمام
 و اصرار میکنیم ایشان تحصیل نمیکنند و این در میان سلسله
 ما نقص بزرگی محسوب میگردد که کسی از ما سواد نداشته باشد
 مقدس مذکور داشت اگر شما ایشان را بشیراز نبرید من متقبل
 میشوم که ایشان تحصیل کنند . خال فرمودند با وجودیکه
 مفارقت ایشان برای همه بستگان امری صعب است لیکن
 چنانچه شما چنین تقبل بفرمائید و متعهد میگردد من
 بماندن ایشان راضی هستم . باری بعد از چند روز خال
 مراجعت نمود لکن من بعد نه حضرت باب و نه مقدس
 در این باب مذاکره ای ننمودند و بعد از چندی حضرت
 باب بشیراز مراجعت فرمودند .
 باری بعد از صعود سید مرحوم مقدس با سایر اصحاب

در مسجد کوفه ریاضت کشید سپس با ملاحسین بشروئسی
 و قدوس عهد و پیمان استوار بسته از آنجا عازم خراسان گردید
 پس از مدتی توقف در خراسان در سنه ۱۲۶۱ هـ . ق . مقد
 عزیمت اصفهان و یزد نمود و در اصفهان بخواهش علمای
 باهاست و تدریس مشغول گردید در این بین ملاحسین بشروئ
 از شیراز ورود نمود و بعد از ملاقات مذاکرات ذیل بین آنها
 بمیان آمد (۱) ملاحسین سئوال نمود که بعد از سید مرحوم
 کی را وارث علم اهل بیت میدانید ؟ مقدس جواب داد که
 هنوز کسی راننده ام . ملاحسین فرمود من شخصی را سراغ
 دارم لکن مأذون نیستم اسم او را بگویم . سپس يك مناجات
 و جزوه اول احسن القصص را بمقدس تسلیم نمود . مقدس
 بعد از تلاوت آنها پرسید که صاحب این بیانات ادعای چه
 میکند ؟ جناب ملاحسین میفرماید ادعای او اینست که میگوید
 من باب علم امام هستم . مقدس مذکور میدارد که این بیانات
 ممکن است فقط از لسان الله جاری شود و این شخص قطعاً
 نفس حجّت است و اگر خود را باب علم امام معرفی میکند
 مرادش چیز دیگر و حکمتاً لایمراه فرموده است و چنانچه
 حضرت بهاء الله در لوح او میفرماید (بدون توقف ایمان
 میآورد قوله الاحلی هذا کتاب من الله الی الذین اذا سمع

(۱) مدارک جزوه ابن اصدوق که بخط او در تاریخ حیاة پدر نگاشته
 و در منزل صبیبه اش موجود است

النداء قال بلی) و در لوحی که بعد از رحلتش عنایت شده
 میفرمایند (اشهد انک ما توفقت اقل من آن اذا ارتفع
 النداء بین الارض والسما) . باری هر چه مقدس اصرار کرد
 ملاحسین اسم مبارک را اظهار نمود از قضا همان شب
 مقدس منزل یکی از دوستان صمیمی دعوت داشت (۱) و ملا
 حسین نیز با او بدان منزل رفت در آنجا نیز مقدس اصرار
 زیادی کرد که اسم مبارک را بشنود لکن مفید نیفتاد و مقدس
 نظر بانقلاب حال خود از میزبان محل خلوتی تقاضا نمود
 و گفت تا من خود در باطی را نکویم کسی باز نکند و در آن محل
 قریب دو ساعت بتضرع و ندبه گذرانید که محقق «میکل ظهیر
 خود را نشان دهد تا آنکه در مقابل چشم حضرت باب را مشا
 هده
 نمود و یقین کرد که این «میکل همان سیدی است که در کربلا
 زیارت نموده است پس از چند دقیقه «میکل حضرت اعلی
 تبسمی نموده از نظر او غائب شد . مقدس بقدر نیم ساعت
 در بحر فکر فرو رفته در باب را گوید و از آن محل خارج شد
 و در باطی جمعیت بگوش ملاحسین فرمود من صاحب این
 بیانات را شناختم و او را دیدم . ملاحسین فرمود آن شخص
 کیست ؟ مقدس جواب داد همان سید بزرگواری است که
 در کربلا بلقای او غایب شدیم ملاحسین تصدیق نمود فرمود

(۱) منزل میرزا محمد علی تهری (مولف)

در مسجد کوفه ریاضت کشید سپس با ملاحسین بشروئسی
وقدوس عهد و پیمان استوار بسته از آنجا عازم خراسان گردید
پس از مدتی توقف در خراسان در سنه ۱۲۶۱ هـ . ق . مقد
عزیمت اصفهان و بیز نمود و در اصفهان بخواهش علماء
بامامت و تدریس مشغول گردید در این بین ملاحسین بشروئسی
از شیراز ورود نمود و بعد از ملاقات مذاکرات ذیل بین آنها
بمیان آمد (۱) ملاحسین سؤال نمود که بعد از رسید مرحوم
کی را وارث علم اهل بیت میدانید ؟ مقدس جواب داد که
«نوز کسی راننده ام . ملاحسین فرمود من شخصی را سراغ
دارم لکن مأذون نیستم اسم او را بگویم . سپس يك مناجات
و جزوه اول احسن القصص را بمقدس تسلیم نمود . مقدس
بعد از تلاوت آنها پرسید که صاحب این بیانات ادعای چه
میکنند ؟ جناب ملاحسین میفرماید ادعای او اینست که میگوید
من باب علم امام هستم . مقدس مذکور میدارد که این بیانات
سکن است فقط از لسان الله جاری شود و این شخص قطعاً
نفس حجّت است و اگر خود را باب علم امام معرفی میکند
مرادش چیز دیگر و حکمتاً لامرّه فرموده است و چنانچه
حضرت بهاء الله در لوح او میفرماید (بدون توقف ایمان
میآورد قوله الاحلی هذا کتاب من الله الی الذین اذا سمع

(۱) مدارک جزوه این اصل است که بخط او در تاریخ حیات پدر رنگاشته
و در منزل صبیبه اش موجود است

النداء قال بلی) و در لوحی که بعد از رحلتش عنایت شده
میفرمایند (اشهد انک ما توفقت اقل من آن اذا ارتفع
النداء بین الارض والسماء) . باری هر چه مقدس اصرار کرد
ملاحسین اسم مبارک را اظهار نمود از قضا همان شب
مقدس منزل یثی از دوستان صمیمی دعوت داشت (۱) و ملا
حسین نیز با او بدان منزل رفت در آنجا نیز مقدس اصرار
زیادی کرده اسم مبارک را بشنود لکن مفید نیفتاد و مقدس
نظر بانقلاب حال خود از میزبان محل خلوتی تقاضا نمود
و گفت تا من خود در باطاق را نکویم کسی باز نکند و در آن محل
قریب دو ساعت بتضرع و ندبه گذرانید که بحق «پیکل طهر شور
خود را نشان دهد تا آنکه در مقابل چشم حضرت باب را مشا
هد
نمود و یقین کرد که این هیکل همان سیدی است که در کربلا
زیارت نموده است پس از چند دقیقه هیکل حضرت اعلی
تبسمی نموده از نظر او غائب شد . مقدس بقدر نیم ساعت
در بحر فتر فرورفته در باب را گوید و از آن محل خارج شد
و در باطاق جمعیت بگوش ملاحسین فرمود من صاحب این
بیانات را شناختم و او را دیدم . ملاحسین فرمود آن شخص
کیست ؟ مقدس جواب داد همان سید بزرگواری است که
در کربلا بلفای او فائز شدیم ملاحسین تصدیق نمود فرمود

(۱) منزل میرزا محمد علی نهری (مؤلف)

بسیار خوب و بعد مذکور داشت ایشان فرموده اند بمجرّد آنکه امر ما بجناب مقدّس برسد فوراً تصدیق مینماید و بعد از تصدیق ما موراست بشیراز مسافرت نموده امر را ابلاغ کند . باینجهت روز دیگر موقع طلوع آفتاب مقدّس بدون تهیّه سفر پای پیاده از اصفهان حرکت نمود و بعد از دو روزه روز بشیراز رسید . حضرت عید البیاء میفرماید (تا کسی بآن مقام از توجه و تجرد و انقطاع نرسد درک آن و انتقال بآن ممکن نیست) .

خلاصه خلیق شیراز او را برای امامت و تدریس بمسجد زوالفقار دعوت نمودند . در این عین توقیعی از حضرت اعلی که در بوشهر تشریف داشتند بافتنار او نازل که بایسد بمسجد شمشیرگرها جنب بیت مبارک رفته نماز جماعت بگذارد و قبله را بیت مبارک قرار دهد و کلمه (اشهد انّ علیاً قبل النبیل مظهر نفس الله) نوشته بموذن بدهد و در آنجا آیات احسن القصص را بر عنبر درس بگوید (۱) چون آن مسجد دارای وسعت کم بود مقدّس فرمود تمام صحن آنرا با حصیر فرش نمودند و سپس امر مبارک را بموقع اجرا گذاشت و مدت پنج یوم متوالیا چنین رفتار کرد و از این طرف علماء قضیه را

(۱) این توقیع را حضرت قدّوس از بوشهر که از حضرت باب جدا شده و بشیراز ورود نمودند بمقدّس دادند چنانچه در شرح حال حضرت قدّوس ذکر شده است .

بحسین خان آجودان باشی حکمران فارس اطلاع داده شد ^{بیت} نمودند . حاکم قریب صد نفر از بزرگان را دعوت و مقدّس را در آن مجلس احضار نمود . بمحض آنکه مقدّس وارد مجلس گردید تمام برخاستند و او با اشاره حسین خان در صدر مجلس قرار گرفت . بعد از نیم ساعت حسین خان قضیه مسجد و ازان و نماز جماعت و تدریس احسن القصص را از مقدّس استفسار نمود . مقدّس جواب داد صحیح است پس حسین خان سئوال نمود شما از آن کتاب یا ایها الطوک و ابناء الطوک انصرفوا ^{عن} ملك الله جمیعكم الخ را چگونه شن داده اید . مقدّس فرمود یعنی ای سلاطین و ابناء سلاطین منصرف شوید از طاعت الهی و تصرف نکنید در او مگر بعد از ازان ^{حب} آن . حسین خان گفت یعنی محمد شاه سلطنت نکند مگر باذن این شخص . مقدّس بعد در تصقیب آن فرمود مگر کره ارض برهم میخورد اگر محمد شاه سلطنت ننشد الا باذن صاحب ملک . حسین خان گفت یعنی منکه حاکم شیخسراز هستم حکومت نکنم مگر باذن او ؟ مقدّس فرمود بهمیچنین حسین خان برآشفّت و امر کرد مقدّس را از صدر مجلس حرکت داده (۱) و بد نش را برهنه نموده با سر و پای برهنه وسط

(۱) مقدّس چون سنّاً از حضرت قدّوس بزرگتر و لباس او مرتب تر بود لذا طرف خطاب حسینخان آجودان باشی ترا در گرفت ولی قدّوس چون سنش کمتر بود مورد توجه واقع نشد .

باغ آوردند و او را بسته هزار تازیانه زدند سپس محاسنش را سوزانده باقدوس و ملاعلی ابر اردستانی زنجیر نمودند و روز بعد هر سه را مهار کرده و محاسن تراشیدند و در تمام نقاط شهر گردش دادند . فرایشان جار میزدند که نگاه اینها این است که میگویند قائم آل محمد ظاهر شده و اینها میخواهند دین شما را از دستتان بگیرند ای مردم شما باید بما خیلی انعام بدهید که این دشمنان دین را اسیر کرده ایم تا جری نقد فروش دو طرفه چوب چیان را روی دوش قدوس و مقدس گذارده و هشتاد عدل شکر کشید هوا بسیار گرم و زمین از حرارت آفتاب بشدت گرم شده بود و این دو برهنه و عریان اگر اندکی بواسطه سوزش پا حرکت میکردند تازیانه میخورند و تا جر بعد از اتمام کار بفرایشان انعام داد . خلاصه بعد از سه روز که باین نحو آنها را در کوبه ها گردش میدادند و از مردم پول میگرفتند بحکم حسین خان از شهر اخراج نمودند و در سندیه هنگامی که حضرت باب از بوشهر بشیراز مراجعت میفرمود مشرف شدند و حضرت باب آنها را به بیت مبارک خود مراجعت داد و چون آنها با حضرت بمنزل رسیدند حضرت دست بگردن مقدس انداخته های های گریستند و فرمودند با کدام چشم بصورت شما نگاه کنم و فرمودند این حسینخان همان شماست

که در این ظهور باسم حسین ظاهر شده است سپس مقدس ورقه ای محتوی سئوالات مشکله تقدیم نمود و حضرت باب بدون تأمل و سکون قلم جواب مرقوم فرمودند . خلاصه مقدس دو یوم بشرف لقا فائز و از فم مطهر وعده لقا شنید و بلقب اسم الله الا صدق مفتخر گردید (بعد از این او را باسم اصدق خوانیم نامید) در ایامی که مشرف بود توفیقی یافتند او نازل که بعضی از عبارات آن ایضت (فیما الهی انت تعلم عاقد تحمّل عبدك فی سبيلك وان هذا مقام من البلا لا یقدمه احد فی الامضاء ولا بمد ذلک احد فی المقام و کل لیدیه من المخدرین اللهم اعط له من الخیر ما انت اهل له ثم انتبه له طمة البداء فی یوم اللقاء انک فعال لما یشاء و انتک لعلی کل شیء قدیر) و مصداق این بیانات سه سال قبل از اظهار حضرت بهاء الله در بغداد و قتیکه اسم اصدق بابستگان خود مشرف بود ظاهر شد . خلاصه بعد از ده روز بامر مبارک باتفاق ملا علی اکبر اردستانی عازم یزد و کرمان و خراسان شد و در یزد دو ماه توقف فرمود و بامر او جارچی در بازار ندا داد که هر کس رسول باب اعظم را ندیده و دعوت او را نشنیده یوم جمععه در مسجد مصلی حاضر شود و در آن روز اسم اصدق در مسجد مزبور بضمیر صمود نمود و ابلاغ کلمه الله کرد و چهار ساعت

تمام اتمام حجت نمود تا آنکه فریضاً بلند شد و همه مه مه
 میان حاضرین افتاد . در این بین سید محترمی که اصلاً
 خراسانی و از علما بود و آناسید حسین نام داشت از جای
 خود برخاسته گمراسته اسم اصدق را گرفت و گفت مجازات او را
 بمن واگذارید و باین بهانه او را از زندگ مردم نجات داد
 و بخانه خود برد بعد قدری صحبت نموده و سپس سالما
 اسم اصدق را از شهر خارج کرد . اسم اصدق در راه تما
 کرمان هجده جات تبلیغ میگرد و مدت سه ماه در کرمان توقف نمود
 و چند مجلس در حضور حاکم و علماء و بزرگان با حاجی محمد
 کریم خان انیم صحبت کرد . حاجی عزیز در جلالت قدر و مراتب
 علم و فضل او را تصدیق کرد و مذکور داشت " من مکرر از سید
 مرحوم شنیده و در نوشتهجات او دیده ام که قول جناب
 مقدس قول ماست و فعل او فعل ماست لدن اگر شما دست
 از این ادعا بردارید من مسجد و منبر را بشما تسلیم میزنم
 اسم اصدق آنچه لازمه نصیحت بود فرمود و منبطله مذکور
 داشت شما خود حاضر بودید که در سفر اخیر سید مرحوم
 فرمود . این سفر سفر آخر من است اصحاب گریه و ناله
 میکردند و شما از همه بیشتر ناله میکردید سید مرحوم خطاب
 بشما فرمود آیا تو راضی نیستی که من از این عالم بروم و بعد از
 من حق مطلق ظاهر شود و بدیگری فرمود سلام مرا با ویرسان

و بملاحسین فرمود توبلقای او مشرف خواهی شد و دیگری
 خوابی دیده بود و سید مرحوم فرمود خوابت را بمن بگو
 هر کس خواب تو و تعبیر آن را بیان کند او حق است . در این
 بین یکی از شاگردان حاجی محمد کریمخان با اشاره او گاردی
 از راه آستین اسم اصدق داخل نمود بقصد آنکه اورا فی
 المجلس بقتل برساند . خادم ملتفت شده فوراً دست او را
 گرفته از مجلس بیرون کرد و برای اسم اصدق محلی تعیین
 نمود که بفرات بال اقامت نماید و بر حسب دعوت حکومت
 مردم دسته دسته بحضور او میآمدند و چون اسم اصدق
 مصمم بر حرکت کردید حکومت حرکت او را در مقابل فتنه حاجی
 محمد کریمخان تصویب ننمود و باصرار چهل روز حرکت او را
 بتأخیر انداخت و سپس بهمراهی عده ای از سواران حکومتی
 از حدود کرمان خارج شد و در منزل معروف به انجیرک
 که در سر راه یزد کرمان و خراسان است بملاحسین بشروئی
 پیوست و با او بمشهد رهسپار و در منزل بابیه مسکن گزید
 در مشهد ملاصداق مقدس و ملاحسین بشروئی بطور علنی
 در تبلیغ ناس قیام و بطور وضوح مردم را هدایت مینمودند
 ملاصداق پس از مدتی در موکب باب الباب بمازندران رفت
 و در سواد کوه از جمله کسانی بود که بسمت نمایندگی
 نزد خانلر میرزا حکومت آن موقع مازندران

رفت (۱) ایشان از جمله کسانی بودند که برحسب دستور باب‌الباب در قریه ارضیم علمای سواد کوهی ها و سایرین را تبلیغ نمود در واقعه بارفروش حضور داشت و موقع حرکت از بارفروش بسمت مقبره شیخ طبرسی اخویش (آقا محمد حسن) که در ترک اسب ایشان سوار بود در جنگل دارد کاشیست آدمهای خسرو تیری بسمت ملاصداق رها کرده که آن تیر به آقا محمد حسن اصابت و از اسب بزمین افتاده جان تسلیم نمود و چگونگی کفن و دفن ایشان را بموقع ذکر خواهیم داشت. جناب مقدس در ساختمان بیروج قلعه و دیوارهای آن کمک بسیاری نمود و کسانی که از خارج برای تحقیق بقلعه میآمدند ایشان از جمله کسانی بود که در هدایت آنها راهنمایی و تبلیغ مینمود (۲) جناب مقدس در قلعه طبرسی ندیم جناب باب‌الباب و حضرت قدوس بود و همیشه در محضرات و بزرگواری در کمال خضوع و خشوع زانوی ادب بزمین میزد و در غزوات قلعه اعم از جنگ واسکن (۳) وغیره شرکت فرمود

(۱) تاریخ میرزا الطافعلی

(۲) تاریخ میرزا الطافعلی - تاریخ امیرابوطالب

(۳) در جنگ عبداله خان هزارجریبی ملاصداق بمیدان نرفته بلکه برحسب دستور حضرت قدوس محافظت قلعه بمسئولان ایشان محول بوده است.

و این قسم که تاریخ میمیه مینویسد در قلعه حضرت قدوس دستور فرمودند اصحاب بنماز جماعت اقامه نمایند نصفی اسلحه و یراق بسته مواظبت قلعه و بیروج نمایند و نصف دیگر بنماز مشغول شوند و چهار نفر پیش نمازمعیین فرمودند که یکی از آنها ملاصداق مقدس خراسانی بود (۱) و در جنگ عباسقلی خان لاریجانی شب ۹ ربیع الاول که منجر بشهادت جناب باب‌الباب شد ایشان نیز شرکت نداشتند فقط در قلعه صاحب حضرت قدوس بودند مخصوصاً موقعیکه جنازه مطهر باب‌الباب را کربلائی حسن و حضرتقلبی و اسکندر زنجانی بقلعه آورده خدمت حضرت قدوس گذشتند حضور داشته است. جناب مقدس در موقع دفن جسد مطهر باب‌الباب از جمله اصحاب معدودی بود که باب‌الباب را دفن نمودند. حاجی میرزا جانی مینویسد (روزی گلوله خمپاره افتاد بالای چوب بست اطاق حضرت قدوس اخوند ملاصداق مقدس بی اختیار از جا برخاست و عرض کرد مولانا از جای خودتان حرکت بفرمائید ایشان در نهایت ملایمت و متانت فرمودند اگر محبوب عالم بخواهد ما بضر و صدمه گوله کشته شویم چرا فرار کنیم فتح المطلب و اگر نخواهد مسلما کشته نخواهیم شد پس چرا برخیزیم) در خاتمه کنار

(۱) تاریخ میمیه - تاریخ میرزا الطافعلی

قلعه و رفتن حضرت قدوس و اصحاب بدزوا و صحنه ضمن تاریخ قلعه مفصلاً مذکور شد مبنی بر اینکه فراشباشی آمد خدمت حضرت قدوس و عرض کرد شاهزاده میخواهد شما را ملاقات نماید و حضرت قدوس حرکت فرمودند عده ای از بزرگان اصحاب منجمله ملا صدق مقدس خراسانی همراه ایشان بارد و رفتند و پس از شهادت اصحاب و حرکت دادن حضرت قدوس بسمت بارفروش ملا صدق مقدس را هم دست بسته با کمال خواری و رسوائی بدان شهر وارد نمودند (۱) ملا صدق مقدس و میرزا ذوقی شیرازی را به هزار جریبی رسانیدند که ببرند در هزار جریب بخونیمهای عبداله خان و سایر هزار جریبی شهید نمایند ولی شخصی ترحم نموده نصف شب آنها را فراری داد (۲) ملا صدق با هزار زحمت خود را بمشهد رساند و این سال ۱۲۶۵ هـ. ق. بود که پس از آنهمه صدمات و گرسنگی که در قلعه کشیده بود هوطن برگشته و نزد زن و فرزند اقامت کرد ولی بعلت شهرت در امر همیشه مورد تعرض ملاها و ملایان و لجن جهال و کتک ارباب انکار بود بندگان بارخانه او را غارت و ااث را بیغما بردند و عیال و اطفالش را سنگباران کردند و بدواری عرصه را بسر ملا صدق تنگ نمودند که ناچار با حالت گرسنگی و تشنگی

(۱) بدیع بیانی (۲) تاریخ ممیه

متواری و سرگشته بیابانها شد و همیشه در حال اختفایسر میرد فقط نصفه های شب با دوستان ملاقات و مشغول تبلیغ بود (۱) خلاصه روزها در بجائی مخفی و شبها برای ملاقات با احبا در مجالس حاضر میشد و حاجی زین العابدین ^{علیه السلام} بمیب خراسانی رسیدگی بمخارجش مینمود (۲) در یکی از سالها بتحریرک علماء اسم اله الا صدق را با پسر خرد سال آورد ستگیر نموده بطهران آوردند و در انبار ولتی چند سال حبوس بود (۳) و در او آخر ایام حبس شیخ ابوتراب اشتهاردی مریض شد لذا حکیم مسیح کلیمی (جد مرحوم دکتر اسدلوخان)

(۱) و (۲) تاریخ امری خراسان - ظهور الحق

(۳) آ میرابوطالب شهمیرزاد در تاریخ خود در سنه ۱۲۷۷ هـ. ق. مینویسد و آناسید محمد رضا برادرش در کتابچه یادداشت مینویسد بعد از عید نوروز ما را از بهنمیر گرفتند و اسیر کردند و بردند بطهران در انبار پادشاهی حبس کردند و زنجیر بسیار سنگینی بگردن ما پنج نفر (آ میرابوطالب آنا غلامرضا - آقا بقیة السیف قلعه - آنا محمدرضا - آنا سید محمد رضا شهمیرزادی) گذاشتند و بعد مینویسد مدت دو سال و دو ماه در حبس بودیم و هر چه بر ما وارد شد جز عبر و شکر و تسلیم و رضا ابداً جزء و ناله نبود و ضمناً مینویسد جناب ملا محمد صادق مقدس - جناب آشیخ ابوتراب اشتهاردی - جناب حاجی محمد اسمعیل ذبیح از اهل کاشان و چند نفر از دوستان هم در آن انبار بودند.

را برای معالجه بانبار دولتی که محل محبوسین بود آوردند
 بمجرد دیدن حکیم شیخ فریاد برآورد که دواي درد من
 کلمات حضرت باب است زندانیان گفت آهسته تر که از
 اندرون صدای شمارانشنوند . اسم اله الا صدق فرمود عارا
 بحکم شاه از خراسان تا اینجا آورده اند میترسی از اینجا
 باندرون ببرند (۱) باری ملا صدق مقدس حکیم مسیح را تبلیغ
 کرد و حکیم نزد مهد علیا مادر ناصرالدینشاه تعریف و تمجید
 بسیاری از محبوسین نمود بدرجه ایینه آن زن طالب استماع
 بیانات آنها گردید . بالاخره اسم اصدق را در مجلسی با
 چند نفر از اجله علماء حاضر کردند و مذاکرات مفصل بصیانت
 آمد و علاوه بر عده حاضرین در اتاق جنب مجلس مهد علیا
 وعده ای از خوانین مستمع بودند . در نتیجه علماء مغلوب
 و حاضرین مات و متحیر شدند و عین اللطیف داماد شاه که
 در آن مجلس حاضر بود تمام جریان مذاکرات را بحرضر شاه
 رسانید و شاه از اینکه نایب السلطنه چنین شخصیت پستی
 را محبوس نموده تصدیق نمود ضمناً چون شاه مریض بود مهد
 علیا با وتکلیف نمود که اگر فرصت به بهبودی تبدیل یابد این
 نفوس زکیه را باید مستخلص سازی لذا شاه امریه آزادی آنها
 را داد و دستخطی صادر نمود که در اسب ممتاز و مبلغی وجه
 نقد برای اسم اصدق تهیه نموده تسلیم او نمایند لکن
 (۱) تاریخ امری خراسان

روزی بعد آن مرحوم کتبا از مرحوم طوکانه تشکر نمود و آنرا
 بادستخط شاه بعین الملک تسلیم نمود (۱) بعلاوه هدیه
 مادر شاه را هم قبول نکرد اما در عرض از شاه خواهرش نمود
 که بقیه محبوسین را مستخلص سازد و تقاضای او مورد قبول
 واقع گردید (۲) بعد از این مقدمه اسم اصدق مبلغی از شخصی
 صرافی قرض کرد و با طفل هم زنجیر رسته نفر از ملازمان
 خراسانی خود و دو نفر تازه تصدیق کاشانی (حسن و حسین)
 که هر دو به بی خیالی محسوف و در حبس انبار بوسیله او تصدیق
 کرده و بعد از این همواره ملازم اسم اصدق بودند بمشاهد
 مراجعت فرمود و در راه همواره به تبلیغ امر میپرداخت و سه
 سال در مشهد و اطراف مسترا بخدمت امر عشق فول بود این
 نامه در خراسان آشکارا با مرتبلیغ قائم بود چنانچه گاهی
 سحرها با فانوس بزرگی وارد صحن مسجد گوهرشاد میشد
 مردم که اورای شناختند از صف های نماز متلاشی و علما فریاد
 و فغان بلند میکردند و تا اسم اصدق نیاز خود را تمام میکرد
 آنها منتظر ایستاده و بعد دوباره صف نمازی بستند (۳)

(۱) تاریخ امری خراسان (۲) سمندر مینویسند پس از خلاصی از
 زندان ۱۹ روز در منزل نواب محمد ولی میرزا توقف فرموده با
 بعضی از علما و وزراء ملاقات نمود .
 (۳) تاریخ امری خراسان

اسم اصدق از مشهد ببغداد شتافت و حضور حضرت بهاء الله مشرف و چون آنحضرت را قبل از اظهار امر ^{خت} میشناخت بدرجه ای خاضع و خاشع بود که شمه را متحیر کرده بود چنانچه فاضل قاضی (نبیل اکبر) که تازه مشرف و همنوز حضرت بهاء الله را شناخته بود مدتی در امر اسم اصدق متحیر بود تا پس از چند روزی قضیه بر خود او هم مکشوف گردید . باری اسم اصدق در بغداد نیز به تبلیغ قیام نمود و البین را بسهولت اذعان میکرد چنانچه حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفا میفرمایند : وقتی ببغداد آمدند (اسم اصدق) بشرف لقا فائز شدند روزی در بیرونی در کنار باغچه نشسته بودند من در بالای سرایشان در اطاق نشسته بودم در این اثناء شاهزاده نوه فتحعلیشاه وارد بیرونی شد از ایشان سؤال نمود که شما کی هستید ؟ فرمودند من بنده ایمن درگاهم و پاسبان این آستان و بنای تبلیغ گذاشتند من از بالا گوش میدادم شاهزاده در نهایت استیحا ش باعتسراف پرداخت ولی در طرف ربع ساعت بکمال علاطف شاهزاده را ساکت فرمودند بعد از اینکه شاهزاده در نهایت انکار بود و آثار حدت از سیمایش آشکار شد تش منقلب به بیاشفت شد و نهایت مسرت اظهار نمود که بسیار مسرورم که خدمت شما رسیدم و کلام شمارا شنیدم (تذکرة الوفا صفحه ٥٥ هـ)

واز بغداد اسم اصدق حسب الامر حضرت بهاء الله عازم طهران گردید و در نقل عرش مطهر حضرت باب از محلی بمحل دیگر اشتراک نمود . ریحی برای تبلیغ و اشتهال نفوس بکاشان و اصفهان و یزد مسافرت نمود و در یزد جمعیتی از ائمان را منجمله حاجی میرزا حسن ائمان کبیر و حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله و بعضی از بستگان ایشان را که در امر توقف داشتند دلالت فرمود (١) و از یزد بطبیس که از آن تاریخ مصروف به جذا گردید عزیمت و مدت شش سال در تمام نقاط فوق الذکر به تبلیغ و هدایت نفوس مشغول بود . در سنه ١٢٩٨ هـ ق . که ناصرالدینشاه بمشهد وارد شد مقدمه مخصوصی مهیب فراهم شد اسم اصدق و بهائیان مصروف با طرف غراری شدند و فقیکه بنیشابور رسیدند حکومت محل اطلاع یافت و امر نمود دروازه هارا بستند که اسم اصدق

(١) سمندر مینویسد (.....) از آنجمله مرحوم حاجی حسنیملی خال که در یزد ساکن و مشغول تجارت بود خال گفته بود که جناب مقدس آخر چطور میشود که همشیره زاده من قائم آل محمد باشد جناب مقدس فرموده بودند جناب حاجی همشیر شما علویه و قاضیه و دارای اصالت فطریه و نجابت ذاتیه است پسر او قائم آل محمد نمیشود ولیکن پسر نرجس که امام حسن عسگری او را بمینفسی قلیل خریده بود و کنیز بود قائم آل محمد میشود ؟

را دستگیر نمایند لکن آنجناب بدستگیری و نفر ملازمان
فوق الذکر (حسن و حسین بن خیال) که در گشودن دروازه
در نصف شب تهور و رشادت عجیبی بخرج دادند موفق
بفلاصی گردید و مدتی در عسرا و بیابانها سرگردان و گرسنه
رتشنه بسربرد تا آنکه بعد از رفع موجبات ضوفا بمشهد مرا^{جعت}
نمود در این سفر درویش حیران هراتی با اسم اصدق
در تحمل بلایا سهیم و شریک بود (۱) در لوحی قلم اعلی اسم
اصد ن را مخاطب میفرمایند (ای مظهر صدقم اگر بفرسایش
آرسیده ای سر بر دار و اگر نشسته ای بنویس اسمم بر خیز
و اگر ایستاده ای بشوق بحالم بآیر و اگر در طیرانی سلطان
قدرتم عجز و اگر در عروجی بطیک ابرم قد علی طرفی هراء
الروح ثم افتح ذنوبك باسمي الفتح ثم حرک لسانك باسمي
المحرک ثم اناق علی لحنی قل یا ملاه الارض والسماء تالله
الحق قد ظهر طيبك البقاء و اشرق عن افق البداء بسلطان
الملی الاعلی) خلاصه جناب اسم اصدق چون در همدان
صعود فرمودند بقیه شن حالشان را در ضمن تاریخ
شهداء همدان مذکور خوانیم داشت (۲) .

(۱) تاریخ امری شراسان و همه چنین تاریخ ظهور الحق - تاریخ
نبیل و غیره
(۲) سمندره م شرح حال ملا صادق راهمانقسمی که سایبر
تواریخ نوشته افد نوشته است .

۵۲ - ملا محمد حسن خدآم حضرت رضا علیه السلام
(برادر جناب ملا صادق مقدس) - ملا محمد حسن فرزند
میرزا اسمعیل و سنا از جناب ملا صادق مقدس کوچکتر بود
و در مشهد بوسیله ایشان فائز بایمان گردید و موقعیکه
جناب باب الباب عازم مازندران شد او هم باتفاق برادر
عزیمت مازندران کرد . در بین راه همراه اصحاب و در غائله
بارفروش مشارکت داشت . روزیکه اصحاب در رکاب باب الباب
از بارفروش حرکت نمودند اهالی دهات روشن آباد - ملک
خیل - بالا تجنسی^{ها} بدستور سمید الملما^ه و خسرو قادی کلائی
عده ای از اصحاب را در جنگل بین راه مخصوصا در جنگل
قریه دار کاشت شهید کردند منجمله ملا محمد حسن که ترک
اسب برادر سوار بود (۱) تیر خورده و آنرا از اسب افتاده و جان
تسلیم نمود جناب باب الباب چون این هنگامه را در آن جنگل
دیدند با اصحاب فرمودند متحمل نعرش نشوید و حرکت کنید
و اصحاب حرکت کرده بصرای بالا سر مزار شیخ طبرسی که
رسیدند جناب مقدس بر حسب اجازه باب الباب بقریه
دار کاشت بمنزل آخوندی رفت قدری با ایشان صحبت
نمود و آخوند رغبتی پیدا کرد چند نفر فرستاد در جنگل کسه

(۱) جناب ملا صادق دو اسب داشتند یکی بواسطه ناخوشی در
کاروانسرای سبزه میدان تلف گشته و مال سواری این دو برادر
منحصر بیک رأس گشت که دو نفری سواریک اسب بودند و چون
از عقب تیر انداختند بملا محمد حسن اصابت کرد .

نعلش را بیاورند مراجعت کرده گفتند پیدانکردیم (۱) بعد
چند نفر از شرار بارفروش ریختند خانه آخوند که ملاصداق
را دستگیر و بکشند آخوند بسلیمان آقا نوشت و او فرستاد رفیع
شیراز آخوند و ملاصداق نمود و سپس ایشان را برد بکنزل
خودش و عزت و احترام نمود و بعد از سه روز فرستاد نعلش
آعلامحمد حسن را پیداکرده آوردند ملاحظه شد که زخم
زیادی دارد و دندانهای مبارکش شکسته است معلوم شد
علاوه بر زخم و ضرب گلوله شخصی با چوب دندانهای ایشان
را شکسته . خلاصه همینکه سر نعلش رفتند آخوند مزبور
بواسطه ضعف قلب و رقی که داشت نتوانست آن بدن نازنین
را شستشو و غسل دهد ولی دیگری را آورده غسل داد و
سپس جناب مقدس برای زیارت جسد ماهر برادر آمو
ایشان مقامه ای که حضرت قدوس باو مرحمت فرموده بودند
دفن آن شهید کرد و در آن قریه دفن نمود و امیر ابوالسب
شهمیرزادی در تاریخ خود قریه انارستان نوشته (۲) و بعد
پرن خبرگشته شدن خسرو منشتر شد سلیمان آقا به برادر
خود نظرعلیخان در قریه افرا نوشت که یکی از علمای حضرات
نزد من مهمان است نظرعلیخان هم دستور داد که ایشانرا
باعزت تمام پیش من بفرست لذا او جناب مقدس را با احترام
(۱) میرزا الطغلی (۲) جناب قریه دارد ناشت قریه ایست بنام
انارستان

با فرا فرستاده و او هم بقلمه اعزامشان داشت (۱) جناب
باب الباب بمقدس فرمودند مبارک جهت شهادت برادرت
غصه بخوری من بجای برادرت هستم (۲) .
۵۳ - آ محمد حسن قصاب خراسانی - ایشان جوانی
بود دلاور و رشید که در غل رایت سود از خراسان بمنزندان
آمد در واقعه بارفروش و بین راه قلمه و جنگ عبدالله خان
دوازجریبی مشارکت داشته است و چون اهالی قریه افرا
راه حیات پیوده دشمن را در غل خود سکن داده و
راهنمایی نمودند و متوج جنگ عبدالله خان اصحاب بافرا
حمله کردند اهالی قریه مزبور از ترس خود خواری گشتند لذا
مؤمنین قریه مزبور را خراب و با خاک یکسان و هر چه چوب
آلات داشته بقلمه برای ساختمان آوردند . روزی آ محمد
حسن قصاب با بعضی از اصحاب خراسانی بجبهت چوب
بدان قریه رفته بودند چون خانه های دهات مازندان پایه
و ستونهایش از چوب است آ محمد حسن ستون خانه ای را
کشید تصادفا ستون در رفته و خانه خراب شده او بزیر
هوار ماند و اصحاب ویرا از زیر هوار کشیدند و معلوم شد
دست راستش خرد شده و سرش نیز در چند موضع شکسته است
لذا بقلمه اش آوردند و پس از مدتی محالجه بهبودی یافت
(۱) میرزا الطغلی (۲) میرزا الطغلی

نخش را بیاورند مراجعت کرده گفتند پیدانگردیم (۱) بعد
چند نفر از اشرار بار فروش ریختند خانه آخوند که ملا صادق
را دستگیر و بکشند آخوند بسلیمان آقا نوشت و او فرستاد رفع
شر از آخوند و ملا صادق نمود و سپس ایشان را برد بمنسزل
خودش و عزت و احترام نمود و بعد از سه روز فرستاد تمش
آعلامحمد حسن را پیداکرده آوردند ملاحظه شد که زخم
زیادی دارد و دندانهای مبارکش شکسته است معلوم شد
علاوه بر زخم و ضرب گلوله شخصی با چوب دندانهای ایشان
را شکسته . خلاصه همینکه سر تمش رفتند آخوند مزبور
بواسطه ضعف قلب و رقتی که داشت نتوانست آن بدن نازنین
را شستشو و غسل دهد ولی دیگری را آورده غسل داد و
سپس جناب مقدس برای زیارت جسد مطهر برادر آمدند
ایشان عمایه ای که حضرت تدوس باو مرحمت فرموده بودند
دفن آن شهید کرد و در آن قریه دفن نمود و امیر ابوطالب
شهمیرزادی در تاریخ خود غریه انارستان نوشته (۲) و بعد
پهن خبر گشته شدن خسرو منتشر شد سلیمان آقا به برادر
خود نظرعلیخان در قریه افرا نوشت که یکی از علمای حضرات
نزد من مهمان است نظرعلیخان هم دستورداد که ایشانرا
باعزت تمام پیش من بفرست لذا او جناب مقدس را با احترام
(۱) میرزا الطغملی (۲) جناب قریه دارد ناشت قریه ایست بنام
انارستان

بافرا فرستاده و او هم بقلعه اعزامشان داشت (۱) جناب
باب الباب بمقدس فرمودند صادا جهت شهادت برادرت
غصه بخوری من بجای برادرت هستم (۲) .
۵۳ - آمحمد حسن قصاب خراسانی - ایشان جوانی
بود دلاور ورشیده که در ظل راییت سود از خراسان بمازندران
آمد در واقعه بار فروش و بین راه قلعه و جنگ عبدالله خان
هزار جریبی مشارکت داشته است و چون اهالی قریه افرا
راه خیانت پیسوده و دشمن را در منازل خود مسکن داده و
راه نمائی مینمودند و موقع جنگ عبدالله خان اصحاب بافرا
حمله کردند اهالی قریه مزبور از ترس خود ستواری گشتند لذا
مؤمنین قریه مزبور را خراب و با خاک یکسان و هر چه چوب
آلات داشته بقلعه برای ساختمان آوردند . روزی آمحمد
حسن قصاب با بعضی از اصحاب خراسانی بجبهت چوب
بدان قریه رفته بودند چون خانه های دهات مازندران پایه
و ستونهایش از چوب است آمحمد حسن ستون خانه ای را
کشید تنادفا ستون در رفته و خانه خراب شده او بزیر
هوار ماند و اصحاب ویرا از زیر هوار کشیدند و معلوم شد
دست راستش خرد شده و سرش نیز در چند موضع شکسته است
لذا بقلعه اش آوردند و پس از مدتی معالجه بهبودی یافت
(۱) میرزا الطغملی (۲) میرزا الطغملی

بطوریکه معلوم نبود آسیب دیده است . این شخص در محاربات بمدی مشارکت و شهید گردید و شاید شهادت او در مذبحه عمومی دزوا بوده است (۱) .

۴- ملا علی اکبر روضه خوان - ایشان اهل خراسان و بسیار خوش صوت بوده است در ظل رایت سود از خراسان بمازندران شتافته و در ضمن این سفر و توقف اصحاب در منازل بین راه و همچنین در قلعه با برسی خواندن دعای سحر و مناجات و گفتن اذان سبع بنهاده ایشان بوده است (۲) شهادت نیز در دزوا در مذبحه عمومی بوده است .

۵- کربلای تقی بشروئی - ایشان از اصحاب بشرویه هستند که در محیت باب الباعث شهید وارد در قلعه آنجا حضور داشته و از آنجا در طول علمهای سیاه بازنسدران آمده است . در جنگ های دفاعیه بطور کلی شرکت داشته و در او اخرایام موقمی که دشمن قلعه را متاعصره و در دخول قلعه استدلانات و برجهای بلندی ساخت که داخله قلعه را با توپ و خمپاره میزدند کربلای تقی بواسطه اصابت یک تیکه از گلوله توپ یا خمپاره شهید و در داخل قلعه مدفون گشت (۳)

۶- حاج عبدالمجید نیشابوری ابابدیع (بنیة السیف)

(۱) تاریخ میرزا طغی (۲) تاریخ میرزا افضلی (۳) تاریخ میرزا طغی

از اشخاص مشهور که چون ستاره درخشان در آسمان امر الهی تابنده است . جناب عبدالمجید نیشابوری میباشد تمام اموال و موروثی پدرش را که حاجی محمد نیشابوری و از محترمین و معتبرین رجال آنجا بود در خدمات امریه مصرف نمود . ایشان چون پدر جناب بدیع (حامل لوح سلطان) بود از قلم مبارک حضرت بهاء الله به (ابابدیع) ملقب و در میان اصحاب نیز باین اسم مشهورند تولدشان در شهر نیشابور و شغلشان ابتدا تجارت شالهای قیمتی مانند کشمیری و تره و غیره و همچنین فیروزه (۱) بود و اینقسم که در کشف الخفاء بقلم ابوالفضائل نوشته شده (ایامیکه حضرت نقطه اولی بسفر حج تشریف بردند ابابدیع نیز در مکه معظمه بشرف لقای مبارک مشرف گشت و سپس بمشهد آمده و در سرچهارسوق محله سمساری دایر نمود) . در ابتدای امر در مشهد در کفیف از محضر ملا حسین بشروئی نموده

بشرف ایمان فائز گردید (۲) و باره و دیکه مرحوم پدرش صاحب بهترین معدن فیروزه آن بود که در نیشابور داشت مع الوصف از همه چشم پوشیده در راه اطاعت از باب الیاب قیام نمود (۳) حاج عبدالمجید در قلعه خراسان و در سفر مازندران نیز یکی از شاهیر اصحاب بشمار میرفت . در کتاب باب الیاب

(۱) تاریخ امری خراسان (۲) تاریخ خراسان (۳) نبیسل

بطوریکه معلوم نبود آسیب دیده است . این شخص در محاربات بعدی مشارکت و شهید گردید و شاید شهادت او در مذبحه عمومی دزوا بوده است (۱) .

۵۴- ملا علی البر روضه خوان - ایشان اهل خراسان و بسیار خوش صوت بوده است در ظل رایت سود از خراسان بمازندران شتافته و در ضمن این سفر و توقف اصحاب در منازل بین راه و همچنین در قلعه با برسی . خواندن دعای سحر و مناجات و گفتن اذان صحیح بهمه ایشان بوده است (۲) شهادت در دزوا در مذبحه عمومی بوده است .

۵۵- کربلائی تقی بشروئی - ایشان از اصحاب بشرویه هستند که در حیت باب الباطن شهید وارد در قلعه آنجا حضور داشته و از آنجا در ظل علمهای سیاه بمازندران آمده است . در جنگ های دفاعیه بنا بر اولی شرکت داشته و در اواخر ایام موقتی که دشمن قلعه را متعصره و در جدول قلعه استعدانات و برجهای بلندی ساخت که داخله قلعه را با توپ و خمپاره میزدند کربلائی تقی بواسطه اصابت یک تیکه از گلوله توپ یا خمپاره شهید و در داخل قلعه مد فون گشت (۳)

۵۶- حاج عبدالمجید نیشابوری ابابدیع (بقیه السیف)

(۱) تاریخ میرزا الطافعلی (۲) تاریخ میرزا الطافعلی (۳) تاریخ میرزا الطافعلی

از اشخاص مشهور که چون ستاره درخشان در آسمان امر الهی تابنده است . جناب عبدالمجید نیشابوری میباشد تمام اموال و موروثی پدرش را که حاجی محمد نیشابوری و از محترمین و معتبرین رجال آنجا بود در خدمات امریه مصرف نمود . ایشان چون پدر جناب بدیع (حامل لوح سلطان) بود از قلم مبارک حضرت بهاء الله به (ابابدیع) لقب و در میان اصحاب نیز باین اسم مشهورند تولد ایشان در شهر نیشابور و شغلشان ابتدا تجارت شالهای قیمتی مانند کشمیری و ترعه و غیره و همچنین فیروزه (۱) بود و اینقسم که در کشف الخطا بقلم ابوالفضائل نوشته شده (ایامیکه حضرت نجاه اولی بسفر حج تشریف بردند ابابدیع نیز در مکه معظمه بشرف لقای مبارک مشرف گشت و سپس بمشهد آمده و در سرچهارسوق حیره سمساری دایر نمود) . در ابتدای امر در مشهد در کفایت از محضر ملا حسین بشروئی نموده

بشراف ایمان فائز گردید (۲) و با وجودیکه مرحوم پدرش صاحب بهترین معدن فیروزه آن بود که در نیشابور داشت مع الوصف از همه چشم پوشیده در راه انزاعت از باب الیاب قیام نمود (۳) حاج عبدالمجید در قلعه خراسان و در سفر مازندران نیز یکی از شاههیر اصحاب بشمار میرفت . در کتاب باب الیاب

(۱) تاریخ امری خراسان (۲) تاریخ خراسان (۳) نیسل

با سایر اصحاب در ظل رایات سود درآمد همینکه به نیشابور رسیدند از ملا حسین خواش نمود و روز توقف فرمایند تا او وسایل حرکت را فراهم سازد لذا برای خاطر ایشان دو روز توقف تا تهیه دیده و آماده سفر گردید و مقدار زیاد فیروزه و شال همراه آورد (۱) و همه راضی این مسافت یا در راه ندرت امر مصروف داشت و حساب الامر باین و آن داد و نماند مقدار فیروزه و چند طاقه شال در سواد گوه داد که برای خانلر میرزا خانکسب عازندان بردند (۲) همچنین عوتحیکه ملا حسین فرمود ترک علایق دنیوی کنید بقیه را در بیابان ریخت (۳) در واقعه بارفروش و تمام جنگهای دفاعیه نفعه شیخ پیرس از بدو تا ختم امر قلعه بدون کوچکترین وقفه و احمالی مشارکت نمود و همه گونه مشقات و یلایا را برای کسب رضای حق متحمل گردید . حاج عبدالمجید از جمله کسانی بود که روزنامه ربیع الاول حسب الامر حضرت قدوس بحرینگاه و محل اردوی دشمن رفته نعلش شهدا را بقلعه آورد (۴) و پس از خاتمه امر قلعه در موقمی که حضرت قدوس از عیدان دزوا (روز ۱۱ جمادی الاخره ۱۲۶۰) بارد و تشریف بردند او نیز همراه بود تا بالاخره دستگیرش ساختند و چنانچه سابقا ذکر شد ایشانرا

(۱) میمیه (۲) میرزا افعلی (۳) نبیل (۴) میمیه

با حضرت قدوس و یک عده از اصحاب کت بسته با کمال خواری بیار فروش بردند و سپس شاهزاده مهدیقلی میرزا ایشان و حاج نصیر قزوینی را بمیرزا باقر قزوینی فرمایشی خود بخشید و او آن دو نفر را به تهران آورده محبوس داشت (۱) . حاج عبدالمجید در زندان با شخصی محرمانه قرار داد نموده او را شبانه فرار دهد و مبلغ صد تومان بگیرد لهذا او وسیله فرار را فراهم و وجه را دریافت داشت ولی حاج نصیر را بقزوین بردند و وجه زیادی از او گرفتند . خلاصه حاج نصیر بقزوین و حاج عبدالمجید بخراسان رفت و هر دو نفر پس از اینکه مرخص شدند در وادی خدمت و تبلیغ گذاشتند و با اینکه شب و روز از دست اعدا آسایش نداشتند مع الوصف بهر طریق که ممکن بود در بیداری نفوس پیامی کردند (۲)

جناب بدیع فخر الشهدا (۱) که حامل لوح سلطانان برای ناصرالدینشاه بود فرزند ارجمند حاج عبدالمجید است که ایشان پس از آگاهی بچگونگی ابلاغ لوح مبارک و شهادت او بمذاهبهای نامتناهی در سال ۱۲۸۷ ق. ه. حمد و شکر خدای را بجا آورد و هر وقت عکس فرزند ارجمند و شهید خود را ملاحظه مینمود سرور میشد و بکلمه ای شیرم ای شیرم ماشا الله

(۱) میرزا افعلی و میمیه (۲) سمندر

اظهار بهجت مینمود و بعد از چند سال که از شهادت حضرت
 بدیع گذشت با پسر کوچک خود آقا فتح اله در سال ۱۲۹۳
 هـ. ق. از راه فزویین و تبریز عازم عکاشده و بحضور مبارک
 حضرت بهاء الله مشرف گشت و در آن موقع ملاقاتی مقدس
 خراسانی مشرف بوده است و در مراجعت هم از همین راه
 برگشت (۱). لوح رئیس و کتاب اقدس را با خود از ارض اقدس
 بخراسان برد و در مجالس بتشویق احبباً پرداخت و بیان
 مبارک را که اخبار از زوال سلطنت سلطان عبدالحمید
 میداد نقل نمود و همواره از اینده در آتیه نزدیکی بایستد
 بشرف شهادت فائز شود صحبت میداشت از جمله میگفت
 که روزی حضور جمال مبارک مشرف بودیم شرحی از تشرف
 پسرش بدیع و بردن لوح مبارک بآهران و بشرف شهادت
 رسیدن او را بفرمودند اشکم قسم جاری بود که محاسنم
 ترشد فرمودند (ابا بدیع نخوسی که سه حصه سرشان گذشته
 خوبست یک قسمت دیگر را که بمنزله ریخته است نذر
 امامزاده نمایند) عرض کردم آیا ممکن است همین قسم که
 محاسنم با اشکم ترشده بخونم نیز ترشود جمال مبارک
 فرمودند انشاء الله و بعد فرمودند دو امر بسیار مؤثر است
 باشید اول مظلومیت دوم نالافت (۲)

(۱) سمندر (۲) تاریخ امری خراسان

خلاصه ابا بدیع اکثر اوقات را بتحریر آیات مشغول و
 الواج طوک را سواد مینمود. چون شهادتش در مشهد
 بسال ۱۲۹۴ هـ. ق. اتفاق افتاده لذا شرح شهادت
 و چگونگی را در ضمن شرح حال شهدای خراسان بالاخص
 مشهد مذکور خواهیم داشت.

۷- ملا عبد الرزاق طبسی (۱)

۸- آقا علی ناظر خراسانی (۲)

۹- ملا محمد مهنه (۳)

این سه نفر از اصحاب خراسان و در ظل رایات سود از مشهد
 بازندران و قلعه طبرسی برآمده و شهید گشته اند. شرح
 حالشان راهیچیک از مورخین امر ننوشته و ما هم کوچکترین
 اطلاعی از آنها نداریم همینقدر مطلعیم که جزو شهدای
 محسوبند. حال در کجا و بچه کیفیت شهادت فائز شدند
 معلوم نیست این قسم که تصور میشود در مذبحه عمومی
 سرمائده در میدان دزوا بمقام شامخ شهادت فائز گشتند.

۶- ملا محمد حسین بشروئی (بقیه السیف) از اصحاب
 و مؤمنین بشروئی که در ظل رایات سود بقلعه طبرسی برآمدند
 فقط همین جناب ملا محمد حسین نجات یافت که نه شرح
 حال و نه کیفیت نجاتشان معلوم است و شاید در تاریخ بشرویه

(۱) و (۲) میرزا طفلی (۳) ظهور الحق

مفصلاً مذکور باشد (۱) .

۶۱- حاج میرزا حسن رضوی خراسانی (بقية السیف) جناب حاجی میرزا حسن رضوی از علمای معروف مشهد و پایتخت ایشان در آن شهر بنام (رضوی) شهرت دارند ایشان بسیار مرد دانشمند و فاضلی بود و ایمانش بنقطه بیان وسیله ملاحسین (باب الباب) شده و در رکابش جزو اصحابی بود که در نعل رایت سود از خراسان بازندران در آمدند در دهه جا مانند مشهد - بارفروش - قلعه شیخ - تبرسی رفتن و مهالت حضور داشته سنتی و کرسنتی را متحمل گردید . در شب خسروی که تندهای از اصحاب متفرق وعدهای نیز یاد مهای خسرو و تله مینمودند بمحللی رسیدند که آرمهای خسرو مشغول لنت گردن حاجی میرزا حسن و تمد گشتن ایشان را داشتند ولی همینکه صدای یا احب الزمان اصحاب بر اشنیده و آنها را دیدند لباسهای ایشان را برداشته و فرار نمودند جناب باب الباب چون آنحال را مشاهده کردند لباسی بتن ایشان نمودند . حاجی میرزا حسن رضوی را حضرت قدوس از آن چهار نفر پیشنمازی که انتخاب و دستور فرمودند اصحاب پشت سرشان نماز گزارند بوده اند (۲) ایشان در موقع کفن و دفن جسد مدافع باب الباب حضور

(۱) ظهور الحق (۲) تاریخ عیمیه

داشته و خود مشارکت نموده اند (۱) پس از ختم امر قلعه موقعی که حضرت قدوس از میدان دزوا بارد و تشریف بردند حاجی میرزا حسن نیز در مصیبت مبارک بوده که دستگیر سپاهیان گردیده در کمال خواری و رسوائی به بارفروشش بردند (۲) و اینقسم که معلوم است مهدیقلی میرزا در بارفروش ایشانرا با ملا میرزا محمد مختلای بخشید که نجات یافتند (۳) . در چند تاریخ نبیل در این باره چیزی ننوشته ولی در سایر تواریخ زکرایشان گشته است . موقع شهادت حضرت نقطه اولی در مشهد اقامت داشت ولی چون از قبل با ملا شیخ علی توشیزی (طبق بمحلیم) دوستی صمیمانه و روابط نزدیکی داشت لذا بطهران آمده اقامت گزید و همیشه با او و حشرو نشر داشته روابطشان بسیار گرم و صمیمی بود (۴) اتفاقاً موقع رمی شاه در طهران بوده گرفتار آرمهای حاجی علیخان حاجب الدوله شده و بشهادت رسید و روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۸۲ مورخ پنجشنبه ۱۰ ذی قعدة ۱۲۶۸ ه. ق. طرز شهادت ایشان و سایرین را مفصلاً مینویسد .

۶۲- شیخ علی پسر شیخ عبدالخالق یزدی - در بدو امر بتصور اینکه پدرش یزدی بوده ما او را در زمره اصحاب یزد نوشتیم ولی بعد که معلوم شد ایشان اهل خراسان و از

(۱) عیمیه (۲) عیمیه (۳) عیمیه (۴) ظهور الحق

بستگان جناب میرزا محمد فروغی و ساکن قریه فیض آباد تربت حیدریه بوده اند لذا شن حالشان را در اینجا نقل میکنیم ایشان از جمله کسانی بود که بواسطه جناب باب الباب در عهد تصدیق این امر نمود و مؤمن گردید . پس از حرکت باب الباب از خراسان و ورود بقلمه طبرسی ایشان باتفاق آقا محمد حسین اصفهانی و آقازین العابدین منسوب خود شہمازندان رفته در ساری حضور حضرت قدوس مشرف و حضرتش امر فرمودند که با صاحب باب الباب طحق شوند لذا از آنجا حرکت بقلمه ورود و با صاحب پیوستند (۱) .

جناب شیخ علی در تمام غزوات دفاعیه شرکت داشت مخصوصا در جنگ عبداله خان هزارجریبی که قلمه طبرسی را محاصره کرده بود نهایت شجاعت و رشادت از خود بروز داد مخصوصا اینکه با ابراهیم خان پسر عباسخان بیگریبی با فروش کسه از سران لشکر بود مصادف و او را کتبت بهمین مناسبت مورد عنایت و تحسین حضرت قدوس و جناب باب الباب واقع گردید (۲) ظهور الحق مینویسد موقع شهادت بیست سال داشت تاریخ عیمیه مینویسد (در آن یوم حضرت باب الباب مکرر با آواز بلند میفرمود بزنید ای شیرهای من تا اینکه با فرا رسیدند که آن دو خان طحون یعنی ابراهیم خان

(۱) میرزا طحلی (۲) تاریخ عیمیه

و عبداله خان (برادر حاجی مصطفی خان) در آنجا بودند شمشیرها برهنه نموده سر راه بر اصحاب حق گرفتند و چهار هزار منافق که بودند فرار نمودند جناب شیخعلی بن ملا عبد الخالق یزدی سر راه بر ابراهیم خان گرفت و با هم در آویختند و رد و بدل شمشیر در میان واقع شد بالاخره جناب شیخعلی آن طحون را به او بفرستاد عبداله خان را هم یکنفر دیگر از اصحاب بجهتم روانه نمود و بسیاری از منافقین در نارسجین مقر یافتند و دامنه شمشیر آبدار ابرار شدند .

جناب شیخعلی در جنگهای واسکس و جند سردار لاریجانی و جنگهای متفرقه داد مردانگی داد که آوازه او زبانزد اصحاب بوده است . قبل از آنکه حضرت قدوس قلمه را تخلیه کنند شاهزاده مهدیقلی عیضا چون دید که نمیتواند بقوه جبری و جنگ بر اصحاب غلبه و قلمه را متصرف شود بفراین افتاد که وسیله ای فراهم سازد که اصحاب از دور حضرت قدوس پراکنده شوند لذا کاغذی از مسلا عبد الخالق یزدی (پدر شیخعلی) برای پسرش فرستاد و پدر او را نصیحت کرده بود که از قلمه بیرون نباید و حتی او را تهدید کرده بود که اگر نصیحت مراقبول نکنی تو را حلال نخواطاعه کرد ولی شیخعلی بپدر جواب نوشت که تو آنوقت واجب الا

بودی که تابع امر حق بودی حال که منحرف گشتی اطاعت تو لازم نیست بلکه مخالفت با تو واجب است (۱)

حضرت قدوس نیز گاهی با شیخ علی عزاح و او بهمین موضوع دلخوش و مسرور و عالم دیگری را سیر مینمود مثلا موقعی که اصحاب قلعه را تخلیه و میدان دزوا در قرب اردو رفتند جناب عیرزا محمد باقر قاضی را شاهزاده احضار و قسم ها یاد نمود که فردا بدیدن رئیس شما می آیم و خرجی یکسانیکه در قلعه بوده اند میدهم و روانه ولا یتشان خواهم نمود مطمئن باشید و ما دیگر صلح نمودیم. همینکه میرزا محمد باقر حرفهای شاهزاده را خدمت حضرت قدوس گزارش داد حضرت فرمودند که این حرفها خدعه و تزویر است با صاحب بگوئید همه متفرق شوند و منهم بیار فروش بیروم ولی اصحاب بیجزع افتادند و عرض کردند ما از شما جدا نمیشویم حضرت فرمودند جزع نکنید هر جا بروید باز در اینجا جمع خواهیم شد صبر داشته باشید (۲) شیخ علی بسیار جزع کرد و عرض نمود شما تشریف بیاورید در مشهد حضرت تبسم فرمودند که بلی می آیم در خانه خاله شما میمانیم و تمام این بیانشان بطور مزاج و متبسمانه بوده که شیخ علی قدری خجالت کشید و عرضی نکرد ولی از این شوخی مسرور بود (۳) خلاصه شیخ علی را با چند

(۱) تاریخ میرزا الطغملی (۲) تاریخ نبیل (۳) تاریخ امیر ابوطالب

نفر اصحاب و رضا خان ترکمن روز پنجشنبه «دغد هم جمادی الثانی ۱۲۶۵ هـ ق. بدست تفنگچیان هزار جریبی و لاریجانی سیرده و در اردو شهید نمودند (۱)

از میامی

۶۳- ملازین العابدین میامی - پیرمردی بنام عتقی و دائم العبادة و از شاگردان مرحوم شیخ احسائی. موقعی که جناب باب الباب بمسجد میامی ورود و بمنبر رفته خطابه عربی مفصل انشاء و احادیث بسیار از ائمه اطهار راجع برایات سود و دالوع ستاره از شرق خوانده و فرمودند اینست ستاره که بنصرت امر قائم میروند در آن موقع سی و چند نفر از مردم ایمان آورده که یکی از آنها ملازین العابدین بود که حالش منقلب و باصحاب ملحق و پیاده در رکاب باب الباب تا بار فروش حرکت کرد (۲). موقعیکه اصحاب بیار فروش ورود و مردم بر حسب امر سعید العلما هجوم باصحاب و عمانعت بدخول شهر کردند ملازین العابدین بجنا بباب الباب عرض کرد که من در کربلا با سعید العلما مدرس و رفیق بودم اجازه دهید بروم او را نصیحت کنم قبول فرمودند ایشان رفت و بمنزل سعید العلما ورود نمود هر چه التماس

(۱) نبیل - ظهور الحق (۲) از تاریخ مرحوم فاضل مازندرانی

کرد او بر شدت و ملامت افزود بطوریکه ملا زین العابدین
 مأیوسانه مراجعت کرد (۱) ایشان بینهایت پاک قلب
 و وارسته بود که در ورود بمزار شیخ طبرسی ۵۰ مینکه جناب
 باب الیاب فرمودند ما بکریلای خود رسیده و مانند اصحاب
 حضرت سید الشهدا^ع در اینجا شهید خواهیم شد عده ای
 از شوق این بشارت بگریه افتادند منجمله ملا زین العابدین
 میامتی بود (۲) خلاصه ایشان در اغلب محاربات دفاعیه
 شرکت داشته و از جمله چهار نفر پیشنمازی بودند که بر حسب
 دستور حضرت قدوس اصحاب در نماز بدانها اقتدا مینمودند
 و در خاتمه امر قلعه که آنحضرت چند نفر را برای گفتگو نمود
 شاهدزاده مهدیقلی میرزا بارد و فرستادند از آنچند نفر یکی
 ملا زین العابدین بوده است (۳) و محل شهادت ایشان
 یاد در اردو بوده و یاد رمد بجه عمومی .

۶۴- ملا محمد میامتی - ملا زین العابدین را پسری بود
 ۱۸-۱۹ ساله بنام ملا محمد که دشتی را برای او شیرینی
 خورده بود و قصد داشت عروسی کند همینکه تصدیق این
 امر را کرده و قصد حرکت داشت پسر را نیز به همراه خود برد
 و گفت پسر جان عروسی تو اینست که در رکاب قائم شهید
 شوی ملا محمد نیز در مصیبت پدر در ظل رایات سود پیاده

(۱) از تاریخ مرحوم فاضل مازندرانی (۲) تاریخ میرزا الطغملی

(۳) تاریخ امیر ابوطالب

بقلمه طبرسی برآمده و شهید گردید (۱)

۶۵- ملا عیسیٰ (بقیه السیف) - ملا عیسیٰ نیز در مسجد
 میامی تصدیق امر مبارک را نمود و در رکاب باب البساب
 بسمت مازندران رهسپار و در منزل آستانه باتفاق ملا حسن
 بجمستانی روانه ساری گردید تا حرکت اصحاب را بمشرف
 حضرت قدوس برسانند ولی ظمهور الحق میرزا محمد حسن
 (اخوی باب الیاب را) ذکر میکند که باتفاق ملا عیسیٰ روانه
 بارفروش شدند . خلاصه ملا عیسیٰ در ظل رایات سود بقلمه
 برآمده و در محاربات دفاعیه شرکت کرد و عاقبت بنحسوی
 نجات یافته و بوطن برگشت و جزو بقیه السیف قلعه مبارکه
 محسوب گردید (۲) .

۶۶- ملا آقا بابا میامتی - از علمای بزرگ میامی و یکی
 از مجتهدین آن حدود بوده و مردم اعتقاد و اعتماد کاملی
 بدیشان داشته اند تصدیق امر مبارک را در مسجد میامی
 نموده و در رکاب باب الیاب بمازندران رهسپار و بقلمه
 وارد گشت . بعضی ها گویند ملا زین العابدین از جمله
 چهار نفر پیشنمازی که حضرت قدوس انتخاب فرموده اند
 نبوده بلکه ملا آقا بابا بوده (۳) که اصحاب موقع نماز جماعت
 بدو اقتدا میکردند خلاصه ایشان نیز در محاربات شرکت

(۱) از تاریخ مرحوم فاضل مازندرانی (۲) نیل

(۳) تاریخ میامی

داشته تا عاقبت در ليله ۹ ربیع الاول در جنگ عباسقلی خان لاریجانی در رکاب جناب باب‌الباب شهید گردید .

۶۷- ملا اسمعیل میامی - از جمله کسانی است که در مسجد میامی تصدیق امر مبارک نموده و در رکاب جناب باب‌الباب تا بارفروش آمد و از آنجا نیز بجنگ وارد شد ولی سواران خسرو ایشانرا که عقب افتاده بود گرفته چند زخم مهلك بدو زده و در جنگ انداختند و همینکه اصحاب در قلعه سکنی گرفتند رعایای نظرعلیخان او را آوردند بقلعه که معلوم شده ده دوازده زخم کاری خورده است . ایشان تا چند روز حیاة داشته بعد بدرجه شهادت فائز که در قلعه مدفون گشتند (۱) .

۶۸- ملا محمد میامی - از جمله کسانی است که در مسجد میامی تصدیق امر مبارک را نموده و در رکاب باب‌الباب بقلعه برآمده و عاقبت شهید گردید (۲) .

۶۹- ملا ابومحمد میامی - از جمله کسانی است که در مسجد میامی تصدیق امر مبارک را نموده و در رکاب باب‌الباب تا بارفروش آمد و در وسط جنگ با ملا احمد ابدال مراغه ای در هنگامه خسرو قادی کلائی جلو افتاده راه را گم کرده از جنگ

(۱) تاریخ میرزا الطافعلی (۲) نبیل

خارج شدند و از راه آمل و لاریجان بطهران رفتند (۱) . ملا ابومحمد میامی برگشت بعد باتفاق ملا یوسفعلی اردبیلی که در خراسان شنیده بود حضرت قدوس و جناب باب‌الباب در طبرس جمع شده اند میامی آمده ملا ابومحمد را ملاقات و همراه شده که بقلعه طبرس بیایند اتفاقاً در بین راه گرفتار سربازان مهدیقلی میرزا شده آنها را برده در واسکس محبوس داشتند تا اینکه شب شبیخون اصحاب بواسکس نجات یافته و بقلعه آمدند (۲) . ملا ابومحمد در محاربا شرکت و عاقبت شهید گشت (۳) .

۷۰- ملا یوسف میامی - از جمله کسانی است که در مسجد

میامی تصدیق امر مبارک را نموده و در رکاب باب‌الباب بقلعه برآمده و عاقبت شهید گردید (۴) .

۷۱- ملا مردانعلی - از جمله کسانی است که در مسجد میامی تصدیق امر مبارک را نمود و در دعوی بنظر علیخان حول قلعه بشهادت رسید (۵)

۷۲- حاجی حسن میامی - از جمله کسانی است که در مسجد میامی تصدیق امر مبارک را نمود و در رکاب باب‌الباب بقلعه برآمده و عاقبت شهید گردید (۶)

(۱) تاریخ میرزا الطافعلی (۲) تاریخ میرزا الطافعلی (۲) نبیل

(۳) نبیل (۴) نبیل (۵) میرزا الطافعلی - تاریخ میامی - نبیل

(۶) نبیل

۷۳- ملا کربلائی علی (حسین آبادی) - از جمله کسانی است که در مسجد میامی تصدیق امر مبارک رانموده و در رکاب باب‌الباب بقلعه برآمده و عاقبت شهید گردید (۱)
 ۷۴- کربلائی نورمحمد میامی - از جمله کسانی است که در مسجد میامی تصدیق امر مبارک رانموده و در رکاب باب‌الباب بقلعه برآمده و عاقبت شهید گردید (۲).

۷۵- ملا ابراهیم میامی

۷۶- محمد صائم میامی

۷۷- محمد هادی میامی

۷۸- سید مهدی میامی

۷۹- ملا عبد الحمید میامی

۸۰- ملا محمد مهدی میامی

۸۱- ملا محمد جعفر میامی

۸۲- ملا محمد رحیم میامی

۸۳- ملا محمد رضا میامی

۸۴- ملا محمد مؤذن میامی (۳)

۸۵- ملا یعقوب میامی

۸۶- ملا باقر میامی

(۱) تاریخ نبیل (۲) تاریخ نبیل (۳) تاریخ میرزا الطافعلی

۸۷- عبدالمحمد میامی

۸۸- ملا عبدالحسن میامی

۸۹- ملا عبدالمعلی هروی

۹۰- ملا عبدالجواد میامی

۹۱- ملا محمد حسین میامی

۹۲- ملا محمد باقر میامی

۹۳- ملا محمد ابن محمد میامی (تا اینجا در رکاب باب‌الباب

۹۴- ملا علی میامی (۱) در سبزه میدان با فروش شهید شد

اینها از جمله کسانی هستند که در مسجد میامی تصدیق امر مبارک رانموده و در رکاب باب‌الباب بقلعه برآمده و عاقبت شهید گردیدند. (۲)

اصحاب شیرازی

۹۵- میرزا لطفعلی شیرازی (بقیه السیف) ایشا

از شاهزادگان اغشاریه و از دابقه عرفا گاهی طیس بلباس

در رویشی بودند. همینکه باب‌الباب با علمهای سسیاه

از عراسان عازم مازندران و شاه‌مروید و از آنجا به ده ملاً

ورود نمودند لطفعلی میرزا با حضرتش ملاقات و بکاروان عشق

ملحق گشت و خود جریان التحاق را بدین قسم مرقوم

(۱) تاریخ نبیل (۲) تاریخ میرزا لطفعلی

میدارد (بسم الله المستعان . قبل از آنکه بخدمت مبداء
اعلی روح العالمین فداه مشرف شوم در قصبه سلیمان مین
محال تبریز بعضی از آیات و بیانات علمیه از طور سینا نازل و
این عبد عبید مآورشدم که آنرا برده بخدمت جناب شیخ
عظیم برسانم در ارومیه اقدام نموده حق را بمن له الحق
رسانیدم و از آنجمله از آیات و شئونات علمیه یکی تفسیر
ایقاع بود که در آن علم ماکان و مایکون مندرج بود اگرچه
فی الحقیقه در کل نوشتجات آنحضرت علم ماکان و مایکون
محتوی و منطوی میباشد ولیکن در این تفسیر مخصوصیتی هویدا
بود و امر شده بود که این کتاب بنظر پنج نفر از کبار اصحاب
آن بزرگوار برسد اول من سافر مع فی الحج (یعنی حضرت
قدوس) دوم جناب باب (یعنی ملا حسین) سوم جناب
شیخ عظیم چهارم جناب آقا سید یحیی پنجم آقای حاجی
سید جواد داماد بعد بدست جناب آقا میرزا عبد الوهاب
اصل آنرا بسیارند . خلاصه بعد از مشرف شدن خدمت حضرت
ذکر اله روح العالمین فداه و آمدن در خدمت آن بزرگوار
بارومیه و بعد به تبریز و مرخص شدن از خدمت آنحضرت
و آمدن بارض را و ارض طلب خدمت جناب آقا سید یحیی و نمودن
نسخه و نسخه برداشتن آنجناب عازم بارض خا شدم در ارض
سین خانه ملا محمد خدمت جناب شیخ و جناب آقا میرزا عبد الوها

مشرف گشته و در آنجا در قلب این ذره بیمقدار الهام شد که
این نسخه را با بعضی نسخ دیگر نوشتم و عازم گردیدم
در یوم ۱۲ رمضان سنه ۱۲۶۴ در ده ملا که از محال
داعقان میباشد بترا بوسی ترا با اقدام جناب باب (۱)
سلام الله علیه مشرف شدم و دیده رعد دیده خود را بنور
حمالشر منور نمودم و بخدمت احباب مشرف گردیدم توفیق
را بجناب باب (۲) رساندم و در آن نوشته شده بود که جناب
باب (۲) باسم علی و جناب شیخ باسم عظیم باید نامیده
شوند و در آن توفیق حرام فرموده بودند که کسی این دو نفر را
باسم اول بخواند چون این کتاب مخزون بخدمت
آن بزرگوار رسید در آن منزل و منزل بعد بکل اصحاب
امر فرمودند که اسم ایشان را سید علی بخوانند و هر کس
جو یا شود که شما را از کجا میآید و بکجا میروید بگوئید از ارض
اتدس میآئیم و بعثبات عالیات میرویم) این بود آنچه را که
میرزا الخاقانی شیرازی راجع بطلاقات خود در ده ملا نوشته
است سپس جناب باب الباب یا و دستور فرمودند لباس
درویشی را از تن خارج سازد او اطاعت کرده راه سپار
گشتند . میرزا الخاقانی در ضمن راه پیشنهادی برای حفظ
اصحاب از شر دشمنان دایر بکشیک شبانه خدمت

(۱) ملا حسین (۲) باب الباب را در اول امر مؤمنین "باب" خطاب
مینموده اند چنانچه تاریخ امیرابوطالب هم "باب" نوشته است

باب الباب نمود که موافقت حاصل و خود او را بعنوان سرکشیک تعیین نمودند . در منزل حاتت (سواد گوه) چون مسئولیت کشیک بعهدده ایشان محول بود و تفنگ ملا اشرف هروی را سواد گوهی ها برده بودند لذا پیدا کرده و مسترد داشتند در اریم نیز حاج نصیر قزوینی مریمز سختی گردید جناب میرزا الطافعلی چون سابقه طبابت نیز داشت بمعالجه ایشان پرداخت تا بهبودی یافت . میرزا الطافعلی ورود اصحاب را بقلعه شیخ طبرسی شب یکشنبه ۲۲ شوال ۱۲۶۴ ۵۰۵ ق . نوشته است و کسانیکه بشیخ طبرسی از اصحاب و مؤمنین وارد میشدند از مأور بود که اسم آنها را در دفتری ثبت نماید . موقعیکه برج و باروی قلعه طبرسی و دروازه های قلعه ساخته ساختمان شد دروازه جنوبی را بنام شیراز نامیدند و میرزا الطافعلی بایکعهده از اصحاب شیرازی و اصفهانی مأور حفاظت دروازه مزبور گردید یعنی او دروازه بان شد (۱) در شب شبیخون بواسکس میرزا الطافعلی بواسکس نرفته و حضرت قدوس محافظت قلعه را در آنشب بعهدده او محول فرمودند که او کاملاً مراقبت دقیق نموده تا صبحی که اصحاب مراجعت کردند (۲) از روز ۹ ربیع الاول (شهادت جناب باب الباب)

(۱) تاریخ میرزا الطافعلی (۲) تاریخ میرزا الطافعلی

که نود نفر از اصحاب زخمی بودند باستثنای چند نفر بقیه را میرزا الطافعلی بمعالجه پرداخته که همگی بهبودی یافتند (۱) پس از خاتمه امر قلعه و کوچ کردن بمیدان دزوا میرزا الطافعلی و حاجی نصیر قزوینی و یک عده از کبار اصحاب در معیت حضرت قدوس وارد و رفتند که در آنجا آنها را دستگیر و محبوس داشتند (۲) . در موقع حرکت دادن حضرت قدوس از اردو بیار فروش میرزا الطافعلی نیز با سایر اصحاب کت بسته وارد آن شهر شد و پس از آنکه تکلیف اسراء تعیین گشت ایشان و ملا صدق مقدس را بهزار چریبی هادادند که بهر نوع میدانند بخون بهای سران مازندران (عبدالله خان - ابراهیم خان - حبیب اله خان) نه گشته شده اند آنها را بقتل برسانند ولی خداوند وسیله ای فراهم نمود که مستخلص شده و بوطن مراجعت کردند (۳) و در موقع شهادت حضرت نقطه اولی میرزا الطافعلی در طهران میزیسته و با شیخ علی ترشیزی (عظیم) مأوس و مرافق بود تا اینکه در سال ۱۲۶۸ ه . ق . موقع رمی شاه دولتیان او را دستگیر و شهید نمودند و روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۸۲ مورخه پنجشنبه ۱۰ ذی قعدة ۱۲۶۸ مینویسد (لطافعلی شیرازی را عالیجناب شاطر باشی و شاطران سرکاری باخنجر و کارد

(۱) تاریخ میرزا الطافعلی (۲) تاریخ نبیل (۳) تاریخ نبیل

وچوب و سنگ بنزد معاهدین خود فرستادند .

این بود خلاصه سرگذشت لدا فعلی میرزای شیرازی که از اصحاب قلعه نابرسی بوده و در قلعه بشهادت نرسید و مستخلص گشته و پس از چند سال دیگر در طهران شهید شد

۹۶- ملا عبدالله شیرازی (معروف بمیرزا صالح) از مشن حال اولیه اش اطلاعی در دست نیست و تا بحال معلوم نگردیده که او در کجا و بچه وسیله ایمان و عرفان بدین امر پیدا نموده . همچنین معلوم گردیده است (۱) که چون حضرت ظاهره از کربلا بقزوین وارد و شاجره زیادی بین ایشان و ملا محمد شوه رشان رخ داد و همچنین مخالفت حاج ملا تقی برغانی (عمو و پدر شوه رشان) که از اعلم علمای قزوین بود با عقیده شیخیه و فحش و ناسزاگفتن او و سب و لعن کردن در بالای منبر بمرحوم شیخ احمد احسائی و حاج سید کاظم رشتی و قتل ملا تقی در مسجد معروف او سبب اضطراب و آشوب عظیمی در قزوین گردید و واقعه از این قرار بود : ملا عبدالله که از شیراز برای ملاقات حضرت نقطه اولی و تحقیق امر ایشان حرکت و قصد رفتن ب ماکورا داشت در اوایل ماه رمضان ۱۲۶۳ ق. ه. بتزوین ورود نمود شهر

(۱) نبیل

را بسیار شلوغ و آشفته دید و انقلاب شدیدی راپیش بینی نمود و دانست که سبب این فتنه و انقلاب حاجی ملا تقی برغانی است که همه روزه در بالای منبر سب و لعن و زشتگوئی بمرحوم شیخ و سید و اصحاب او مشغول و آنها را برتد عیش مرد و بین عوام مرتبا تحریک و بطوری گفتار او عوشر شده که ممکن است هر آنی مردم در قتل و کشتار شیخی ها نیام کنند ملا عبدالله که خود شیخی بود ابتدا بمسجد رفته از احوال شیخ از حاجی ملا تقی پرسشی نمود حاجی عزبور بدون درنگ آن مرحوم را لعن و بیدگفتن و ناسزا دادن آغاز سخن نمود . مطابق حدیثی که از ائمه اطهار علیه السلام مذکور است که هر کس شیعه ما را سب کند ما را سب کرده و هر کسی ما را سب کند رسول خدا را سب کرده و هر کس رسول خدا را سب کند کافر است لذا میرزا صالح حاجی ملا تقی را برتد و مطابق حدیث مذکور کفرش برایشان ثابت و کشتن او را بر خود واجب و از بین بردن او را تکلیف شرعی خود شمرد (۱)

خلاصه ملا عبدالله با خود اندیشید و بهتر دانست که ملا تقی را از میان بردارد تا این فتنه بخوابد . بدون مشورت احدی نیزه ای تهیه و در دالان مسجدی که حاجی همه روزه برای نماز خواندن بانجا میرفت پنهان شد بمحض اینکه

(۱) تاریخ بدیع بیانی بقلم حضرت فاضل قاضی

آخوند بدان محل نزدیک شد فوراً بدو حمله نموده و چنانچه نیزه بگلو و سینه و بدنش زده فرار نمود و نیزه را زیر پستل رودخانه نزدیک مسجد زیر خاک پنهان نمود. مریدان شیخ که بحضرت هر روزه بمسجد آمدند او را در دالان مسجد نیمه جان دیدند که در خون خود می غلطید ملا محمد پسرش (شوهر طاهره) از این قضیه مطلع فوراً بر بالین پدر حاضر بدن نیمه جان او را از آن محل خارج و بمنزل برد. خیر این واقعه منتشر و شهر دچار انقلاب و آشوب گردید و ملا محمد پسرش شهرت داد که قره العین و احتیاجش حاج ملا تقی داشته اند. در آن گیر و دار شخصت الی هفتاد نفر بیگنا را گرفتند و سبب قتل را حضرت طاهره و عمل قتل را باصحاب معروف ایشان نسبت دادند در صورتیکه بهیچوجه آنها اطلاعی از این قضیه نداشته اند منجمله کسانی که دستگیر شده و مورد اتهام قرار گرفتند (شیخ صالح عرب حاج ابداله فردوسی - حاج ملا ابراهیم محلاتی - حاج ملا طاهر شیرازی که از همه بیشتر در مظان اتهام بودند) این چند نفر را بقدری چوب زدند و آزار نمودند که حشرف بموت بودند و باوجودیکه هر کدام را نزد ملا تقی بردند گفت این شخص نیست مصداق آنها را حبس و آزار زیاد کردند و جناب طاهره را در خانه حکومت احضار و یکی از خدمه ایشان را

مشغول ازیت کردن شدند که شاید از او چیزی برونمایند جناب طاهره هرچه قسم یاد مینمود که مرا از این حکایت بهیچوجه اطلاعی نیست قبول نمودند (۱) حضرات ورثه حاج ملا تقی که از آنجمله ملا محمد (شوهر طاهره) بود اصرار داشت که این عمل از اصحاب ایشان صادر شده است جناب طاهره در آن حال بتضرع و گریه و مناجات مشغول گشتند (۲) چون خواستند شیخ صالح را پس از چوب زدن زیا داغ درفش نمایند ملا عبداله شیرازی که بنا بمصلحتی خود را امیر صالح معرفی نموده بود راضی نشد که جمعی بی گناه را برای این عملی که مرتکب شده اینقسم آزار و داغ نمایند لذا قدم مردانگی پیش گذاشته خود را قاتل ملا تقی برغانی معرفی نمود. از علت استفسار کردند او چنین مذکور داشت که من بحسب تکلیف شرعی خود را مکلف بر این دیدم حاکم قزوین از خوش تقریری و شجاعت و استقامت او تحسین نمود بهمین مناسبت او را گرفتند و برای صحت قولش برهان و دلیل خواستند گفت بانیزه در وقت سحر بدهن او زدم و نیزه را زیر پل رودخانه جنب مسجد در زیر خاک پنهان کردم تا اموری رفت نیزه خونین را آورد. باوجودیکه اقرار بقتل نمود مع الوصف سایرین را برخص نمودند (۳).

(۱) تاریخ بدیع بیانی (بقلم فاضل قاضی) (۲) تاریخ بدیع بیانی
(۳) تاریخ بدیع بیانی

حاج معین السلطنه تبریزی نوشته که قاتل ملا محمد تقی برغانی سه نفر بودند سید حسین قزوینی شیخی - میرزا صالح شیرازی - میرزا هادی فرهادی که بای بیسود در کشف الغطاء حضرت ابوالفضائل مینویسد (سبب قتل حاجی ملا تقی این شد که او هر روز پس از نماز بمنبر میرفت و مردم را موعظه مینمود و در ضمن خلق را از دخول در حزب شیخیه ممنوع میداشت و از سب و لعن شیخ اجل و سید انجم قدس الله تربتهما کوتاهی نمیکرد جوانی شیرازی میرزا صالح نام که بشیخ و سید خلوصی رافر داشت بر قتل او عازم شد تا آنکه او را وقتی تنها یافت و بقتلش اقدام کرد و اینک به بعضی نوشته اند که او را در عین صلوة بقتل رسانید نزد من بقبول نیست زیرا اگر این عمل در مسجد و حین نماز واقع شده بود قاتل را مهلت احتفا نمیدادند و همان حین او را مأخوذ میداشتند چه مسلم است که چون حاجی ملا تقی کشته شد شورش در شهر برپا شد و جمعی گرفتار شدند و هر که بانفسی دشمنی داشت او را بشارکت در قتل متهم مینمود تا بحدی که تعیین قاتل بر حکومت صعب شد چون میرزا صالح شیرازی دید که فعدل او موجب گرفتاری جمعی گردید شهامت و فتوت او مانع شد که مردم را در ایستادن گرفتاری گذارد و گمان کرد که چون قاتل معلوم شود سبب

خلاصی دیگران گردد . باین خیالات خود بیاب حکومت رفت و صورت حال را نخست بر فراشباشی و امثاله اظهار نمود در باریان حکومت حیرت کردند و او را از این تهور ممنوع داشتند چون دیدند از در اعتراف راسخ است شرح حال را بوالی عرض نمودند میرزا صالح در حضور والی نیز انکار ننمود و در غایت بهرأت حکایت قتل را معروف داشت پیر مردانی که خود در آنوقت حاضر بودند از قبیل میرزا محمد علی کدخدای قزوینی برای این عبد حکایت مینمود که حسن تقریر و عدم خوف میرزا صالح موجب استحجاب والی شد و در اثنای مقال یکی گفت ای مرد چرا بر جوانی خود رهسپم نکردی و عالی را که مسلم اهل قزوین است کشتی ؟ میرزا صالح گفت عالم چه نهایت اینست که او تلنگه قوره ای از باغ ابوحنیفه دزدیده بود والی از این سخن بخندید و از بس از رشوتهائی که متول از مردم در فصل محاکمات میگرفت منزجر شده بود این حادثه را چندان منکر نمیدید تلنگه بلخت عوام خوشه کوچکی از انگور است و مقصود میرزا صالح این بود که علم حقیقی و حکمت عالیه معرفت حقایق کتب سماویه و ادراک مقاصد کلمات نبویه است که اصلاح عالم منوط باوست والا اگر علم منحصر بهمین فقه و اصول باشد الحق آنچه را امروز این مرد فقیه حاجی ملا تقی دارا بسو

نسبت بفقہ امام اعظم ای حنیفہ مانند خوشه کوچکی انگور
نارسیده است که کسی از باغی پراز انگور بدزد (۱) .

خلاصه با وجودی که حاجی ملا تقی وصیت کرده بود که
از قاتل خود گذشتم معہذا پسرش ملا محمد (شوہر طاہرہ)
اسبابی فراہم آورد کہ پنج نفر از محبوسین فوق را با کند
وزنجیر از قزوین در شدت سرمای زمستان بطہران آوردند
حاجی میرزا آناسی چہار نفر را بمحمود خان کلانتر سپرد
کہ در زندان نگہداشت ولی علاء الدہ شیرازی (میرزا آناسی)
را کہ قاتل حقیقی و خود اقرار باین عمل نموده بود بمیرزا
شفیع توپسرگانی طبق بہ صاحب دیوان وزیر طہران سپردند
واو او را در خانہ خود حبس کرد (۱) و چون صاحب دیوان
با حضرت بہاء اللہ دوست و سراوہ داشت لذا حضرت پیش
بصاحب دیوان سفارش تراعات او را فرمود و بعد روزہ غذا و وسا
استراحت برای او میفرستادند .

باری میرزا صالح در شبی از شبہای زمستان با کند
وزنجیر از منزل صاحب دیوان گریخته و بمنزل رضا خان ترکمن
کہ تازہ داماد سپہسالار شدہ بود رفت و پنهان گردید
وطوری کند وزنجیر را بزمین کشید کہ در راه اثری باقی نماند
وشاید کسی از مؤمنین نیز مواظب او بودہ و یا بانقشہ قبلی

(۱) تاریخ بدیع بیانی

این عمل انجام گردیدہ باشد . رضا خان اورا بخانہ خود
راہ دادہ و کند و زنجیر را از پای او باز و بحماش بسرودہ
شخصا او را شستشو داد و پس از مدتی شبانہ بمنزل
جمال مبارک نقل مکان کرد در زیر زمین بیت مبارک میزیست
و موقعی کہ حضرت طاہرہ بدانجا تشریف آوردند ملاقات
دست داد و مدتی را در بیت مبارک مسکن داشت و بالاخر
بخراسان شتافت و سپس در ظل علمهای سیاه درآمد و در رکاب
باب الباب ببارفروش رفت (۱) و در بارفروش همینکہ اصحاب بد
کاروانسرا د چاری آبی شدند او باتفاق استاد علی اکبر
اہل مشہد داوطلب شدند کہ از چاہ جلوی کاروانسرا کہ
دشمن مانع آوردن آب بود آب بیاورند ولی بواسطہ شلیک
بی دربی و خطر بکاروانسرا اجمت کردند (۲) همینکہ ہمہ
اصحاب بقلمہ ورود نمودند و اولین دفعہ ایکہ جناب ملا
حسین شروع بموعظہ در قلمہ نمود و باصحاب گفت کہ اینجا
تربلای ماست و ما ہمہ کشتہ خواهیم شد و ہمہ را مخیر در
رفتن یا ماندن نمودند اول کسی کہ بیعت با ملاحسین کرد
و دست او را بوسہ داد و حاضر بہمہ گونه فداکاری شد
علا عبد اللہ شیرازی بود (۳) در چنگهای دفاعی بسیار شجاعت
از خود بروز داد مخصوصا در جنگ جعفر قلیخان کہ رویروی
(۱) ظہور الحق (۲) تاریخ میرزا الطاف علی (۳) میرزا الطاف علی

نسبت بفقہ امام اعظم ابی حنیفہ مانند خوشه کوچکی انگور
نارسیده است که کسی از باغی پراز انگور بدزد (۱) .

خلاصه باوجودی که حاجی ملا تقی وصیت کرده بود که
از قاتل خود گذشتم محبذا پسرش ملا محمد (شوهر طاهره)
اسبابی فراهم آورد که پنج نفر از محبوسین غوق را باکنند
وزنجیر از فزویں در شدت سرمای زمستان بطهران آوردند
حاجی میرزا آناسی چهار نفر را بمحمود خان گلانترا سپرد
که در زندان نگهداشت ولی ملا عبد الله شیرازی (میرزا صالح)
را که قاتل حقیقی و خود اقرار باین عمل نموده بود بمیرزا
شفیع توپسرگانی طلقب به صاحب دیوان وزیر طهران سپردند
و او او را در خانه خود حبس کرد (۱) و چون صاحب دیوان
با حضرت بهاء الله دوست و مراوده داشت لذ احضرتش
بصاحب دیوان سفارش براعات او را فرمود و همه روزه غذا و وسا
استراحت برای او میفرستادند .

باری میرزا صالح در شبی از شبهای زمستان باکنند
وزنجیر از منزل صاحب دیوان گریخته و بمنزل رضا خان ترکمن
که تازه داماد سپهسالار شده بود رفت و پنهان گردید
و طوری کند وزنجیر را بزمین کشید که در راه اثری باقی نماند
و شاید کسی از مؤمنین نیز مواظب او بوده و یا بانقشه قبلی

(۱) تاریخ بدیع بیانی

این عمل انجام گردیده باشد . رضا خان او را بخانه خود
راه داده و کند و زنجیر را از پای او باز و بحماش برده
شخصا او را شستشو داد و پس از مدتی شبانه بمنزل
جمال مبارک نقل مکان کرد در زیر زمین بیت مبارک میزیست
و موقعی که حضرت طاهره بدانجا تشریف آوردند ملاقات
دست داد و مدتی را در بیت مبارک مسکن داشت و بالاخره
بخراسان شتافت و سپس در ظل علمهای سیاه درآمد و در کاب
باب الباب بیار فروش رفت (۱) و در بار فروش همینکه اصحاب در
کاروانسرا دچار بی آبی شدند او با اتفاق استاد علی اکبر
اهل مشهد را و طلب شدند که از پناه جلوی کاروانسرا که
دشمن مانع آوردن آب بود آب بیاورند ولی بواسطه شلیک
بی دربی و شطرنج کاروانسرا اجمعت کردند (۲) همینکه همه
اصحاب بقلمه ورود نمودند و اولین دفعه ای که جناب ملا
حسین شروع بموعظه در قلمه نمود و باصحاب گفت که اینجا
گریلای ماست و ما همه کشته خواهیم شد و همه را مخیر در
رفتن یا ماندن نمودند اول کسی که بیعت با ملا حسین کرد
و دست او را بوسه داد و حاضر بهمه گونه فداکاری شد
ملا عبد الله شیرازی بود (۳) در جنگهای دفاعی بسیار شجاعت
از خود بروز داد مخصوصا در جنگ جعفر قلیخان که رویروی
(۱) ظهور الحق (۲) تاریخ میرزا الطاف علی (۳) میرزا الطاف علی

دروازه شیرازیها و برج اصفهانیا سنگساخته بودند و اوباتفاق
چند نفر برای آوردن نعش شهدا رفته بودند رشادت اوسبب
عنایت و محبت حضرت قدوس نسبت باو بود و همیشه میفرمودند
که من برای دیدن ملا عبداله بمشهد رفتم و بسیار از شجاعت
او تمجید و تمریف میفرمودند (۱) .

خلاصه ایشان در تمام محاربات قلعه مشارکت داشته
و شجاعت بی نظیری از خود نشان داده است ولی در اواخر
ایام چنانچه میرزا الحاقعلی شیرازی و حاجی میرزا جانی نوشته
اند گلوله خمپاره از طرف دشمن انداختند که بسقف اطاق حضرت
قدوس اصابت و آتش گرفت ملا عبداله (میرزا صالح) رفست
آتش را خاموش کند گلوله دیگری بمشرف اصابت نمود مفرزش را
متلاشی و شهید گردید . ایشان از زمره کسانی هستند که
در داخل قلعه شهید شده اند .

۹۷- شیخ رضای شیرازی - از چگونگی ایمان آوردن
ایشان اطلاع در دست نیست و ضمنا معلوم نشده که چه
موقع در ظل رایات سود قرار گرفته است و شرح حال ایشان را
هیچیک از مورخین ننوشته اند همینقدر معلوم است موقعیکه
جناب بابالباب بقلعه طبرسی ورود فرمودند اصحاب را بدو
خودشان جمع و شروع بموعظه نموده و همه گفتند که اینجا

کربلای ماست و ماهمه شهید خواهیم گشت و همه را مخیر
در رفتن و ماندن نمودند و زمین کسی که دست جناب
بابالباب را بوسه داد و حاضر بهمه گونه فداکاری شد
شیخ رضای شیرازی بود (۱) در جنگهای اولیه قلعه مشارکت
ولی در جنگ واسکس رشادت بی نظیری نموده چون دید
در ب عمارت شاهزاده مهدیقلی میرزا بسته اند لذا از دیوار
بالا رفت که تیری بجانب او انداختند و صورت او بطوری مجروح
گشت که استخوان آن نمایان شد (۲) در شب نهم ربیع الاول
که جناب بابالباب شهید گردید او بمیدان نرفته و محافظت
قلعه را مینمود و میگفت وقتیکه اصحاب داخل اردوی دشمن
شده و صدای تفتنگ بلند شد و منزل سربازان آتش گرفت
و صدای آتش گرفتن باروت بلند شد علاوه بر اینکه صدای
روشن شده بود جنگل و بیابان میلرزید بطوریکه ما گمان نمیکردیم
احدی از اصحاب زنده برگردد (۳) خلاصه ایشان موقعیکه
دشمن قلعه را محاصره و جعفرقلیخان توپ و خمپاره را
بقلعه سوار و تیراندازی مینمود با تفاق اصحاب اصفهانی و
شیرازی که جمعا ۷۲ نفر بودند بسنگ جعفرقلیخان حمل
دنوز بسنگ دشمن نرسید ضمن تیراندازی معاندین بدرجه
شهادت فائز گردید و ملا عبداله شیرازی نعش او را در بغل

گرفته که بقلمه برساند بواسطه هجوم اعدا و تیراندازی شدید ناچار شد نعش را بجاگذارد متاسفانه جسد مطهر شیخ محمد رضا بدست دشمن افتاد (۱).

۹۸- میرزا محمد رفیع شیرازی - اینقسم که معلوم است ایشان از خراسان در ظل رایات سود در رکاب جناب باب‌الباب تاقریه اریتم سواد کوه بوده و چون در قریه مزبور رفت قدری برنج و روغن برای خود بخرد بامیرزا سعید و ^{سکسی} که بطهران میرفته ملاقاتی دست داد میرزا سعید فهمید ایشان وسایر حضرات بابی هستند داستان شکایت سمید ا رابحکومت و رفتن حضرت قدوس را بساری مفصلا برای ایشان نقل نمود و جناب باب‌الباب همینکه جریان را مطلع گشتند دستور مواظبت کشیک شبانه و محافظت اصحاب را بمیرزا لطفعلی شیرازی دادند (۲) خلاصه از میرزا محمد رفیع فقط همین جزئی اطلاع در دست است ولی بجه کیفیت بقلمه وارد شده و آیا شهید شده و یا نیمه راه برگشته و یا شهید نگشته است در هیچ تاریخی که ما را راهنمایی نماید زکری از ایشان نبوده است.

۹۹- آقا سید رضا شیرازی - بعضی ها ایشان را یزدی گویند پیر مردی بودند که قریب هفتاد سال از عمر شریفش

(۱) و (۲) میرزا لطفعلی

میگذشت و شخصی بود کامل و فاضل و باتقوی و تقدس و در زمره اصحاب . از خراسان در ظل علمهای سیاه بخاک مازندران قدم نهاده در سعیت جناب باب‌الباب ببارفروش ورود نمود بواسطه محبتی که داشت همه جایاده پیشاپیش اسب باب‌الباب حرکت مینمود و چون منازعه در گرفت مردم بارفروش از همه جا جمع شدند و جمعیت رو باز دیاد و بنای حمله و تصرفی را گذاشتند . باب‌الباب آنها را متفرق ساختند چندین مرتبه این موضوع تجدید گردید شخص خبازی تیبری خالی نمود آقا سید محمد رضا چون پیاده پهلوی اسب مسلا حسین بود در آن گیرودار مخالفین و جلوگیری اصحاب هدف نکلوه جان ستان گردیده فوراً جان تسلیم نمود . اول کسیکه شهید شد آقا سید محمد رضا بود که قاتلش شخص خبازی (۱) بوده است و همچنین چند نفر دیگر شهید گشتند که ایشان را با سایر شهداء در مجاورت چاه آب بناروانسرای سبزه میدان در یک جامد فون و آنها را اصحاب کتف خوانده اند (۲).

۱۰۰- ملا محمد حسن شیرازی - همان شخصی است که در بارفروش ۵-۶ زخم گاری خورده و شهید گردید مخصوصاً یک نکلوه از پشت سینه خورده و از جلو بدر رفته بود و ملا علی هراتی ببازار و معبر رفته او را بناروانسرا آورد که با سایر (۱) تاریخ بدیع بیانی و تاریخ میمیه و نبیل (۲) میرزا لطفعلی و ^{میمیه}

کشتگان بنام اصحاب کهف در نزدیکی چاه آب جلوی کاروانسرا مدفون ساخته اند (۱) اینقسم که معلوم است ایشان موقع ورود ببارفروش از جمع اصحاب عقب مانده گرفتار ماندین گردیده است .

۱۰۱- میرزاهاشم شیرازی - جوانی بود بسیار دلاور که در رکاب باب الباب از خراسان بقلعه برآمده و در جنگها سواره مشارکت داشته است پس از واقعه واسکس در مصیبت یکده از اصحاب پیاده بعنوان محافظه بجنگل جهت تهیه همیزم میرفته که در یکی از روزها سر سوارهای عباسقلی خان باز و اصحاب پیاده قصد مراجعت را داشتند ولی او مانند سد سکندر ایستاده تا پیاده ها همیزم را تهیه و بقلعه آمدند این مرد رشید در شب نهم ربیع الاول از کسانی بود تا سحر در وجد و سرور بود و سپس بشوق شهادت در رکاب باب الباب بمیدان فدائیتافته و شهید گردید و عصر روز نهم جنازه مطهر او را بقلعه آورده پهلوی سایر شهدا دفن نمودند (۲) .

۱۰۲- آسیدزین العابدین شیرازی - ایشان از شهدای واقعه قلعه طبرسی هستند که اطلاع صحیحی از شرح حالشان در دست نیست فقط همینقدر که در سواد کوه

(۱) میرزا الطغلی (۲) میرزا الطغلی

جناب باب الباب ایشانرا با چند نفر بملاقات خانلر میرزا فرستاده معلوم است و بقرار اطلاع مرد با فضل و دانشی بوده اند (۱)

۱۰۳- حاجی حسین شیرازی - از شهداست که به پیچوجه اطلاعی از حال او نیست همینقدر معلوم که در سواد کوه مرینر سختی شده موقع حرکت اصحاب قادر بر حرکت نبود او را منزل ملا میرزا بابا گذارده و ملا عبدالعلی در وی رانیز برای محالجه او گذاشتند (۲)

۱۰۴- ملا میرزا محمدنی ریزی (بقية السیف) درست از حالش اطلاعی در دست نیست و تواریخ امر نیز بودنش را در قلعه شیخ طبرسی نگری نکرده اند ولی در واقعه رعی شاه بسال ۱۲۶۸ ق. روزنامه وقایع اتفاقیه مینویسد که ایشان در جمیع محاربات بابیه از قبیل قلعه مازندران نی ریز - زنجان بوده و اثر زخم بسیاری از محاربات سابقه در بدن او ظاهر بوده است و ظهور الحق مختصری از شرح حالش را در واقعه نی ریز برشته تحریر در آورده و استخلاصی از واقعه مازندران در هیک از تواریخ امر مشهود نیست . خلاصه ایشان از اصحاب قلعه و از بقية السیف محسوب ولی بسال ۶۸ در طهران دستگیر و شهید گردید (۳)

(۱) نبیل - میرزا الطغلی (۲) میرزا الطغلی (۳) وقایع اتفاقیه

و طرز شهادتش را در طهران انشاء الله در آتیه زکسر خواهیم نمود .

۱۰۵ - ملا عبدالحسین نیز از اصحاب شیرازی بود که شب شهادت جناب باب الباب شهید گردید .

۱۰۶ - ملا میرزا محمد نیز از اصحاب شیرازی بود که بنا بقول نبیل شهید شده است .

این بود شرح حال اصحاب شیرازی تا آنجا که توانستیم تحقیق کنیم .

از اصفهانیان

۱۰۷ - میرزا محمد رضا پاقلعه‌ای - در اولین سفری که

ملا حسین با مرمبارك عازم خراسان شد در اصفهان چند نفری را تبلیغ و بشریعه الهیه وارد نمود که یکی از آنان میرزا محمد رضا پاقلعه‌ای از علمای معروف و مشهور اصفهان بود که فائز بایمان گردید و موقعیکه خواست با اصحاب ملاحسین به پیوند علمای اصفهان فریاد و فغان را بنان آسمان بلند نمودند (۱)

ایشان از جمله اشخاصی بودند که در منزل مهماندوست بکاروان عشق ملحق و رهسپار مازندران و قلعه شدند و عاقبت در راه نصرت امر شهید گردید (۲) ولی معلوم نشده

که در اردو شهید گشته ویا در سرمانده در دزوا .

۱۰۸ - آقا محمود اصفهانی - از جمله اصحابی است که

در منزل مهماندوست بکاروان عشق ملحق و رهسپار مازندران گردید . در سبزه میدان بار فروش همینکه جناب باب الباب

قصد مراجعت را داشتند معاندین دور آقا محمود را گرفته و از یابوی سواری پائین کشیده و قصد بردن بار و اثاث ایشانرا

داشتند . خلاصه او بقلعه برآمده تا دم آخر بمحاربات دفاعی اشتغال تا عاقبت در راه نصرت امر شهید گردید (۱)

ولی معلوم نشده که در اردو شهید گشته ویا در سرمانده .

۱۰۹ - ملا میرزا ابراهیم اصفهانی - ایشان نیز از اصحابی

بودند که در منزل مهماندوست بکاروان عشق ملحق و رهسپار مازندران گردید و همینکه جملگی از بار فروش حرکت کردند در

عرف راه مریض شده عقب افتاد در محلی قرب بار فروش منزل شخصی خیرخواهی قریب یکماه بستری گردید همینکه قدری

بهبودی یافت بقلعه طبرسی آمده با صاحب ملحق گشت و در واقع خسرو و آن شیاهو و جنجال در جنگل و صحرا

حضور نداشته . ملا میرزا ابراهیم در اواخر ایام قلعه در اثر ترکیدن گلوله توپ و خمپاره رپاره شدن قطعات آن و اصابت

باو در داخل قلعه بدرجه شهادت فائز و در همانجا
مدفون گردید (۱)

۱۱۰- رجبه علی اصفهانی - ایشان نیز از اصحابی
بود که بین راه مهماندوست مشهور جناب باب‌الباب مشرف
و بتاروان عشق ملحق گشت و سپس راه سپارمازندران شده
ببارفروش وارد و از آنجا ضمن راه قلعه در جنگل اولین تیری
که معاندین انداختند بمیرزا محمد حسن اخون ملا صادق
مقدس اعانت که شهید گردید و دو بین تیر بگردن رجبه علی
خورده چون ساچمه بود زیاد تارگرت گشت ولی معاندین او را
گرفته ببارفروش نزد سعید العلماء بردند و او دستور داد
او را بقتل رسانند لذا زخم بسیاری باو زدند و زنده زنده
در چاهی که اصحاب در وسط کاروانسرا برای آب حفر
کرده بودند سرنگون کرده و خاک روی او ریختند و باین
ترتیب بغوز شهادت نائل گشت (۲)

۱۱۱- آقا محمد باقر اصفهانی - از مؤمنینی بود که در
منزل مهماندوست با اصحاب و تاروان عشق ملحق گردید
سپس در رکناب باب‌الباب بمازندران برآمده در غائله
بارفروش حضور داشت و بین راه بارفروش و قلعه در وسط
جنگل معاندین قدری که از مضرب گذشته او را از چهارپا
(۱) تاریخ میرزا الطغلی - نبیل (۲) میرزا الطغلی - تاریخ
میمنه

پائین کشیده چند زخم بر او زدند ولی عده ای از اصحاب
که از عقب میآمده بفریادش رسیدند که بعد از چند یوم زخم او
بهبودی یافت ولی در واقعه قلعه یاد دارد و یاد سرمائده
بشهادت رسید (۱) و شاید از کسانی باشد که در مذبحه
عمومی سرمائده شهید شده باشد.

۱۱۲- ملا جعفر گندم پاک گن - اول کسی که
در اصفهان بشرف ایمان فائز گردید گندم پاک گن بود
که حضرت اعلی در کتاب بیان فارسی بهمین لقب او را ذکر
فرموده اند - ایشان با ملا حسین انس شدید و فراوانی
داشت و در مدت اقامت شب و روز در محضر وی بسر میبرد
و خدمات ایشانرا انجام میداد در ایامی که حضرت اعلی
در اصفهان تشریف داشتند ملا جعفر اغلب بزیارت هیکل
مبارک موفق گشت همینکه در اصفهان شنید جناب ملا
حسین واصحابش در قلعه طبرسی محاصره اعداء هستند
بدون تأمل جهت نصرت بمازندران شتافت نبیل مینویسد:
(که او را دیدند غربالی بدست گرفته در میان کوچمه
و بازار بسرعت میدود سبب پرسیدند فرمود برای نصرت
اصحاب بمازندران میروم و در شهرهائیکه بر سر راه من
واقع است گذر کرده بشارت ظهور موعود را بموم میدهم و باین

(۱) تاریخ میرزا الطغلی

غریبال آنان را آزمایش کرده هرکدام که قابلیت دارند بامن برای جانبازی همراهی خواهند کرد .

مشارالیه خود را بقلعه رسانیده و بدرجه شهادت رسید و شاید در مذبحه عمومی سرمائده شهید شده باشد .

۱۱۳- آسمند باقر نقش - جوانی بود چهارده ساله فرزند میرزا محمد علی نهری اصفهانی که کیفیت ورود او بقلعه طبرسی معلوم نیست و اینقسم که تصور میرود در معیت پدر و عمو میرزا هادی شهید و پدر برای تکفین او بداروانسرایلا رفت و اصحاب همه متفرق گشتند او پدر و عمورا گم کرده باتفاق سایر اصفهانیها بقلعه برآمد حال معلوم نیست که در معیت کدامیک از اصحاب باین مسافت تن در داده است و بعضی از تواریخ شهادت او را در شب شهادت باب الباب میدانند ولی صحت ندارد .

۱۱۴- استاد آقا بزرگ بنای اصفهانی (۱) - استاد آقابزرگ از مؤمنین که باتفاق چهار فرزند خود (استاد محمد - استاد حسن - استاد حسین - استاد جعفر) در رکاب جناب باب الباب و در ظل علمهای سیاه بماندگان برآمد و در جمیع مصاربات دفاعیه مشارکت داشته است و اینقسم که

(۱) نبیل

معلوم شده تا خاتمه امر قلعه حیات داشته و در مذبحه عمومی سرمائده (میدان دزوا) شهید گشته است .

۱۱۵- استاد محمد (فرزند ۱۶ ساله استاد آقابزرگ) (۱) ایشان بهمراهی پدر در ظل علمهای سیاه در رکاب باب الباب همینکه ببارفروش آمد گفت که رسیدیم بقبه ها و رسیدیم باصل مقام توحید که باید برویم و بمن نشان داده اند (معلوم است که در عالم رؤیا دیده است) این نوجوان در شهر مرابرفروش در رکاب ملا حسین گلوله ای بر پیشانی اش اصابت گشته فوراً بر زمین افتاد و گفت صد هزار مرتبه شکر که در مکانی گشته مرانشان دادند فرستادند و در آنحال جان تسلیم نمود و پدرش پیشانی او را بوسه داد و اسلحه و یراقش را از کمرش گشوده بیکی از اصحاب که اسلحه نداشت داد و سپس از جناب باب الباب از این فیضی که نصیب فرزندش شده تشکر نمود (۲)

۱۱۶- استاد محمد حسین (فرزند ۱۸ ساله استاد آقا بزرگ) - این جوان نیز در معیت پدر در رکاب باب الباب بقلعه برآمد و در ساختمان دیوار و بروج قلعه مجاهدت فراوان نمود و در جنگ عبدالله خان هزار جریبی و واسکس و سایر جنگهای دفاعیه مشارکت داشته تا عاقبت در شب ۹ ربیع^{الاول}

(۱) نبیل (۲) میرزا لطفعلی و تاریخ همیشه

در دعوی سردار لاریجانی شهید گردید و پدرش بجناب باب‌الباب عرض کرد که چهارپسر خود را آوردم تا در رکاب شما شهید شوند و امشب یکی دیگر شهید گردید. باب‌الباب باو فرمودند که خداوند تورا عبرت‌گرامت فرماید (۱)

۱۱۷ - استاد حسن (فرزند استاد آقابزرگ) این جوان

در معیت پدر و در رکاب باب‌الباب بمازندران برآمده و در جنگ با فروش و سایر جنگهای دفاعیه مشارکت نمود بخصوص در جنگ واسکس رشادتی بخش داد که منجر بقیروزی اصحاب گردید و آن اینکه (در واسکس همینکه اصحاب دور عمارت شاهزاده مهدیقلی میرزا گرفتند از بالاخانه آن عمارت که خود مهدیقلی میرزا و چند نفر از شاهزادگان مسکن داشتند تیراندازی نموده و چند نفر از اصحاب را شهید کردند. این استاد حسن از عقب عمارت خود را در اطاق زیر عمارت افکند و کوزه باروتی و لحاف کهنه آن را یافت باروت را روی لحاف ریخته آتش داد و خود را بسرعت بصحن حیاط انداخت ناگاه باروت و لحاف آتش گرفته آن عمارت را واژگون ساخت هر چند استاد حسن قدری صورتش سوخت ولی هر که و هر چه در بالاخانه بود بسوخت (۲) و دو نفر شاهزاده که در آن بالاخانه بودند خود را بحیاط انداختند که اصحاب فوراً

(۱) تاریخ میمیه - میرزا الطافعلی (۲) میرزا الطافعلی و تاریخ میمیه

آنها را کشتند و شاهزاده مهدیقلی میرزا نیز با پای برهنه و پیراهن و زیرشلواری خود را از دریچه عقب بالاخانه بیابان عقب عمارت پرت کرد و فرار نمود (۱) - خلاصه استاد حسن اینقسم که تصور میروود همراه پدر در مذبحه عمومی سرمائده (میدان دزوا) شهید گشته است .

۱۱۸ - استاد جعفر پسر استاد آقابزرگ (۲) بقیه السیف

ایشان نیز در معیت پدر و در رکاب باب‌الباب بمازندران برآمده در تمام محاربات دفاعیه شرکت داشته و در مذبحه عمومی سرمائده در دزوا نیز حضور داشته که از بین شهیدان برخاست و دستگیرش نمودند و چون سنش کم بود چندین مرتبه او را فروختند و عاقبت خود را بوطن رسانده و عمری بس طولانی یافت و وقایع قلعه را برای این و آن تصریف مینمود و آسید حسین مهجور زواره ای برای نوشتن تاریخ میمیه از اشخاصی که تحقیق نمود منجمله همین استاد جعفر بنا بوده است .

۱۱۹ - استاد حاجی محمد بنّا (۳) در رکاب باب‌الباب

بقلعه برآمده و در محاربات دفاعی شرکت جسته تا عاقبت شهید گردید .

۱۲۰ - استاد قربانعلی بنّا - با دو فرزند (استاد

(۱) نبیل - میرزا الطافعلی - میمیه و سایر تواریخ (۲) نبیل (۳) نبیل

عبدالله - استاد علی اکبر (۱) بقلعه برآمده و در محاربات دفاعی شرکت جسته تا عاقبت شهید گردید .

۱۲۱ - استاد عبدالله پسر استاد قربانعلی - در رکاب باب الباب بقلعه برآمده و در محاربات دفاعی شرکت جسته و عاقبت شهید گردید . (۱)

۱۲۲ - استاد علی اکبر پسر استاد قربانعلی - در رکاب باب الباب بقلعه برآمده و در محاربات دفاعی شرکت جسته و عاقبت شهید گردید (۲)

۱۲۳ - استاد غلامعلی - در رکاب باب الباب بقلعه برآمده و موقع تنگی آن وقت و محاصره دشمن در داخل قلعه بگلوله خمپاره شهید گردید (۳)

۱۲۴ - شهید اصفهانی - در رکاب باب الباب بقلعه برآمده و موقع تنگی آن وقت و محاصره دشمن در داخل قلعه بگلوله خمپاره شهید گردید (۴)

۱۲۵ - آقا محمد حسین - ایشان با اتفاق یثی و نفر شیخعلی پسر ملا عبدالخالق و آقازین العابدین بساری حضور حضرت قدوس مشرف گشته امر فرمودند بآنها که بشیخ طبرسی بکمک و نصرت جناب باب الباب بشتابند و ایامی که اصحاب در قلعه مقر و مسکن گرفته بودند بقلعه آمده و سایر

مؤمنین ملحق گشته و در محاربات شرکت کرده تا عاقبت شهید گردید (۱)

۱۲۶ - حاجی حسینعلی - ایشان در ظل علمهای سیاه در رکاب باب الباب بقلعه برآمد و چون از طاباست و پانسمان زخم اطلاعی داشت در قلعه بمعالجه حضرت قدوس (موقعیکه در جنگ واسکس تیرخورده بودند) پرداخت و تا آخرین روزی که حضرتش بهبودی یافتند او مشغول مداوا بود (۲) و اینقسم که معلوم است حاجی حسینعلی در مذبحه عمومی سرمانده در قریه دزوا شهید گردید .

۱۲۷ - آقا سید رضا - ایشانهم با آقا محمد حسین و یکی دیگر بساری رفته حضور حضرت قدوس مشرف و امر فرمودند که بشیخ طبرسی بکمک و نصرت جناب باب الباب بشتابند لهذا بقلعه برآمده و با صاحب ملحق گردید و در جنگها مشارکت داشته است . در جنگ واسکس در معیت قدوس بود همینکه حضرتش تیر خوردند او سرامب را گرفته آنحضرت را بقلعه آورد . شب ۹ ربیع الاول که جناب باب الباب شهید گشتند او نیز شهید گردید (۳)

۱۲۸ - حسن شخرباف یزدی - در ظل علمهای سیاه بمازندران و قلعه برآمده و در محاربات مشارکت کرد و عاقبت

شهید گردید (۱)

۱۲۹ - محمد عطار (برادر حسن) - در ظل علمهای
سیاه بماندگان و قلعه برآمده و در مداریات مشارکت کرد
و عاقبت شهید گردید (۲)

۱۳۰ - محمد تقی - در ظل علمهای سیاه بماندگان
و قلعه برآمده و در مداریات مشارکت کرد و عاقبت شهید گردید (۲)
۱۳۱ - ملا احمد صفار - در ظل علمهای سیاه بماندگان
و قلعه برآمده و در مداریات مشارکت کرد و عاقبت شهید گردید (۲)
۱۳۲ - ملاحسین مسگر - در ظل علمهای سیاه بماندگان
و قلعه برآمده و در مداریات مشارکت کرد و عاقبت
شهید گردید (۲)

۱۳۳ - احمد پیوندی - در ظل علمهای سیاه بماندگان
و قلعه برآمده و در مداریات دفاعی شرکت جسته تا عاقبت
شهید گردید (۲)

۱۳۴ - محمد حسن عطار - در ظل علمهای سیاه
بماندگان برآمده در واقعه بارفروش آخرین نفری بود که
از آن راتمام کرد و شهید گردید (۳)

۱۳۵ - ۱۳۶ - ملا محمد تقی و ملا محمد رضا - برادران
آب عبدالمالح باغبان باغ رضوان عکابوده اند پدرشان

(۱) نبیل (۲) نبیل (۳) تاریخ فاضل مازندرانسی

(آمحمد علی یزدی) ایمانی نداشته ولی مادرشان زن بسیار
مؤمنه و موقنه ای بود که مادر در استحکام ایمان فرزندانشان
سعی وافق نمود تا بالاخره در رکاب باب الباب بماندگان
برآمدند و در مداریات شرکت جسته و سرانجام شهید
گردیدند . (۱)

۱۳۷ - ملا عبدالحق اصفهانی - ایشان از اصحاب
حضرت طاهره بود که در بدست حضور داشت که پس از مشاهده
مشارالیهایی حجاب گوی خویش را برید و او را طاهره زبیح
لقب دادند و در معیت اصحاب تا نیالا بود پس از تفرقه
مؤمنین و ستاری شدن هر یک بساری آمد و توقف نمود چون
خبر ورود جناب باب الباب را بقلعه طبرسی شنید بقلعه
برآمده و مشرف گردید . او جوانی بسیار با محبت و خلوص
بود میرزا طفعلی مینویسد (روزی جناب باب (۲) با چند
نفر از اصحاب و نظرخان و جمعی از متعلقین ایشان سرور
شدند و اسب میخواستند (۳) ملا عبدالحق دست بجبهه (۴)
جناب باب انداخت هر چند فرمودند دست بردار دست
برنداشت و دامان بجبهه ماهوت سرمه ای آن بزرگوار را گرفته
بود هر چند اسب میرفت او دم میرفت از شدت محبت محو
گردیده ذکر حسین جان حسین جان بر زبان جاری میساخت
(۱) نبیل (۲) مقصود باب الباب است (۳) مقصود خارج قلعه
(۴) جبهه لباس بلند را گویند

آنجناب متغیّر شدند که چرا خود را ضعیف نمیکنی رأس محبت حفظ لسان و رشای محبوب است چون امر فرموده بودند ایشانرا کسی باسم سابق نخواند آنجوان بامحبت تخلّف نمود من باب تأدیب و ترقی معرفت در محبت آنجوان باصحاب امر فرمودند که اورا باکراه جدا نمایند چون خواستند دست اورا از دامان جبهه جدا سازند رهان نمود تا اینکه قدری از دامن جبهه پاره گردید و در دست او ماند جناب باب امر فرمودند اورا زدند و در منزل شیرازیها حبس کردند آن مجنون وادی عشق و محبت چون بهوش آمد دید خلاف رأی مولای خود حرکت کرده بحجل و منفعل گشته ترک غذا خوردن را کرد سه شبانه روز چیزی نخورد تا آنکه امر صادر شد که اندک غذائی باو بدهند بوساطت جناب ملا جلیل غذا باو دادند و لاینقطع ورد زبانش حسین جان حسین جان بود و میگفت تورا بحق پدرت و جدّت قسم میدهم که از تقصیر من بگذر و باز غذا نخورد تا چند مرتبه که دوازده شبانه روز طول کشید که غذا نمیخورد بحالت شوق باقی بود تا آنکسه شبی جناب ملا محمد صادق و میرزا محمد تقی و جمعی دیگر در خدمت حضرت قدوس بودند شرح حال اورا عرض نمودند آنحضرت روی مبارک بجناب باب کرد فرمودند از سر تقصیرش بگذرید ایشان عرض کردند امر شماست آنحضرت بیك

فنجان چای پرفرموده خودشان سور (۱) نمودند بجناب باب عنایت کردند که شما هم سور بفرمائید ایشانهم جرعه ای میل فرمودند بعد حضرت جناب ملا محمد صادق فرمودند که این چای را بده ملا عبد الخالق بخورد و بگو که حضرت التماس تورا کردند جناب باب از سر تقصیر تو گذشتند بشرط آنکه من بعد بخلاف عقل رفتار ننمائی چای را آوردند و دادند آن مجنون صحبت خورد . من جمله از حرکات آنجوان بامحبت یکی دیگر این بود که چون طبایع چندان نزجسی نیافته بود در بین اصحاب در حق طاهره نزاع لفظی بود بعضی خوب و بعضی بد میدانستند حضرت قدوس و جناب باب امر بسکوت فرموده بودند ملا عبد الخالق چون از جمله محبین جناب طاهره بودند بعضی اوقات حرف اورا میزدند روزی طرف عصر بیرون شیخ طهری از جانبی که متعلق بشیرازیها بود جناب باب بعزم تفرج مشی میفرمودند اصحاب کلا مانند ستاره گرد آن ماه آسمان رفعت حلقه زده بودند آن مجنون صحبت چون در منزل کسی نبود بیرون آمده از گوشه ای داخل اصحاب شد و فریاد زد که شهادت میدهم توئی قائم برحق و دشمنان تو باطلند و حضرت ذکر برحق است اورا گرفته بمنزل آوردند تا سه مرتبه چنین حرکت

(۱) لب زدن و میل کردن

کرد بعد او را گرفته در منزل نگاهداشتند روزی آقا سید رضا اصفهانی آمده او را همراه خود بیرون برد که از اینگونه حرفها منع نماید . خلاصه بهمین حالت باقی ماند تا بعد از فتح (۱)

بناخوشی اسهال در اوایل ربیع الاول سنه ۱۲۶۵ بعالم قدس ارتحال یافت و از کسی نقل شده که گفته بود بسیار آرزو دارم شکست مهدیقلی میرزا را بشنوم آنوقت بمیرم بحمد الله بآرزوی خود نائل گردید (۲)

۱۳۸ - حسین اصفهانی - در ظل علمهای سیاه بیه مازندران و قلعه برآمده و در محاربات دفاعی شرکت داشته و عاقبت شهید گردید (۳)

۱۳۹ - ابوالقاسم (برادر حسین) - در ظل علمهای سیاه مازندران و قلعه برآمده و در محاربات دفاعی شرکت داشته و عاقبت شهید گردید (۲)

۱۴۰ - ملا حمید (برادر میرزا محمد رضا) - در ظل علمهای سیاه مازندران و قلعه برآمده و در محاربات دفاعی شرکت داشته و عاقبت شهید گردید (۳)

۱۴۱ - میرزا مهدی اصفهانی - در ظل علمهای سیاه مازندران و قلعه برآمده و در محاربات دفاعی شرکت داشته و عاقبت شهید گردید (۳)

(۱) فتح واسکس (۲) میرزا الطفعلی (۳) نبیل

۱۴۲ - محمد حسین دستمال گره زن - در ظل علمهای سیاه مازندران و قلعه برآمده و در محاربات دفاعی شرکت جسته و عاقبت شهید گردید (۱)

۱۴۳ - محمد حسن بییت ساز - ایشان از پارچه بافهای معروف اصفهان که بحضور حضرت باب اعظم رسیده و مؤمن گردید همینکه اصحاب بخراسان شتافتند او نیز بدانسو رهسپار و در ظل علمهای سیاه مازندران و قلعه طبرسکی برآمده در محاربات شرکت جسته و عاقبت شهید گردید (۱)

۱۴۴ - محمد مقاره ای بزاز - ایشان بزاز معروفی در اصفهان که تازه داماد شده بود در حبس چهریق بحضور مبارک حضرت نقطه اولی مشرف و باو امر فرمودند مازندران بروند و بمساعدت جناب قدوس پردازد و قتیکه بطهران رسید برادرش پیضا فی باو فرستاد که خدا پسری باو عنایت کسرد و باو سفارش کرده بود که فوراً با اصفهان بیاید و بعد از دیدن پسر بهر جا که میخواهد برود جواب داد محبت امر الهی باندازه ای در وجود من مؤثر شده که جایی برای محبت فرزند باقی نگذاشته باید فوراً بخدمت جناب قدوس برسم و در ظل رأیت ایشان در آیم لذا بقلعه شتافته تا عاقبت شهید گردید (۱)

(۱) نبیل

۱۴۵- آقا علی اصفهانی - ایشان نیز از مؤمنین بودند که بقلمه برآمده و مأمور مراقبت از حضرت قدوس شد او امر حضرت قدوس را باین و آن می‌رساند بطور کلی مانند یک فراشی همیشه منتظر فرمان آقای خود بود در محاربات مشارکت نموده و بالاخره شهید گردید (۱)

۱۴۶- ابوالحسن چیت ساز (بقیة السیف) - ایشان بقلمه طبرسی برآمده و در محاربات شرکت جست و مستخلص شد ولی طریق نجات او مشخص نگردید همینقدر معلوم است که پس از استخلاص از قلمه طبرسی و گذشت یکی دو سال با صاحب حضرت حجت پیوست و در زنجان شهید گردید (۲)

۱۴۷- محمد باقر نجف آبادی (بقیة السیف) - ایشان نیز بقلمه طبرسی برآمده در تمام محاربات مشارکت داشته و مستخلص گشت ولی طریق نجات معلوم نشده همینقدر مشخص است که پس از استخلاص بنجف آباد رفته و پس از مدتی بطهران آمده در مذبحه عمومی او آخر سال ۱۲۶۸ هـ ق. در طهران دستگیر و شهید گردید و روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۸۲ ذکر شهادت او را مینویسد.

مهممهممهمم
مهممهممهمم
مهممهممهمم

(۱) نبیل (۲) ظهور الحق

از مازندران

۱۴۸- حضرت حاج ملا محمد علی نقطه آخری (ملقب بقدوس) حرف حق - شرح حالشان از صفحه ۵۸ الی ۸۲ جلد اول ذکر گردیده

۱۴۹- ۱۵۰- شیخ ابراهیم - عرب (بقیة السیف) و عباس (پسر شیخ ابراهیم) - ایشان از اجلّیه مجتهدین علی آباد و بارفروش بوده همینکه آن غائله و مخالفت سید العلماء را مشاهده نمود در صد تحقیق برآمده با جناب باب الباب ملاقات تصدیق امر مبارک را نمود و چون قبلاً هم ارادتش نسبت بحضرت قدوس داشت مزید بیسر ایمان گردید (۱). همینکه اصحاب از بارفروش حرکت نمودند او نیز در محبت آنها بوده است. در جنگل قریه دارد کاشت که معاندین آن بلوارا فراهم و برادر ملا صادق مقدس را شهید و بعضی را از چهارپا باین کشیده زخم زدند و اصحاب را نیز صدعه میزدند شیخ ابراهیم عرب با اتفاق شخصی بلد راه اصحاب گشتند و زودتر مؤمنین را از آن با طلاق و در بند رد کرده به صحرائی رساندند و همینکه جناب باب الباب و سایر اصحاب

بمزار شیخ طبرسی وارد و توقف فرمودند شیخ ابراهیم
 ببار فروش مراجعت و چندی توقف نمود تا اینکه حضرت
 قدوس از ساری برگشتند و توفیقی جهت باب‌الباب مرقوم
 و توسط شیخ مزبور فرستادند که در آن توقیع امر فرموده بودند
 که اصحاب مأمورند بخانه ساختن و ضمناً دستور دادند که
 در ۴ جانب مزار طبرسی چهار برج کوچک بسازند (۱) - شیخ
 ابراهیم همینکه توقیع را بجانب باب‌الباب رساند مجدداً
 ببارفروش مراجعت نمود و موقوفه حضرت قدوس در قلمسه
 تشریف داشتند روزی وقت ظهر او با پسر ۱۰ - ۱۲ ساله
 خود (عباس) بقلمه آمد و دو اوزه روز توقف نمود و بنا
 کلی تصدیق امر را نمود و نوشتجاتی چند که مشتمل بر حقیقت
 و تصدیق خود بود بنسویان و متعلقان خود نوشت و شرحی
 هم برای سعید العلماء فرستاد مبنی بر اینکه آنچه خیال در
 حق این طایفه مینمائی باطل است دست از رفتار خود بردار
 و بغض را کنار بگذار به نیکی با اولیای حق سلوک نما از نوم
 غفلت بیدار شو از غرور نفس تکیه بصفت دو روز دنیا مکن
 باری نصیحت بسیار و ادله بیشتر در آن نامه درج نموده بودند (۲)

نوشته بودند که شما رفتید حقیقت و بطلان امر را معلوم فرموده
 مراجعت نمائید خودتان مراجعت ننموده نامه فرستادید
 از نوشتن نامه چیزی بر ما یقین معلوم نگردید تا خودتان
 تشریف نیاورید بر ما حقیقت این طایفه مکشوف خواهد شد
 آن نوشته را خدمت حضرت قدوس بردند حضرت فرمود که
 باید بروی و حقانیت را بر حضرات ظاهر نمائی و اگر بتوانی ملا
 سعید را ملاقات نموده او را هدایت کنی بد نیست اگر چه
 امریست محال ولیکن اتمام حجت لازم است لذا بجهت
 اتمام حجت میگویم که او را ملاقات کنی حاجی ملا محمد حمزه
 راهم بگوتا کی در خانه خود نشسته اظهار محبت میکنی اگر
 از خانه خود بیرون آمدی در محبت کاملی . شیخ ابراهیم
 عرب بنا بدستور مبارک ببارفروش رفت و در خانه خود وارد شد
 این خبر سعید العلماء رسید حکم کرد در خانه شیخ را
 به بندند و نگذارند با کسی ملاقات کند (۱) شیخ هم از خانه
 خود بیرون نیاید و اگر هم بخواد در مجدداً شیخ طبرسی
 مراجعت کند مانع شوید و منسوبان او را نگذارید نزد او بروند
 و از متعلقانش کسی از خانه او بیرون نیاید و هر کس خواست
 پیش او برود خانه او را خراب کنید . با وجود این همه مانعت
 شیخ ابراهیم هر کس را که دید اظهار حقانیت حضرت نکس

بمزار شیخ طبرسی وارد و توقف فرمودند شیخ ابراهیم
 ببار فروش مراجعت و چندی توقف نمود تا اینکه حضرت
 قدوس از ساری برگشتند و توفیقی جهت باب‌الباب مرقوم
 و توسط شیخ مزبور فرستادند که در آن توقیع امر فرموده بودند
 که اصحاب مأمورند بخانه ساختن و ضمناً دستور دادند که
 در ۴ جانب مزار طبرسی چهار برج کوچک بسازند (۱) - شیخ
 ابراهیم همینکه توقیع را بجانب باب‌الباب رساند مجدداً
 ببارفروش مراجعت نمود و موقوفه حضرت قدوس در قلمسه
 تشریف داشتند روزی وقت ظهر او با پسر ۱۰ - ۱۲ ساله
 خود (عباس) بقلمه آمد و دو اوزه روز توقف نمود و بنا
 کلی تصدیق امر را نمود و نوشتجاتی چند که مشتمل بر حقیقت
 و تصدیق خود بود بنسویان و متعلقان خود نوشت و شرحی
 هم برای سعید العلماء فرستاد مبنی بر اینکه آنچه خیال در
 حق این طایفه مینمائی باطل است دست از رفتار خود بردار
 و بغض را کنار بگذار به نیکی با اولیای حق سلوک نما از نوم
 غفلت بیدار شو از غرور نفس تکیه بصفت دو روز دنیا مکن
 باری نصیحت بسیار وادله بیشتر در آن نامه درج نموده بودند (۲)

نوشته بودند که شما رفتید حقیقت و بطلان امر را معلوم فرموده
 مراجعت نمائید خودتان مراجعت ننموده نامه فرستادید
 از نوشتن نامه چیزی بر ما یقین معلوم نگردید تا خودتان
 تشریف نیاورید بر ما حقیقت این طایفه مکشوف نخواهد شد
 آن نوشته را خدمت حضرت قدوس بردند حضرت فرمود که
 باید بروی و حقایق را بر حضرات ظاهر نمائی و اگر بتوانی ملا
 سعید را ملاقات نموده او را هدایت کنی بد نیست اگر چه
 امریست محال ولیکن اتمام حجت لازم است لذا بجهت
 اتمام حجت میگویم که او را ملاقات کنی حاجی ملا محمد حمزه
 راهم بگوتا کی در خانه خود نشسته اظهار محبت میکنی اگر
 از خانه خود بیرون آمدی در محبت کاملی . شیخ ابراهیم
 عرب بنا بدستور مبارک ببارفروش رفت و در خانه خود وارد شد
 این خبر بسعید العلماء رسید حکم کرد در خانه شیخ را
 به بندند و نگذارند با کسی ملاقات کند (۱) شیخ هم از خانه
 خود بیرون نیاید و اگر هم بخواد مجدداً شیخ طبرسی
 مراجعت کند مانع شوید و منسویان او را نگذارید نزد او بروند
 و از متعلقانش کسی از خانه او بیرون نیاید و هر کس خواست
 پیش او برود خانه او را خراب کنید . با وجود این همه مانعت
 شیخ ابراهیم هر کس را که دید اظهار حقایق حضرت نکس

و حقانیت حضرت قدوس و آن بزرگواران نمود و لکن خود نتوانست
 بقلعه مراجعت کند و اما پسرایشان عباس که همراه پدر
 بیارفروش نرفته در قلعه ماند روزی که اصحاب حمله بسنگر
 جعفر فلیخان نمودند از سنگرها و برجهای سایر معاندین
 گلوله خمپاره بوسهل قلعه میانداختند گلوله خمپاره ای با او
 اصابت و داخل قلعه در سن ۱۲ سالگی شهید گردید (۱)
 ۱۵۱ و ۱۵۲ ملا ابوزین العابدین کلاگر محله ای و
 پسر او ملا ابوزین العابدین کلاگر محله ای — بسیار مرد با تقوی
 و پرهیزگار و شاید نظیر او در زمان ویاکی شمیر کمتر کسی پیدا
 میشد ایشان در جنگ عبدالله خان هزارجریبی در مصیبت
 حضرت قدوس بوده و آنی از وجود مبارک منفک نبوده است (۲)
 و در سایر محاربات دفاعی شرکت داشته تا عاقبت بشهادت رسید
 ولی پسرایشان که اسمش معلوم نگشته در اواخر ایام قلعه
 بواسطه اصابت گلوله خمپاره و توپ که در داخل قلعه میترکید
 شهید گردیده است (۳)

۱۵۳ — آقا علی علی آبادی — ایشان از نسائی بودند که
 پس از استقرار اصحاب در شیخ و بررسی بدانجا آمده و با
 مؤسین محشور و تصدیق امر مبارک را کرد و بفوز ایمان نائل آمد
 و در جنگ عبدالله خان هزارجریبی مشارکت چسته در جنگ
 (۱) میرزا الطافعلی (۲) تاریخ آمیرابوطالب (۳) میرزا الطافعلی

واسکس همراه اصحاب بود . او از کسانی بود که داخل خانه
 شاهزاده شده و آنجا را محاصره نمودند ولی چون تیری از
 بالا خانه بجانب او رها گردید آنها شهید گردیدند و همینکه
 هوا روشن شد و اصحاب مراجعت بقلعه نمودند چون فرصت
 آوردن نعش او نبود در واسکس بجا ماند لهذا اصحاب
 علی آبادی شرحی باقوام خود نوشتند که آنها بواسکس رفته
 نعش آقا علی را تفحص کنند آنها نیز چنین کرده و نعش را
 در همان واسکس مدفون ساختند (۱) .

۱۵۴ — ابوتراب علی آبادی — از اصحاب مازندرانی
 است که برای نصرت اصحاب بقلعه درآمده و در طول حضرت
 قدوس و جناب باب الباب در محاربات دفاعیه اولیه قلعه
 مشارکت نمود و در آن شبی که اصحاب بواسکس شبیخون زدند
 ضمن آن محاربه بشهادت رسید و جنازه او را بقلعه آورده
 مدفون ساختند (۲) .

۱۵۵ — مشهدی علی محمد سارو کلاعی — ایشان ساکن
 قریه سارو کلا (جنوب شرقی علی آباد) بوده که برای نصرت
 اصحاب بقلعه درآمده و در جنگها مشارکت نموده است
 و موقعی که عباس فلیخان قصد محاصره قلعه و برپا کردن منجنیق
 را داشت شخصی از علی آباد به نزد مشهدی علی محمد آمد

(۱) میرزا الطافعلی و میرابوطالب (۲) میرابوطالب — میرزا الطافعلی

وایشان از وضع اردو و تحقیق نمود او اظهار داشت که قوای عباسقلیخان و مردم بیم و هراس زیادی از شماها دارند و میخواهند منجنیق بسازند و وسایل منجنیق را در منزل عباسقلیخان در اردو آماده نموده اند (۱) پس از جنگ عباسقلیخان روزی را حسب الامر حضرت قدوس باتفاق ملا سعید رزه کناری و چند نفر دیگر برای تحصیل آن وقت که وقت و جای از قلعه خارج شدند ولی مردم آنها را شناخته و همانندین را مطلع نمودند که آنها را دستگیر و به ساری بردند و چون مدیقلی میرزا پس از شکست در واسکس برای جمع آوری قوای در ساری بود آنها را بدو سپرده تا در میدان جلوی سرا وکیل شهید نمودند (۲).

۱۵۶ - سید عبدالله علی آبادی - مومنه بیکه خسرو پیغام فرستاد که شما نمیتوانید از دست تفنگچیان بار فروشی جان سالم بدر ببرید و بچه بمن میدهند که شمارا سالم ازین جنگها و سحراها بگذرانم آسید عبدالله بجانب باب الیاب عزیر نمود چون من معلم پسران میرزا ولی علی آبادی بودم و قادر بکلا با علی آبادی مسلمان است مرا خسرو خواهد شناخت مرخص فرمائید که بروم او را ملاقات کنم جناب باب الیاب قبول فرمودند و ایشان رفته بعضی صحبتها با خسرو نمودند که با

(۱) میرزا الطغفلی (۲) آقا میرابوطالب

تخفیف توقع و حرارت آنها شد مع الوصف خسرو حیان کرده آن بساط را فراهم نمود (۱) . این آقا سید عبدالله معلوم نشده که در کجاشهید گشته بقراریکه تصور میروید در میدان دزوا در مذبحه عمومی شهید گردیده است .

۱۵۷ - گل محمد علی آبادی - کیفیت فوز بایمان و طرز ورود بقلعه شیخ طبرسی معلوم نیست فقط همین اندازه معلوم که در شب شهادت جناب باب الیاب (۹ ربیع الاول) از جمله کسانی بود که بشوق شهادت تانیمه های شب بخواندن سرود و اشعار وجدیه مشغول تا اینکه بمیدان رفته و شهید گردید (۲) .

۱۵۸ - سید ربیع عجم رستانی - کیفیت فوز بایمان و طرز ورود بقلعه شیخ طبرسی معلوم نیست . همینقدر مشخص است که در قلعه حضور یافته و در جنگهای عبدالله خان هزار جریبی و واسکس مشارکت و در شب شهادت جناب باب الیاب از جمله کسانی بود که بشوق شهادت بانتظار نشسته و پس از اینکسه بمیدان رفت شهید گردید (۳) .

۱۵۹ - محمد باقر گلشن دوز علی آبادی - از شرح حال و کیفیت فوز بایمان و طرز ورود بقلعه طبرسی مشخص نشده . همینقدر معلوم است که در جنگهای عبدالله خان هزار جریبی

(۱) میرزا الطغفلی (۲) میرزا الطغفلی (۳) میرزا الطغفلی

و واسکس مشارکت داشته و در شب شهادت جناب بابالباب (۹ ربیع الاول ۱۲۶۵) از جمله اصحابی بود که تاسحس از شوق شهادت در وجد و سرور و بتلاوت مناجات مشغول و طوری حالت جذبه باو دست داده بود که هر آن آرزوی شهادت را داشت همینکه بمیدان رفت شهید و جسد مطهر او را فردا عصری بقلعه آوردند (۱).

۱۶۰ - محمد علیخان (برادرزاده نظرخان) - چون استقامات قلعه را بدید و فتح اصحاب را مشاهده نمود بقلعه درآمد و پس از مدتی از زمره اصحاب خارج شده رفت (۲)
 ۱۶۱ - ابراهیم چوپان - در او ایلی که اصحاب بمزار شیخ طبرسی ورود نمودند جناب بابالباب عصرها آنها را بد و رخود جمع نموده و راجع باثبات این ظهور عطا الب ود لایل متنعی میفرمودند. بیانات ملاحظه حسین طوری در وجود مؤمنین و آنهائیکه در ایشان جمع میشدند مؤثر واقع میشد که از این عالم منسلح و جز کسب رضای الهی بهیچ چیز ناظر و توجه نداشتند. از جمله کسانی که اغلب پای موعظه بابالباب حاضر میشد مردی عارف مسلک بنام ابراهیم چوپان بود که دارای چهار صد رأس گوسفند و در اطراف بقعه و مزار طبرسی تعلیف مینمود. بیانات ملاحظه حسین در ضمیرش مؤثر و سئوالات

(۱) میرزا الطغلی (۲) میرزا الطغلی

چندی نمود و جواب کافی شافی بشنید و سپس ایمان آورده در قلعه بماند و در زمره اصحاب بنصرت امر قیام کرد و کلیه گوسفندان را تقدیم داشت. جناب بابالباب دستور دادند که روزانه گوسفندان را در اطراف قلعه شیخ طبرسی بچرانند و هر چه شیر میدهند مصرف خوراک اصحاب شود. ابراهیم چوپان نیز در محاربات مشارکت کرد تا عاقبت شهید گردید (۱)
 ۱۶۲ - شیخ عباس (متولی بقعه شیخ طبرسی) - در موقعی که اصحاب بمزار شیخ طبرسی ورود نمودند شیخ عباس نامی متولی بقعه و خانه اش متصل بآن محل بود همینکه تجسس مینمود که مبادا دشمن مخفی شده باشد تصادفا مشاهده کردند که مآکولات زیادی از قبیل برنج - روغن کدنگ - شیر - نخود - عدس (۲) - باقالا و سایر حبوبات و همچنین مقداری هندوانه و خربزه در آنجا مشاهده کردند و مرغ بسیاری نیز در آن منزل بود که همه را ببقعه آورده غذای مآکولی تهیه و مصرف نمودند. این بزرگترین مائده ای بود که خداوند برای اصحاب گرسنه تهیه و تدارک نمود (۳) جناب بابالباب بمیرزا محمد باقر هراتی امر فرمودند قیمت آنها را طبق صورتی که متولی میدهد بپردازند. شیخ عباس صورتی تنظیم و تقدیم داشت که میرزا محمد باقر مبلغی بر آن اضافه و

(۱) میمه - نبیل (۲) میمه و تاریخ میرزا الطغلی (۳) میرزا الطغلی

پرداخت کرد و جمع پرداختی بمبلغ ۲۴ تومان آنزمان بوده است این مبلغ باین گزافی باعث رضایت متولی شد. خلاصه شیخ عباس در بین مؤمنین اغلب بمواعظ و نصایح جناب باب‌الباب گوش میداده کم کم بغوز عرفان نائل و در زمره اصحاب داخل گشت. قبل از ورود جناب باب‌الباب نیز خوابی دیده بود که حضرت امام حسین علیه السلام با اصحابش بدانجا آمده و توقف نموده اند ولی بمسدد از چندی متوجه خواب خود و تعبیر آن گردید (۱) ایشان چون اهل محل بوده راه‌نمایی او جهت اصحاب بسیار مؤثر بوده است. شیخ عباس در تمام محاربات دفاعیه شرکت جسته تا مواقع سختی که دشمن از هر طرف قلعه را محاصره و از برجها و منجنیق‌ها داخل قلعه را بمباران مینمودند و نیز در اثر اصابت گلوله خمپاره و پاره های گلوله توپ در داخل قلعه شهید گردید (۲).

۱۶۳ - ملا محمد تقی قره خیلی (بقیة السیف) - قره خیل قریه ایست در حدود ۱/۵ الی ۲ کیلومتری شمال قلعه شیخ طبرسی که ملا محمد تقی اهل آن قریه و او را قره خیلی مینامند او ابتدا اظهار محبت مینمود و بقدر قوه هم خدمت کرد باین جهت او را متهم کرده و معاندین گرفتند و سپس رده انموده قلعه

(۱) نبیل (۲) نبیل و میرزا لطفعلی

درآمد در محاربات شرکت جزعی کرده ولی افسوس موقوع سختی و گرسنگی و تنگی آذوقه از قلعه خارج گردید (۱) ولی نبیل او را از شهدا ذکر کرده است.

۱۶۴ - ملا ابوالقاسم چاله زمینی (بقیة السیف) - چاله زمین قریه ایست در مجاورت علی آباد (شاهی فعلی) که ملا ابوالقاسم فرزند مشهدی اسدالله اهل آن قریه بوده است ظهوالحق مینویسد (او تکیه قریه ساروگلا را ساخته است) ایشان در محاربات دفاعی قلعه شرکت کرده و عاقبت نجات یافته از بقیة السیف محسوب گردید (۲)

۱۶۵ - آولی الله چاله زمینی ولی خویش (بقیة السیف) ایشان از اشخاصی بوده که بمرغان این امر فائز و بقلعه در آمده و در محاربات دفاعیه با سایر اصحاب مشارکت جسته و عاقبت بوسایلی نجات و در ماندن بزیست و پس از سن گهولت چون در سنگسر بوده همانجا فوت و او را در امامزاده قاسم سنگسر مدفون ساختند (۳)

۱۶۶ - شیخ میرزا آقا کفشگر کلائی (بقیة السیف) قریه ایست تقریباً دوسه کیلومتری شرق قلعه طبرسی بنام کفشگر کلا که نخست مؤمن آن شیخ میرزا آقا و بعد برادران او (میرزا حسن - آقا محمد علی - آقا محسن) بوده اند.

(۱) امیر ابوطالب (۲) ظهوالحق (۳) ظهوالحق - میر ابوطالب

شیخ میرزا آقا در معیت برادران بقلعه درآمده و باتفاق اصحاب در محاربات دفاعیه شرکت جست و در خاتمه کار قلعه در اثر شفاعت میرزا سعید واسکسی مالک بزرگ و عمده علی آباد و بصرف مبلغی نقود مستخلص و از بقیة السیف محسوب گردید (۱)

۱۶۷- آ میرزا حسن کفشگر کلائی (بقیة السیف) - باتفاق برادر بقلعه درآمده و در محاربات مشارکت جست و در خاتمه کار قلعه در اثر شفاعت میرزا سعید واسکسی مالک بزرگ و عمده علی آباد و بصرف مبلغی نقود باتفاق برادران مستخلص گشته و بیار فروش رفت و چون نتوانست در آنجا زندگی کند بمطبی آباد آمده سکونت اختیار و جناب علی آباد محلی را برای زراعت انتخاب و آماده نمود که امروزه بنام اوباقی و معروف به حسن آباد است و چون اکنون شهر شاهی توسعه یافته و وصل به حسن آباد گشته است بنام محله حسن آباد شاخص معروف است - میرزا حسن در سال ۱۳۱۲ هـ . ق . از این عالم درگذشت (۲) .

۱۶۸- آقا محمد علی کفشگر کلائی (بقیة السیف) ایشان نیز باتفاق برادران بقلعه در آمد و در محاربات شرکت جست و بصرف مبلغی نقود و شفاعت میرزا سعید واسکسی مالک عمده علی آباد مستخلص و از بقیة السیف محسوب گردید (۳) .

(۱) ظهور الحق (۲) ظهور الحق (۳) ظهور الحق

۱۶۹- آ محسن کفشگر کلائی (بقیة السیف معرض) - او نیز پس از برادران مؤمن باین امر گشته و باتفاق آنها بقلعه طبرسی برآمده و در محاربات دفاعیه شرکت جست و در خاتمه کار و سختی آن وقت معرض شده و از قلعه گریخت (۱) .

۱۷۰- کربلائی قنبرگاش سواد کوهی - از اشخاصی است که در اریم ایمان فائز و در ظل علمهای سپاه بقلعه آمده و در محاربات اولیه قلعه مشارکت و عاقبت در شب ۹ ربیع الاول که جناب باب الباب شهید گردیدند ایشان نیز بر تبه شهادت فائز و جنازه او را عمرنهم بقلعه آوردند (۲) .

۱۷۱- ملا ناد علی متولی عبدالحق سواد کوهی (شاه بابا هم معروف بود) - ایشان نیز از اشخاصی است که در آن وقت قلعه بشرف ایمان فائز و در محاربات اولیه قلعه مشارکت و عاقبت در شب ۹ ربیع الاول که جناب باب الباب شهید گردیدند او نیز بر تبه شهادت فائز و جنازه او را عمرنهم بقلعه آوردند (۳) .

۱۷۲- آتابک چوپان سواد کوهی

۱۷۳- پسر آتابک چوپان " - این پدر و پسر از جمله اشخاصی بودند که در اریم خدمت جناب باب الباب مشرف و محبتی پیدا کردند و سپس بقلعه برآمده ایمانش

(۱) ظهور الحق (۲) میرزا افعلی و نبیل (۳) میرزا طفعلی و عمیه

تکمیل و در زمرهٔ اصحاب در محاربات شرکت جست و عاقبت در لیله ۹ ربیع الاول شهید و جنازه آنها را بقلعه آوردند (۱) ۱۷۴- آقا برار سواد گوهی - ایشان از اهل سواد گوه و در قریه اریم حضور جناب باب‌الباب مشرف و تصدیق این امر را نمود و در قلعه با صاحب پیوست و در جنگ عبدالله خان هزارجریبی شرکت داشته ولی در شبیخون واسکس در رکاب حضرت قدوس تیر خورده شهید گردید و اصحاب چون موقع مراجعت روز شده و دست پاچه بودند لذا جنازه او را جا گذاشته و همینکه بقلعه آمدند اصحاب سواد گوهی - پدرش را متعلق ساختند او رفت نعلش پسر را بقلعه آورده و سایر شهدا دفن نمودند (۲) .

۱۷۵- کربلائی امیر خرجی بایگلائی (سواد گوهی) -

ایشان از جمله اصحابی هستند که در سواد گوه در رکاب باب‌الباب بفارغوش و قلعه درآمد و در محاربه دفاعی عبدالله خان هزارجریبی و جنگ واسکس و جنگ سواد گوهی لاریجانی (عباسقلی خان) که منجر بشهادت جناب باب‌الباب گردید مشارکت داشته ولی پس از آن جنگ باتفاق ملاسمید زره کناری و چند نفر دیگر برای تهیه آذوقه و قند و چای بامر حضرت قدوس بیرون رفتند ولی توفیق تهیه آذوقه را بدست

(۱) میرزا لطفعلی - نهیل (۲) میرزا لطفعلی و امیر ابوطالب

نیاورده دستگیر سپاهیان شده او وسایرین را دست بسته بساری اعزام و بامر میرزا محمد تقی ساروی (ستون کفر) در میدان جلوی کاروانسرای وکیل شهیدشان ساختند (۱) .

۱۷۶- محمد هاشم قره خیلی (بقیةالسیف) - ایشان از تلامذه ملا میرزا بابا اریمی بوده که داخل قلعه شیخ طبرسی گردید بسیار جوان خوب و مؤمن و فدائاری بسود در جنگ‌ها مشارکت داشته ولی بعد از آمدن شاهزاده مهد علی میرزا و سنگر بستن و استعدائات ساختن حضرت قدوس او را روانه فرموده که قدری قند و چای خریده بیاورد اقوام و عشیره او را دیده و گرفتند و دیگر نگذاشتند داخل قلعه شیخ طبرسی شود و چون اطراف قلعه نیز محاصره بسود آمدنش بهیچوجه مقدور نشد (۲) .

۱۷۷- ملا میرزا بابای گرون (اریمی) - ایشان اهل بیلاق سواد گوه میباشند مردی فاضل و طرف اعتماد و وثوق اهالی سواد گوه بوده است در اریم باتفاق چند نفر از سواد گوهی‌ها خدمت جناب باب‌الباب مشرف و حضرتش بمیرزا محمد باقر هراتی و امیرزا محمد حسن اخوی خودشان و میرزا محمد باقر کوچک و اخوند ملا صادق مقدس و میرزا محمد تقی چوینی فرمودند که سواد گوهییم ارا تبلیغ کنند آنها نیز هریک

(۱) امیر ابوطالب (۲) تاریخ میرزا لطفعلی

چند نفر از سواد کوهیهارا پیش کشیده بنای صحبت را گذاشتند و هریک بشرف ایمان فائز گشتند و پس از آنکه جناب باب الباقی واصحاب از اریم حرکت کردند بعد از گذشت چندی ملا میرزا بابا باتفاق عده ای بقلمه آمده مشرف گردید و نهایت خضوع و خشوع را بعمل آورده رسماً تصدیق امر مبارک نمود (۱) و چند روزی در قلعه بسربرد و شبها بدست مجاور قلعه مخصوصاً بقره خیل منزل ملا محمد تنی قره خیلی میرفته . بعد از چند روز باز بقلمه آمده خدمت باب الباقی عرض کرد من پیرمردی هستم که قادر بجنگ نیستم اگر عرض بفرمائید بروم منزل خود در اریم بهتر میتوانم خدمت و نصرت اصحاب کنم زیرا که مردم سواد کوه و شوقی باین پیر غلام دارند شاید آنها را ترغیب کنم که شما واصحابتان را یاری کنند و زمستان را در خانه خود باشم و بعد از عید بخد مت مشرف شوم . جناب باب الباقی فرمودند که ما محتاج بنصرت غیر نیستیم شما خود را در نظر خلق بی وقسرنگنید بلکه با عزت حرکت نمائید و بذلت خود را میندازید و بعد اجازه دادند زمستان را در خانه خودشان باشند لهذا ایشان بخانه خودشان رفتند (۲) حال معلوم نیست که ایشان مراجعت کرده یا خیر و شهادتشان نیز معلوم نشده و تواریخ نیز ذکری از شهادت ایشان نگرفته است

(۱) امیر ابوطالب (۲) میرزا الطغلی

۱۷۸ - ملا آقا جان سواد کوهی - ایشان از زمهره اشخاصی بودند که باتفاق ملا میرزا بابای اریمی بقلمه آمده و در مدافعات شرکت جستند و تا آخر امر قلعه بوده و عاقبت شهید گردید (۱) .

۱۷۹ - آخوند بابا کشکائی سواد کوهی - ایشان نیز از زمهره اشخاصی بودند که باتفاق ملا میرزا بابای اریمی بقلمه در آمده و موقعیکه آقا سید احمد و اهالی سنگسر برای تحقیق آمده بودند اونیز آنها را ابتدا راهنمایی و راجع باین امر گفتگو نمود خلاصه ایشان در محاربات دفاعیه شرکت کرده و اینقسم که معلوم است شب ۹ ربیع الاول بشهادت رسید است . (جنگ عباسقلی خان لاریجانی) (۲) .

۱۸۰ - ملا عبدالمطلب (سواد کوهی) - ایشان نیز از زمهره آنهاست بوده اند که در مصیبت ملا میرزا بابای اریمی بقلمه آمده و با اصحاب ملحق گردید در جنگها مشارکت نموده و در آخر آثار قلعه در مدحه عمومی سرانجام شهید گردید (۳) .

۱۸۱ - استاد حسین کلاهدوز با فروشی - مشهوری حسین اهل بارفروش و در مرحله چهارشنبه پیش بشغل کلاهدوزی ساکن بود . قبل از واقعه قلعه و در جریان مخالفت

سعید العلماء با حضرت قدوس روزی مشارالیه در منزل حضرت قدوس بود که ده نفر فراش از ساری آمدند اشخاصی را که در آن منزل گرد آمده اند خارج سازند و ضمناً بحضرت قدوس گفتند که شاهزاده خانم میرزا حاکم مازندران حکم کرده شما در این شهر نمانید (۱) مشهدی حسین که این موضوع را فهمید برخاسته و از منزل بیرون رفت که فراشها او را در خارج آن خانه گرفته و بحکم سعید العلماء در سر هرگز بستند و چوب زیادی زدند. عیال ایشان خدمت حضرت قدوس رفته عرض کرد که این پیره مرد را در سر هرگز بسته میزنند حضرت فرمودند شما صبر داشته باشید که از دست ظالمین خلاص و بخانه خواهد آمد بعد حضرت سوا شده رضاخان و چند نفر دیگر از اصحاب و ارادتمندان مبارک مسلحانه در جلوی آنحضرت مخصوصاً رضاخان که باشمشیر برهنه جلوی اسب میرفت تارسیدند بخانه سعید العلماء ولی سعید العلماء جرئت نمود که از اندرون بیرون بیاید خلق بارفروش همگی رفتند بسمت خانه سعید العلماء که به بینند در حق حضرت چه قسم حکم میکند حتی مستحفظین مشهدی حسین هم رفته بودند خلاصه مشهدی حسین همینکه دید کسی مستحفظ او نیست بخانه آمد سپس حضرت

(۱) تاریخ بهنمیر و نوشته پسرش آعلی از بقیة السیف

قدوس از شهر حرکت کرده عازم مشهد گشتند همینکه سر و صدا در تمام نقاط ایران راجع باین ظهور مخصوصاً در خراسان بلند شد مشهدی حسین با پول و اسب آقا رسول بهنمیری که یکی از متمولین بهنمیر و با اودوست و قرابتی داشت بمشهد رفته که موضوع را تحقیق و مراتب را به آقا رسول و مردم بهنمیر اطلاع دهد. مشهدی حسین موقعی بمشهد وارد شد که شهر در انقلاب و بواسطه گرفتن و مهار کردن حسن (یکی از اصحاب) غوغائی برپا شده بود آن موقع حضرت قدوس در مشهد و مشهدی حسین نیز ایشانرا بخوبی می شناخته (۱) و ارادت کاملی داشت لذا پس از تحقیق ایمان آورده بجمع فدائیان و اصحاب پیوست و اسب سواری خود را نیز حسب الامر حضرت قدوس برای خرید اسلحه بجهت مجاددین این امر بفروش رساند (۲).

چون بابیان از خراسان نهضت کرده در ظل علمهای سیاه و در رکاب بابالباب بسمت مازندران حرکت نمودند اونیز بجمع آنان پیوست در محاربه بارفروش و بین راه و تمام وقایع قلعه شیخ طبرسی بنصرت اصحاب بدفاع پرداخته تا بالاخره شهید گردید ولی پسران او (آقا علی - آقا محمد) نجات یافتند (۳)

(۱) تاریخ بهنمیر (۲) امیر ابوطالب و تاریخ بهنمیر (۳) تاریخ بهنمیر

سعید العلماء با حضرت قدوس روزی مشارالیه در منزل حضرت قدوس بود که ده نفر فرارش از ساری آمدند اشخاصی را که در آن منزل گرد آمده اند خارج سازند و ضمناً بحضرت قدوس گفتند که شاهزاده خانلریزها حاکم مازندران حکم کرده شما در این شهر نمانید (۱) مشهدی حسین گه این موضوع را فهمید برخاسته و از منزل بیرون رفت که فراشها او را در خارج آن خانه گرفته و بحکم سعید العلماء در سر هر گذر بستند و چوب زیادی زدند. عیال ایشان خدمت حضرت قدوس رفته عرض کرد که این پیره مرد را در سر هر گذر بسته میزنند حضرت فرمودند شما صبر داشته باشید گه از دست ظالمین خلاص و بخانه خواهد آمد بعد حضرت سواد شده رضاخان و چند نفر دیگر از اصحاب و ارادتمندان مبارک مسلحانه در جلوی آن حضرت مخصوصاً رضاخان که باشمشیر برهنه جلوی اسب میرفت تار سیدند بخانه سعید العلماء ولی سعید العلماء جرئت نمود که از اندرون بیرون بیاید خلق بار فروش همگی رفتند بسمت خانه سعید العلماء که به بینند در حق حضرت چه قسم حکم میکند حتی مستحفظین مشهدی حسین هم رفته بودند خلاصه مشهدی حسین همینکه دید کسی مستحفظ او نیست بخانه آمد سپس حضرت

(۱) تاریخ بهنمیر و نوشته پسرش اعلی از بقیة السیف

قدوس از شهر حرکت کرده عازم مشهد گشتند. همینکه سر و صدا در تمام نقاط ایران راجع باین ظهور مخصوصاً در خراسان بلند شد مشهدی حسین با پول و اسب آقا رسول به نمیر که یکی از متمولین بهنمیر و با او دوست و قرابتی داشت بمشهد رفته که موضوع را تحقیق و مراتب را به آقا رسول و مردم بهنمیر اطلاع دهد. مشهدی حسین موقعی بمشهد وارد شد که شهر در انقلاب و بواسطه گرفتن و مهار کردن حسن (یکی از اصحاب) غوغائی برپا شده بود آن موقع حضرت قدوس در مشهد و مشهدی حسین نیز ایشان را خوبی می شناخته (۱) و ارادت کاملی داشت لذا پس از تحقیق ایمان آورده بجمع فدائیان و اصحاب پیوست و اسب سواری خود را نیز حسب الامر حضرت قدوس برای خرید اسلحه بجهت مجاددین این امر بفروشد رساند (۲).

چون بابیان از خراسان نهفت کرده در طول علمهای سیاه و در رنگا بیا بیا بسمت مازندران حرکت نمودند اونیز بجمع آنان پیوست در محاربه بار فروش و بین راه و تمام وقایع قلعه شیخ طبرسی بنصرت اصحاب بدفاع پرداخته تا بالاخره شهید گردید ولی پسران او (آقا علی - آقا محمد) نجات یافتند (۳)

(۱) تاریخ بهنمیر (۲) امیر ابوطالب و تاریخ بهنمیر (۳) تاریخ بهنمیر

۱۸۲ - آقاعلی پسر مشهدی حسین کلاه دوز (بقیة السیف) ایشان نیز در بار فروش در معیت پدر بقلعه در آمده و در زمره اصحاب بدفاع مشغول گشت و در تمام مداریات نیز مشارکت داشته است و پس از خروج از قلعه و تیرباران کردن اصحاب در مذبحه عمومی سربازان او را دستگیر و مخفی نمودند و سپس او را بمبلغ سه تومان بهمشیره اش فروختند و نجات یافت .

آقاسید محمد رضا شه میرزادی بقیة السیف در یاد داشته ی خود چنین نوشته است (همینکه آقاعلی نجات یافته و بخانه آمد بقدری دچار سختی گردید که چه عرض شود از طرفی تنگی معیشت و پریشانی حال از طرف دیگر ملامت و شماتت اعداء و همسایگان و اهل شهر بار فروش مخصوصا شخصی از همسایگان او که همه روزه صبح بدرج خانه این جوان بلاکتر آمده فحش بسیار و کلمات ناسزا داده و بازار عیرفت . رفتار مردم بطوری عرصه را بر آقاعلی تنگ نموده بود که اهل و عیال خود را گذاشته فرارا بگیلان رفت که شاید بتواند کسی کند متأسفانه ضمن توقف در گیلان درد چشمی بسیار شدید عارضش شده بطوری که خوف بر او غالب و پیش خود فکر میکرد و میگفت که چون از شماتت خلق بار فروش فرار کردم لذا باین درد مبتلا گشته ام . فکر و خیال بقدری بر او مستولی شده بود که چاره ای جز توسل بذیل عنایت حق ندید و در عالم نوم شخصی باو دستور داد که بوطن

راجع شو لهدا از گیلان بطهران رفته و خدمت حضرت بهاء الله مشرف و مراتب را عرض کرد و کسب تکلیف نمود فرمودند (تسلیم و رضا و استقامت در امر و سلوک خوش با خلق و صابر و شاکر در موارد بلا یا و امتحانات چه که بلا یا و امتحانات الهی نعمتی است برای بندگان مقرب و مخلصین و سالک سبیل حق بجان و دل مشتاق این نعمت است و زهر درگامشان از هر شمشیدی شیرین تر و سعادت کسی راست که از این نعمتها نصیب گیرد . احبا و دوستان و مؤمنین بحق بآیات او صلح امرند و باید بمنجات اللسه متصف و بذکر الله تا اگر باشند تا بدرجات عالی و مقامات متعالی که برای ایشان مقدر فرموده در جنت متنعم شوند)
شنبه
باری روانه مازندران شد در شهر بار فروش در محله چهار پیش بخانه خود وارد و فرمایش حضرت بهاء الله را سر مشق خود قرار داده و بموقع اجرائها تا آنکه ثمره آن پند و نصیحت را بچشم خود مشاهده و حمد و شکرش را بجای آورد)
آقاسید محمد رضا مینویسد (که من مدتی در منزل ایشان منزل داشتم و چون عائله او ایمان نداشتند آقاعلی فرمودند که شما اینهارا که چاهلند نصیحت کنید و قدری صحبت بدارید تا شاید تربیت شوند و معرفت در امر حاصل کنند لذا با آنها صحبت شد پسر و دختر و مادر آنها که عائله آقاعلی

بودند مجذوب گشتند و حالشان تغییر نمود . خلاصه
 آقاعلی بعد از واقعه قلعه سالها بزیست تا اینکه در سال
 ۱۳۲۳ هـ . ق . از این عالم بسرای آخرت ارتحال جست (۱) .
 ۱۸۳ — استاد آقا محمد پسر مشهدی حسین کلاه دوز
 بقیة السیف — او نیز بنحوی که برادر نبات یافت خلاصی شده
 و از بقیة السیف محسوب است . استاد آقا محمد در بار فروش
 مادام العمر مورد تعریف و تپاول مردمان جاهل و مفسد بود
 ایشان واقعه و محاربات قلعه را برای اهالی مازندران
 همیشه حکایت مینمود . محل سکونتش در چهارشنبه پیش ولی
 محل تار و کسبش در چهارسوق بارفروش بوده است . خدمات
 ایشان در امر فراموش نشدنی است . او در راه تبلیغ و
 هدایت نفوس سر و جان شناخته بلکه اغلب کار و کسب را
 رد کرده بدنبال مبتدی و طالبین میرفت و بیشتر رجالی که
 در بارفروش بصران این امر فائز گشتند وسیله هدایتشان
 را استاد آقا محمد فراهم ساخته است . این مرد بزرگوار
 همینکه از منزل خارج میشد اراذل و اشرار محله چهارشنبه
 پیش او را تصقیب و بضرب چوب و سنگ مجروحش میگرددند
 و کار را در گوچه و بازار از صدمه ایکه باو وارد شده بسود
 بیهوش میافتاد و حملها نعلش او را بخانه برده تسلیتم
 گسانش مینمودند ولی همینکه بهوش آمده و بمیبودی مییافت

(۱) شهور الحق

بفکر تبلیغ و هدایت خلق و پیدا کردن مبتدی بود . صدماتیکه
 او در راه امر دیده از صدمه مرتبه شهادت بالا تربوده است
 بطور کلی او شیفته و عاشق امر بود . کسانی هم که قصد
 صدمه بدنی او را داشتند با فحش و دشنام و سب و لعن
 قلبش را مجروح و دل آزرده اش مینمودند . در خانه او
 همیشه آورده بکثافات بود ولی این مرد بزرگوار با اینهمه
 صدمات آنی از فکر تبلیغ و خدمت امر غافل نبود و نفوس مهی
 را شبانه بمنزل آورده وسیله هدایت آنانرا فراهم میساخت
 منزلش در التبلیغ و کلیه مبلغین که بارفروش میآمده اند محل
 سگتاشان منزل استاد آقا محمد کلاه دوز بوده . تصادفا
 چندی آقا جمال بروجردی بمنزل ایشان ورود و استاد آقا محمد
 ملا علیجان ماه فروجکی معروف را بمنزل برده که با آقا جمال
 طرف صحبت و مذاکره گشتند ملا علیجان در آن جلسه نور
 ایمان در قلبش طالع و پیدا که مرحوم آقا سید محمد رضای
 شهمیرزادی بارفروش آمد و در منزل ایشان سنگی گرفت ملا
 علیجان را سقایه و آبیاری و ایمانش را تکمیل ساخت خلاصه
 استاد آقا محمد کلاه دوز در بارفروش علمدار امر و یکی از اولیاء
 بوده است خانه اش فعلا در تصرف حاجی رسول ممتازیان
 بهنمیری است .

۱۸۴ — سید رزاق بارفروش — شرح حال و کیفیت ایمانش

بودند مجذوب گشتند و حالشان تغییر نمود) خلاصه
 آقاعلی بعد از واقعه قلمه سالها بزیست تا اینکه در سال
 ۱۳۲۳ هـ . ق . از این عالم بسر ای آخرت ارتحال جست (۱) .
 ۱۸۳ — استاد آقا محمد پسر مشهدی حسین کلاهدوز
 بقیة السیف — او نیز بنحوی که برادر نجات یافت خلاص شده
 و از بقیة السیف محسوب است . استاد آقا محمد در بار فروش
 سادام العمر مورد تعرض و تجاوز مردمان جاهل و مفسد بود
 ایشان واقعه و محاربات قلمه را برای اهالی مازندران
 همیشه حکایت مینمود محل سکونتش در چهارشنبه پیش ولی
 محل نثار و کسبش در چهارسوق بار فروش بوده است . خدمات
 ایشان در امر فراموش نشدنی است . او در راه تبلیغ و
 هدایت نفوس سر و جان شناخته بلکه اغلب کار و کسب را
 رد کرده بدنیال مبتدی و طالبین میرفت و بیشتر رجالی که
 در بار فروش بعرفان این امر فائز گشتند وسیله هدایتشان
 را استاد آقا محمد فراهم ساخته است . این مرد بزرگوار
 همینکه از منزل خارج میشد ارانل و اشار محل چهارشنبه
 پیش او را تصقیب و بضرب چوب و سنگ مجروحش میکردند
 و کارا در کوچه و بازار از صدمه ایکه با او وارد شده بسود
 بیهوش میافتاد و حاملها نعش او را بخانه برده تسلیم
 کسانی مینمودند ولی همینکه بیهوش آمده و بهبودی مییافت

بفکر تبلیغ و هدایت خلق و پیدا کردن مبتدی بود صدماتیکه
 او در راه امر دیده از صدمه رتبه شهادت بالا تر بوده است
 بطور کلی او شیفته و عاشق امر بود . کسانی هم که قصد
 صدمه بدنی او را داشتند با فحش و دشنام و سب و لعن
 قلبش را مجروح و دل آزرده اش مینمودند . در خانه او
 همیشه آلوده بکثافات بود ولی این مرد بزرگوار با اینهمه
 صدمات آنی از فکر تبلیغ و خدمت امر غافل نبود و نفوس مهی
 راشبانه بمنزل آورده وسیله هدایت آنانرا فراهم میساخت
 منزلش در ارتبلیغ و کلیه مبلغین که بیار فروش میآمده اند محل
 سکناشان منزل استاد آقا محمد کلاهدوز بوده . تصادفا
 چندی آقا جمال بروجردی بمنزل ایشان ورود و استاد آقا محمد
 ملا علیجان ماد فروجکی معروف را بمنزل برده که با آقا جمال
 طرف صحبت و مذاکره گشتند ملا علیجان در آن جلسه نور
 ایمان در قلبش طالع وحدت که مرحوم آقا سید محمد رفقای
 شه میرزای بیار فروش آمد و در منزل ایشان سکنی گرفت ملا
 علیجان را سقایه و آبیاری و ایبانش را تکمیل ساخت خلاصه
 استاد آقا محمد کلاهدوز در بار فروش علمدار امر و یکی از اولیا^{الله}
 بوده است خانه اش فعلا در تصرف حاجی رسول ممتازیان
 بهنیری است .

در هیچیک از تواریخ امر ثبت نیست . هـ. مینقدر معلوم است که در شب شهادت جناب باب‌الباب از جمله کسانی بوده که تا سحر از شوق شهادت بوجد و سرور مشغول و بطوری حالت جذبه با و دست داده بوده در آن آرزوی شهادت را داشت .
 امیر ابوطالب شه میرزادی در تاریخ خود موضوع آن شبی که شهادت جناب باب‌الباب رخ داده بود چنین مینویسد :
 (..... و ما هم رفتیم بمنزل در اینوقت بی حال افتادیم زبان راست نمی‌آید که چه بر اصحاب گذشت نود نفر از اصحاب زخم‌دار بودیم بعضی پنج شش و بعضی بیشمار زخم خورده بودند ۳۳ نفر شهید شدند سه چهار نفر نیمه جان که بعد از دوسه روز تسلیم شدند یک جوان بارفروشی سیدرزاق نام یک گلوله برگلویش خورده و در میان شهادت بی‌هوش افتاده بود . طرف عمری اردوی دشمن کوچیدند و رفتند او بی‌هوش آمد افتان و خیزان بقلعه آمد تلگم نمیتوانست بزند آنچه بر او گذشته بود نوشت و همان شب تسلیم شد) . خلاصه سیدرزاق بمیدان رفته در آن شب زخم مهلکی خورده و یکروز حیاة داشت و بحالم بالا صمود نمود (۱) .

۱۸۵ — محمد جعفر گلاندوز بارفروشی — ایشان نیز

(۱) امیر ابوطالب — نبیل

در شب ۹ ربیع الاول یعنی همان شبی که جناب باب‌الباب شهید شد اونیز در میدان شهید که جنازه او را — در اصحاب بقلعه آوردند (۱) .

۱۸۶ — محمدرضا بارفروشی — در محاربات عبدالله خان

هزار جریبی و جنگ واسکس مشارکت داشته و شبی که جناب ملا حسین مژده شهادت بدانها داده بود تانیمه های شب بخواندن سرود و اشعار وجدیه مشغول تا اینکه در رکاب باب‌الباب (شب ۹ ربیع الاول) بمیدان رفته شهید گردید و جنازه او را فردا عصری که اصحاب بحمل اردو رفته بودند بقلعه حمل نمودند (۲)

۱۸۷ — ملا محمد باقر بارفروشی — در محاربات عبدالله خان

هزار جریبی و جنگ واسکس مشارکت داشته و شبی که جناب ملا حسین مژده شهادت بدانها داده بود تانیمه های شب بخواندن سرود و اشعار وجدیه مشغول تا اینکه در رکاب باب‌الباب (شب ۹ ربیع الاول) بمیدان رفته شهید گردید و جنازه او را اصحاب فردا عصر بقلعه حمل نمودند . ایشان همان کسی است که باتفاق امیر ابوطالب (حاجی محمد کراش شیخ بیسی اهل بغداد و یکنفر اهل قزوین را) بقلعه بردند (۳)

۱۸۸ — سید حسین بارفروشی — ایشان اهل بارفروش

(۱) میرزا الطافعلی و نبیل (۲) میرزا الطافعلی (۳) میرزا الطافعلی و امیر ابوطالب و نبیل

در هیچیک از تواریخ امر ثبت نیست . همینقدر معلوم است که در شب شهادت جناب باب‌الباب از جمله کسانی بوده که تاسحر از شوق شهادت بوجد و سرور مشغول و بطوری حالت جذبه باو دست داده بود که در آن آرزوی شهادت را داشت .
 امیر ابوطالب شهمیرزادی در تاریخ خود موضوع آن شبی که شهادت جناب باب‌الباب رخ داده بود چنین مینویسد :
 (.....) و ما هم رفتیم بمنزل در اینوقت بی حال افتادیم زبان راست نمی‌آید که چه بر اصحاب گذشت نود نفر از اصحاب زخم‌دار بودیم بعضی پنج شش و بعضی بیشمار زخم خورده بودند ۳۳ نفر شهید شدند سه چهار نفر نیمه جان که بعد از دوسه روز تسلیم شدند يك جوان بارفروشی سیدرزاق نام يك گلوله برگلویش خورده و در میان شهداء بی‌هوش افتاده بود . طرف عصری اردوی دشمن کوچیدند و رفتند او بهوش آمد افتان و خیزان بقلعه آمد تکلم نمیتوانست بزند آنچه براو گذشته بود نوشت و همان شب تسلیم شد . خلاصه سیدرزاق بمیدان رفته در آن شب زخم مهلکی خورده و یکروز حیاة داشت و بحالم بالا صعود نمود (۱) .

۱۸۵ - محمد جعفر گل‌آهدوز بارفروشی - ایشان نیز

(۱) امیر ابوطالب - نبیل

در شب ۹ ربیع الاول یعنی همان شبی که جناب باب‌الباب شهید شد اونیز در میدان شهید که جنازه اورا آوردند (۱) .

۱۸۶ - محمد رضا بارفروشی - در محاربات عبدالله خان هزارجریبی و جنگ واسکس مشارکت داشته و شبی که جناب ملاحسین مژده شهادت بدانها داده بود تانیمه های شب بخواندن سرود و اشعار وجدیه مشغول تا اینکه در رکاب باب‌الباب (شب ۹ ربیع الاول) بمیدان رفته شهید گردید و جنازه اورا فردا عصری که اصحاب بمحل اردو رفته بودند بقلعه حمل نمودند (۲)

۱۸۷ - ملا محمد باقر بارفروشی - در محاربات عبدالله خان هزارجریبی و جنگ واسکس مشارکت داشته و شبی که جناب ملاحسین مژده شهادت بدانها داده بود تانیمه های شب بخواندن سرود و اشعار وجدیه مشغول تا اینکه در رکاب باب‌الباب (شب ۹ ربیع الاول) بمیدان رفته شهید گردید و جنازه اورا اصحاب فردا عصر بقلعه حمل نمودند . ایشان همان کسی است که باتفاق امیر ابوطالب (حاجی محمد کراد شیخ عیسی اهل بغداد و یکنفر اهل قزوین را) بقلعه بردند (۳)

۱۸۸ - سید حسین بارفروشی - ایشان اهل بارفروش

(۱) میرزا لطفعلی و نبیل (۲) میرزا لطفعلی (۳) میرزا لطفعلی و امیر ابوطالب و نبیل

ولی کیفیت ایمان و شرح حالش بطور کلی معلوم نگردیده
 همینقدر معلوم که جزو اصحاب بدفاع مشغول مخصوصاً در
 جنگ عبدالله خان هزارجریبی داد مردی و مردانگی بداد
 و چون نعرش عبدالله خان در وسط میدان سه روز افتاده و
 کسی از اعداء جرئت برداشتن آنرا نداشت شخصی از گماشتگان
 حاجی مصطفی خان بطریق عجز بدر بقلعه آمده و باقی
 رسول به نصیری ملتجی گردید و او مراتب را حضور حضرت (۱)
 قدوس عرض فرمودند ما نعرش را میخواستیم چه کنیم ببرند
 سید حسین بارفروش از اصحاب که تفنگچی بی مثلی بود
 باتفاق او روانه گردید و نعرش را بردند و در جنگ عباسقلی
 خان که منجر بشهادت حضرت باب الباب گردید شمخال
 سردار لاریجانی بدست سید حسین افتاد از طرف دیگر
 همینکه شهادت باب الباب را عباسقلی خان فهمید قشونی
 تهیه و با عجله دور قلعه را محاصره و خود در بالای تپه
 کوچکی ایستاده فوج خود را تشویق و تحریص بخطر می نمود
 و چون عده زیادی از اصحاب زخمدار و نمیتوانستند محاربه
 و مجادله کنند و از طرفی ضعفای اصحاب هم که بی سلاح
 بودند جرئت اینکه بروند و با دشمن مجادله کنند نبود و
 حضرت قدوس هم امر فرمودند که اصحاب بیرون نروند که

نصرت باشما است . سید حسین بارفروشی در توی برج
 بالا سر قلعه ناظر اردوی عباسقلی خان و حرکات آنها را
 مشاهده مینمود چون دید عباسقلی خان بتحریر سربازان
 پرداخته و مرتب آنان را تحریک و تشویق بجنگ و پیشروی
 مینماید لذا شمخال بدست گرفته سردار لاریجانی را
 هدف قرار داده تیری خالی میکنند گلوله برشانه عباسقلی خان
 اصابت و بر زمین افتاد همینکه لشکر او امیر و فرمانده خود را
 بدانحال دیدند فراراً برقرار ترجیح داده متواری گشتند
 خلاصه آقا سید حسین پس از خاتمه امر قلعه در اردو دستگیر
 و شهید شد (۱) نبیل مینویسد : که سر اوراد دشمنان به نیزه
 زده و در کوچه و بازار بارفروش گردانند (۲) .

۱۸۹ — میرزا محمد مازندرانی (بقية السيف) — از شرح

حال ایشان اطلاع صحیحی در دست نیست ولی همینقدر
 معلوم است که بقية السيف قلمه مبارکه بوده اند و نبیل
 زرنندی در تاریخ خود مینویسد (حضرت بهاء الله بیشتر
 ماه رمضان را در کرمانشاه بسر بردند پس از چندی به همراهی
 شکرالله نوری که یکی از خویشان آنحضرت بود و بمصاحبت
 میرزا محمد مازندرانی که از بقية السيف قلمه طبرسی بود
 بکربلا توجه فرمودند) حاج معین السلطنه در تاریخ خود

ولی کیفیت ایمان و شرح حالش بطور کلی معلوم نگردیده
 همینقدر معلوم که جزو اصحاب بدفاع مشغول مخصوصاً در
 جنگ عبد الله خان هزارجریبی داد مردی و مردانگی بسداد
 و چون نعرش عبد الله خان در وسط میدان سه روز افتاده و
 کسی از اعداء جرئت برداشتن آنرا نداشت شخصی از گماشتگان
 حاجی مصطفی خان بطریق عجز بدر بقلعه آمده و با قاضی
 رسول به نیرمی ملتجی گردید و او مراتب را حضور حضرت (۱)
 قدوس عرض فرمودند ما نعرش را میخوانیم چه کنیم ببرند
 سید حسین بارفروشی از اصحاب که تفنگچی بی مثلی بود
 باتفاق او روانه گردید و نعرش را بردند و در جنگ عباسقلی
 خان که منجر بشهادت حضرت باب الباب گردید شمخال
 سردار لاریجانی بدست سید حسین افتاد از طرف دیگر
 همینکه شهادت باب الباب را عباسقلی خان فهمید قشونی
 تهیه و با عجله دور قلعه را محاصره و خود در بالای تپه
 کوچکی ایستاده فوج خود را تشویق و تحریص بحمله می نمود
 و چون عده زیادی از اصحاب زخم دار و نمیتوانستند محاربه
 و مجادله کنند و از طرفی ضمای اصحاب هم که بی سلاح
 بودند جرئت اینکه بروند و با دشمن مجادله کنند نبود و
 حضرت قدوس هم امر فرمودند که اصحاب بیرون نروند که

نصرت باشما است . سید حسین بارفروشی در توی سرج
 بالا سر قلعه ناظر اردوی عباسقلی خان و حرکات آنها را
 مشاهده مینمود چون دید عباسقلی خان بتحریر سربازان
 پرداخته و مرتب آنان را تحریک و تشویق بجنگ و پیشروی
 مینماید لذا شمخال بدست گرفته سردار لاریجانی را
 هدف قرار داده تیری خالی میزند گلوله برشانه عباسقلی خان
 اصابت و بر زمین افتاد همینکه لشکر او امیر و فرمانده خود را
 بدان حال دیدند فراراً برقرار ترجیح داده متواری گشتند
 خلاصه آقا سید حسین پس از خاتمه امر قلعه در اردو دستگیر
 و شهید شد (۱) نبیل مینویسد : که سرور دشمنان به نیرزه
 زده و در کوچه و بازار بارفروش گردانند (۲) .

۱۸۹ - میرزا محمد مازندرانی (بقية السیف) - از شرح

حال ایشان اطلاع صحیحی در دست نیست ولی همینقدر
 معلوم است که بقية السیف قلعه مبارکه بوده اند و نبیل
 زندی در تاریخ خود مینویسد (حضرت بهاء الله بیشتر
 ماه رمضان را در کرمانشاه بسر بردند پس از چندی به راهی
 شکر الله نوری که یکی از خویشان آنحضرت بود و بمصاحبت
 میرزا محمد مازندرانی که از بقية السیف قلعه طبرسی بود
 بکریلا توجه فرمودند) حاج ممین السلطنه در تاریخ خود

مینویسد که ایشان از صاحبمنصبان دولت در کاشان همینکه سواران نصیری حضرت باب اعظم را ورود دادند محمد خان در ریاطی که آنها وارد شده بودند مسکن داشت و بمأموریتی صرفت همینکه چشمش بوجه غیر المة اعلی افتاد این شعر را خواند :

آنانکه خاک را بنظر گیمیاکنند

آیا بود که گوشه چینی بمانند

حضرت اعلی بشتیدن این شعر نظری بمحمد خان انداختند محمد خان یکمرتبه از روی زمین بفرقه بیفتاد و مددش گشت و کسانی او را بهوش آوردند لذا محمد خان سر و پای برهنه با قامتگاه آنحضرت دوید و دست و پای مبارک را بوسید و بشرف ایمان فائز گشت و از شغل دولتی کناره گرفت و آخرالامر در واقعه مازندران بجانفشانی مشغول گشت .

۱۶۰ - ملا سمید رزه کناری - ایشان از اهل قریه

رزه کنار حول بارفروش و شخصی فاضل و دانشمند بوده است همینکه اصحاب در قلعه مجتمع شدند و مؤمنین از اطراف و اکناف مملکت جهت نصرت بقلمه میآمدند ملا سمید رزه کناری نیز باجمعی از بارفروش و علی آباد بقلعه آمده و در ظل تربیت حضرت قدوس قرار گرفته و بمقامات عالیه عرفانیه نائل گشتند .

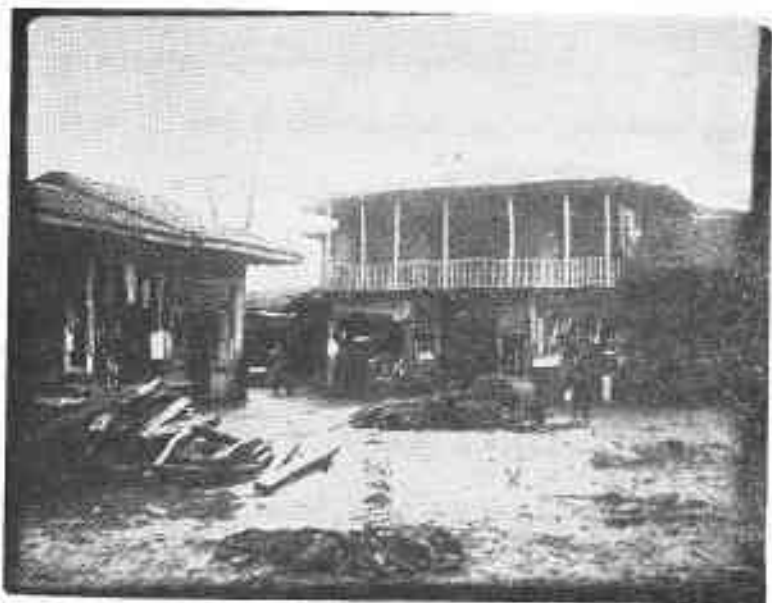
حضرت فاضل قاضی (نبیل اکبر) در تاریخ بدیع بیانی راجع بایشان چنین نوشته (..... ایشان مردی بود فاضل و کامل و حضرات علماء عریضه نگار خدمت حضرت (یعنی قدوس) گردیده بودند و سئوال از بعضی مسائل مثل علم جفر و نجوم نموده بودند حضرت بملا سمید فرمودند توجواب کاغذ آنها را بنویس که قاصد معطل نشود تا بعد برسبیل تفصیل جواب نوشته شود . ایشانهم در آن حالت محاصره و تسجیل قاصد در نهایت فصاحت و بلاغت خنبله ای انشاء نمودند و در ضمن مواعظ و جواب مطالب قریب بنود حدیث از احادیث معتبره در حقیقت تطهر و آن حجت موعود و احادیث چندی درباره نزول اصحاب و انصار آنحضرت در حول بئر بیه و شهادت ایشان نوشته بود بزرزی که علما از فضل ایشان متعجب و متحیر شده و میگفتند در مقام انتصاف نوشتن این نوع مطالب خارق عادت بزرگی است و از ملا سمید که ما دیده بودیم این همه فضل و فصاحت بسید است این قوه را لابد باو کرامت فرموده اند^(۱) باری ایشان در جنگهای دفاعی مشارکت جسته و در اواخر ایام که اردو قصد محاصره را داشت و برای تحصیل آن وقته از قلعه خارج شدن مشکل بود لذا ملا سمید حسب الامر

(۱) تاریخ بدیع بیانی - ظهور الحق - کواکب الدریه

حضرت قدوس باتفاق چند نفر برای تحصیل قدری قند و چای
و آن وقت بیرون رفتند مردم و معاندین آنها را گرفته نـسـز
شاهزاده مهدیقلی میرزا (۱) بردند او از احوال اهل
قلعه و عدد اسباب و مقدار آن وقت ایشان بهر قسمی خواست
اطلاع حاصل کند و یا بفهمد ممکن نشد و مأمورین چون ایشان
را صاحب فضل و فهم وافر دیدند گفتند توبه کن تا تورا رها
سازیم و گشته نشوی بجواب داد درگزر کسی از امر حق توبه
نگرده که من کرده باشم شما را باید تائب شوید که برخلاف
امر حق و رضای او عمل میکنید و مرتکب عظمی شده اید کـسـه
تا الحال احدی مرتکب نشده آخرالامر ایشانرا از بیست
بسیار نموده و باکند و زنجیر بساری فرستادند و در میان
میدان روبروی سرای وکیل در شمال خاری با رفقای دیگر
شهرید نمودند (۲).

امیر ابوطالب شهیرزادین سنوید (جناب شیخ سعید
بارفروشی شهید برزه کناری را یا شهیدی علی محمد
علی آبادی ساروکلای و کربلای احمد سوادکوشی خـجـرجـی
بایکلای و فتح الله از اولاده و ملا میرزا محمد تلخ
و ملا ابو رحیم شهیرزادین و حسینعلی پسر اسمعیل ترک را که
برای خرید قند و چای و تحصیل آن وقت بخارج رفته بودند

(۱) که در جنگ واسکس شکست خورده و بساری برای تهیه قند و چای
(۲) تاریخ بدیع بیانی و ظهور الحق و تاریخ امیر ابوطالب



میدان جلوی سرای وکیل در ساری

دستگیر و بسیاری برده و شهید نمودند (و در جای دیگر
 مینویسد) ملا سعید رزه کناری را در شهر ساری پنجشنبه
 بازار ملاها در بالای ارسی جمع شده و بخصوص حاجی ملا
 محمد تقی بزرگ که قاتل آسید احمد سنگسری بود بفرمایش
 حاجی محمد علی ساروی صاحب مقتل که اسم آن خبیث را
 ستون کفر گذارده بود با جمعی مثل خودش در آن بالا خانه^(۱)
 نشسته بودند و جناب شریعتمدار حاجی ملا عبد الله
 کیوسری هم بود و میگریست و میگفت چرا این مسلمانان را بی
 جهت میکشید و جواب خدا را چه میگوئید آن سیاه تلب
 کافر سنگدل گفت پیرشدهی خرف شدی اینها منکر خدا
 و رسولند قتل ایشان واجب است آن پیر مرد طاقت نیاورده
 از مجلس بیرون رفت . اربابان حمزه کلا بار فروش در ساری
 بودند پول زیادی میدادند که او را شهید نکنند آن سنگدل
 گفت الا اینکه بکشید چاره نیست آخر شهید نمودند

الا لمنة الله على العوم الطالمین من الا ولین والا خیرین) .

۱۲۱ - رضای عرب بارفروشی - از شرح حالش اطلاعی

در دست نیست . مینقدر معلوم شده که او هم از اصحاب و از
 شهدای واقعه قلعه طبرسی است (۲) ولطفعلی میرزا بنا
 آ محمد رضا برادرزاده شیخ ابراهیم عرب ذکر کرده

(۱) مقصود بالا خانه سردرب کاروانسرای وکیل که مشرف بمیدان
 است (۲) نبیل

۱۹۲- حیدر (پسرزن پدر حضرت قدوس) - پدر حضرت قدوس پس از فوت مادرشان زن دیگری اختیار نمود که از شوهر قبلی يك اولاد بناام حیدر داشت که حضرت قدوس او را برادر خطاب و باو بینهایت تعلق و محبت داشتند و صلباً هم نسبت نزدیکی با حضرت قدوس داشت و حیدر نیز بقدری علاقمند بود که آنی راضی بجدائی از آنحضرت نبود ظهور الحز مینویسد (حیدر چون بقلعه رفت حضرت قدوس ویرامحضر حفظ وصیانت بخانه حاجی شریعتمدار فرستاد و اوبیتابی و اصرار کرد تا اجازه گرفته در خانه مسکونی آنحضرت بماند و ۵۰۰ بیاد برادر و حوالای خویش گریه و زاری و ناله و بیقراری نمود تا خبر بسمع مهاد یقلی میرزا حاکم مازندران و رئیس اردوی قلعه رسیده جمعی بفرستاد ویرامحسکر کشیدند و در حالیکه سوار بر اسب سواری برادر بود بمحض شاهزاده وارد کردند و آنشالم حکم بقتل داد و حیدر چون خواست از اسب پیاده شود هنوز يك پای در رکاب داشت که فرایشان و میرغضبان وی را قطعه قطعه کردند و مادر با قلب پراخگسر در پی فرزند از بارفروش بمعسکر شتافت و جسد پاره پاره اش را بر همان اسب نهاده شبانه بشهر عودت داد و اهالی از دفن جسد مظلوم مانعت کردند ناچار بخارج بلد در محل مسوسوم به آزاد بسن که بمساحت نیم فرسخ از بلد دور است

دفن شد (۱) . در پرونده لجنه اماکن متبرکه است که مینویسد (محوطه آزادین در قبرستان عمومی و بفاصله کمی در بیرون شهر واقع مدفون جناب حیدر شهید که معتمد حضرت قدوس بوده و در معسکر شهید و در آزادین دفن شده است) .

۱۹۳- محمد صادق معروف بدائی صادق (بقیة السیف) برادر ابی حضرت قدوس بود که بینهایت بحضرتش علاقمند و چند مرتبه برای نصرت اصحاب بقلعه آمده و حضرت او را بیار فروش روانه و در خانه بماند و با ایسانی کامل و صفای قلب سالها بعد از واقعه قلعه زندگانی کرد و او اغلب ایام شرح حال حضرت قدوس و وقایعی که در بارفروش و قلعه طبری رخ داده برای مردم نقل مینمود (۲)

۱۹۴- حاجی علی بارفروشی - ایشان از جمله اصحاب بارفروشی بودند که قبل از ورود حضرت قدوس بقلعه با عجله از بارفروش بشیخ طبرسی خدمت جناب باب الباب مشرف و مؤدب حرکت حضرت را بایکدمه از اصحاب مازندران بداد . شرح حال او معلوم نیست همینقدر مشخص گشته که شهید گردیده اند (۳)

۱۹۵- آقا رسول بهنمیری داراب دینی - در سنه ۱۳۱۱ هـ. ق. که حضرت اعلی روح ماسواه فدا در مکه معظمه ندا

(۱) ظهور الحق و محفل روحانی بابل (۲) ظهور الحق (۳) شهید و میرزا لطفعلی

بسرکردگی اصحاب مازندرانى انتخاب گردید و همچنين موقعى كه استحكامات قلعه از قبيل ديوار و بروج و خندق دورتا دور قطع و دروازه ها خاتمه يافت مشاراليه بحفاظت دروازه مازندران (يعنى دروازه شرقى) گمارده شد بطوركلى حفظ دروازه شرقى قلعه بعهده او محول گشت و هر هفته نيز يك شب مراقبت و كشيك دور قلعه بعهده او واصحاب مازندرانى بود (۱) آقارسل در جنگهاى دفاعيه جزوسران نامى اصحاب بود دلاورى و رشادت او در جنگ عبد الله بن حنظل جرمي و جنگ واسكس الظهريين الشمر بوده ولى افسوس در واسكس او واصحاب مازندرانى تكامل كرده و جمع آوري غنيمت مشغول و حواريين گردید كه ضمن موضوع صيب نيز خوردن بدشان و دندانهاى مبارك حضرت قدوس شد . و در جنگ عباسلى خان لاريجاني كه عجزيشها دست جناب بابالياب شد (۶ ربيع الاول ۱۲۶۵ هـ ق .) رشادت قوزالماده بخن داد و همیشه خدمت او مورد نظر بود تا سافانه همانند او يك قبلا ذكر شده در اواخر ايام عباسيه شخصى لاريجاني بنام ابوطالب بختوان اينكه من خويش آقا رسول و از پيغمبر از خانه او برآي بوس و حوى حال او آمده ام از دروازه شرقى كه با آقارسل سپرده شده بود بظلمه وارد

(۱) تاريخ بهمنبروسايرتواريخ

و اورا فریب داد و چون او نیز تاب شدايد و بلايا و تحمسل گرسنگى نياورد نزد مهد يقلى ميرزا شافت و با او گفتگو نمود و شاهزاده وى را با قسم و وعده هاى گاذبه اطمینان داد و تشويق نمود كه برويد و با اصحاب بگوئيد هر كه بيرون بيايد در امان است (مقصود شاهزاده از اين وعده هاى كذب اين بود كه اصحاب را از در حضرت قدوس پراكنده و ايشان را وادار بتسليم سازد) اين بود كه بقلعه مراجعت و با اصحاب اطمینان داد كه شاهزاده بقرآن قسم خورده بيايد برويم و خاندان جمع باشيد (۱)

حاجى نصير قزوینی مینویسد (فقط در حدود پنجاه نفر از اهالى مازندران كه يك عده از آنها بهنمیری بودند بهمراضى او رفتند خود آقارسل با چند نفر شهيد و بقیه دستگیر گشتند) .

آمير ابوطالب شه ميرزادى مینویسد (..... بخصوص آمد بمنزل ما و گفت شما چه ميگوئيد اخوى آقاسيد احمد فرمودند تا اين بزرگوار (يعنى حضرت قدوس) در اين قلعه تشريف دارند ما جاني بيرون نميآيم آقارسل از يفل نوشته اى در آورد و گريه بسيارى كرد و گفت بروج جميع انبياء و اوليا قسم كه صاحبين آيات حق است و از جانب خدا ميدانم چكتم كه

گرسنگی مراد وانیده بعد چند نفر از طایفه و برادران او رفتند
از سنگر اردو ایشانرا تیرباران نموده و شهید کردند .
اینطور که نبیل و ظهور الحق نوشته سر آقارسول را با
برادرش آقا محمد حسین که دستگیر شده بود بآغل فرستادند
و در آغل بشهادت رساندند (۱) خلاصه پس از واقعه قلمه
اشخاصی در بهنمیر برای آزدن بقایای سیف و سایر احباب
و خانواده های مؤمنین برخاسته و با مردم رجاله و اویاش
معدست شده بمنزل احباب ریخته اموال آنانرا غارت نمودند
بخصوص منزل آقارسول را پس از غارت طعمه حریق ساختند
پسر آقارسول (آقا حبیب) از دست دشمنان امره میشه
در عذاب و اعیاری در بی بدکومت شکایت نمودند
دفعه ای از طرف حاکم عبدالحسینخان بندپی بمأمور
شده به بهنمیر وارد و بنای اذیت را گذاشت و آقا حبیب
را گرفته زخمی باغداره به پشتتر زد که همان زخم باعث
صعود او گردید (۲)

از آقارسول خاندانی در بهنمیر بدست بنام ممتازیان
که در قصبه مزبور زیست و همه در ظل امر دستند و همانطور که
قبلا ذکر شده در توفیق منیع مورخ ۶ شهر الکلمات ۱۰۴ بدیع
که بافتخار آقای رسول ممتازیان نوه جلیل آقارسول است
(۱) تاریخ بهنمیر و تاریخ نبیل (۲) تاریخ بهنمیر

حضرت ولی امر الله ارواحنا لترتبه الفدا میفرمایند (آنچه
راجع باحوال و حیاة سه اخوان آقارسول و آقا طاهر
و آقا محمد حسین از اصحاب قلعه شیخ طبرسی و کیفیت
شهادت آنان نگاشته بودید در ساحت اقدس معلوم گردید
نفوسی که در آن قلعه مبارکه بمجاهدت و مدافعه قیام نمودند
از اجله اصحاب محسوب و مقامشان رفیع و اجر خدایات
و زحماتشان ضایع نگردد مطمئن باشید) این برد سرگذشت
آقارسول .

۱۹۶- آقا طاهر (برادر آقارسول) در معیت برادر
از قلمه خارج و شهید گردید (۱) بعد از ختم واقعه طبرسی
دشمنان امر در بهنمیر خانه او را غارت و هر چه داشت بردند
و خانه اش را نیز طعمه حریق ساختند (۲)

۱۹۷- آقا محمد حسین (برادر آقارسول) ایشان مرد
بسیار شجاع و اینقسم که قبلا ذکر شد در معیت آقارسول
از قلمه خارج گشته دستگیر شد . در تمام محاربات قلعه
داد مردانگی و دلیری بداد و عاقبت در اردو محبوس
و در معیت اسرا او را با سر آقارسول برادرش بیسار فروش
برده و پس از تقسیم اسرا بشهرهای مازندران چون آقا محمد
حسین در کشتن صاحب منصبان و افراد لاریجانی سهم بسزایی
(۱) تاریخ نبیل (۲) تاریخ بهنمیر

داشته لذا اورا با اتفاق میرزا محمد باقر قائمی (مشهور بهراتی)
 و ملا نعمت الله آملی بمباشه سقلیخان لاریجانی که بخونبهای
 صاحب منصبان فوج لاریجان با مل برده شهید سازند لهذا
 اورا در سبزه میدان شهرمذکور شهید و در قبرستان قدیمی آن
 شهر (قبرستان اطراف خشر) مدفون ساختند . و دشمنان
 امر نیز در بهنمیر خانه ایرا غارت و سپس طعمه حریق ساختند^(۱)
 زن آ محمد حسین که اسمش گلدوستی بود چون مشاهده کرد
 که یکی از مخدرات احباب را بنام خانم چانی دشمنان
 در بهنمیر بهانه تفتیش و یافتن جو احرار بد نشرا در ملاء عام
 در مقابل مشاهده چندین هزار نفر از اهالی عربان و بی او
 بی عفتی نمودند لذا از ترس این اعمال رذیئه با بچه
 شیرخوار خود بچنگل میستان گریخته و در حالیکه به آب بند
 (استخر آب زراعت) پناه برده بود با طفل شیرخوارش
 طعمه جانوران درنده جنگل از قبیل گرگ و پلنگ یا ببر
 گشت (۲)

۱۶۸ - آقاعلی (عموی آقارسلول) - ایشان در معیت
 آقارسلول بهنمیری از قلعه خارج گشته ولی معلوم نشده که
 در موقع خروج تیرباران شده یا اینکه اورا دستگیر و با اردو
 برده شهید نموده اند . دشمنان نیز در بهنمیر خانه اورا غارت

(۱) تاریخ بهنمیر و بدیع بیانی (۲) تاریخ بهنمیر

و طعمه حریق ساختند (۱) .

۱۶۹ - محمد جان (پسر آقاعلی) - ایشان در معیت
 آقارسلول و پدر از قلعه خارج ولی معلوم نشده که در موقع
 خروج تیرباران شده یا اینکه اورا دستگیر و با رده شهید
 نموده اند و زن آقا محمد جان سماءه بدانی خانم از عنای
 اعدا در بهنمیر نمی اندیشید و علنا تبلیغ مینمود (۲)

۲۰۰ - مسیح (پسر آقاعلی) - ایشان نیز در معیت آقا
 رسول و پدر از قلعه خارج ولی معلوم نشده که در موقع خروج
 تیرباران گشته یا اینکه در اردو شهید نمودند (۳) .

۲۰۱ - آقانتظام - ایشان نیز در معیت آقارسلول
 از قلعه خارج ولی معلوم نشده که در موقع خروج تیرباران گشته
 یا اینکه در اردو شهید شدند (۴)

۲۰۲ - صفی قلی - ایشان نیز در معیت آقارسلول از قلعه
 خارج ولی معلوم نشده که در موقع خروج تیرباران گشته یا
 اینکه در اردو شهید شدند (۵)

۲۰۳ - آقاشفیغ - ایشان در معیت آقارسلول بقلعه وارد
 و در لیل ۶ ربیع الاول در رکاب جناب باب الباب شهید
 و مدفون در قلعه مبارکه است (۶)

۲۰۴ - ملا محمد یوسف - ایشان در معیت آقارسلول بقلعه
 وارد

(۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵) تاریخ بهنمیر (۱) میرزا المطفلی

و در لیله ۹ ربیع الاول در رکاب جناب باب‌الباب شهید
و مدفنش در قلعه مبارکه است (۱) زن ملا محمد یوسف
از عناد اعداء نهر اسیده با آنهمه صدمه و آزاری که از دشمنان
بر میدید غالباً تبلیغ ارمینمود .

۲۰۵ - عظیم بهنمیری (پسر عمون آقارسول) ایشانرا
بباز فروش آورده با ملا رضا شاه عالمی در پنجشنبه بازار
قدیم شهید نمودند پس در این دورا ملا محمد حمزه شریعتمدار
کبیر در میدان جلوی مسجد کاظم بیک مدفون نمود (۲) .

۲۰۶ - ملا رضا شاه - ایشان اول بار فروش در مصیبت

حضرت قدوس بقلعه برآمده و پس از ختم محاربه نجات یافت
ولی بعد از دو روز با اتفاق عظیم بهنمیری در پنجشنبه بازار
قدیم شهر مذکور شهیدشان نمودند (۳) و ظهور الحق در این
باره مینویسد (ملا رضا شاه عالمی ساکن عدله چهارشنبه
بیش بار فروش بود و پس از خانه امیر قلعه - سنگ با عده دیگر
خریده و مستخلص گشت و در یک بسوئی رفتند بخانه خویش
در آمده در ب هروی مردم به دست ولی بتحریر ملا فضل الله
پیش نماز باند ادان گروهی از قلعه بدر خانه اش گرد آمده
سب کرده سنگ زده در را بیلیدی آوردند و بعد از چندی
اورا بیرون کشیده در پنجشنبه بازار شهادت رساندند)

بک بسته با فروش آورد بودند
انرا ایشانی خریداری

(۱) میرزا الطغلی و تاریخ بهنمیر (۲) ظهور الحق و بهنمیر (۳) نبیل

۲۰۷ - قاسم (سلمان آقارسول) - قاسم که سلمانی

خصوصی آقارسول بود بواسطه صفر سن قافله ایکه از بهنمیر
بقصد قلعه حرکت نمودند مایل نبودند که اورا همراه ببرد ولی
آنجوان فداکار در سرپل رود طالار که خارج بهنمیر است
شبانه رفته منتظر نشست همینکه آمد سته قصد عبور داشتند
او با الحال و گریه و اصرار زیاد تمایل خود را بالنحساق
آنها نمود لذا موافقت نموده همراه گشت این جوان با اینکه
سن زیاد داشت در مهالك و منازعه دلیرانه مجاهدت
نمود تا اواخر قلعه که دشمن با استعمال توپ قصد ترس
اصحاب را داشت گلوله تویی در وسط قلعه بشکست اصابت
وامما و احشایش را بیرون ریخت . گویند با همان وضعیت
ب حضور حضرت قدوس آمده امدا و احشا خود را که در آغوش
فشرده بود در آستانه نثار و متضرعانه استفسار نمود که آیا
شهادت من با این وضعیت در آستان الهی مقبول است
یا خیر حضرت قدوس را از مشاهده حال آن جوان تأثیر
دست داده اشک از دیده سر ازیر گشت و اورا برضوان
الهی مستبشر فرمودند (۱) .

۲۰۸ - آقاغلامرضا بهنمیری (بقیه السیف) ایشان از

اشخاصی بودند که در مصیبت آقارسول و در رکاب حضرت

(۱) تاریخ بهنمیر - نبیل

قدوس بقلعه برآمد و در کلیه محاربات مشارکت نمود و پس از ختم غائله ظهیری از جمله کسانی بود که یکنفر ارضی او را بمبلغ هفت تومان خریداری و آزاد ساخت (۱) و او مدتها در بهنمیر بزیست تا بالاخره بواسطه عداوت دشمنان بعد از عید نوروز سال ۱۲۷۲ ق. مأمورین حکومت او را گرفته و با چهار نفر دیگر بطهران بردند (منجمله آ میرابوطالب شه میرزادی - ^{اقام محمدرضا} آقار - آقا محمود) و در انبار در زیر زنجیرگان حبس نمودند و بعد از مدتی آقاغلامرضا بمرض اسهال مبتلا که مدت شش ماه بطول انجامید . نه دوائی - نه غذایی - نه لباسی - نه بالا پوش و نه پرستاری غریب و بی کس افتاده بود و بقدری ضعیف و لاغر گشته که تمام استخوانهای او آب شده بسود فقط شب و روز ز کمرش محق توجهش باو و در مقام تسلیم و رضا بوده است . مرحوم آسید سعیدرضا که خود از محبوسین بود در یادداشتهای خود چنین نوشته است (آنروزینه قرار بود آقاغلامرضا فردایش عمو کند گفت مراتب حوض بگذارید تا خودم را بشویم و بدن من پات شود و بخاک و تراب راجع شوم این بود وصیت او . او خود را تون آب چارن شست و فردا اول طلوع آفتاب تسلیم شد) .

۲۰۱ - آقا عباس (بقیة السیف) این دو نفر با دم برادر

(۱) تاریخ بهنمیر

و اولاد ملاحسین شهید بهنمیر هستند که در جمیع محاربات دفاعیه قلعه شرکت جسته و پس از ختم امر قلعه اسیر سپاهیان گشته و شخص ارضی خیرخواهی ^{ریک} را بمبلغ هفت تومان از سربازان خریداری و آزاد نمود (۱) .

۲۱۱ - شهیدی احمد علی (بقیة السیف) ایشان از اول

بهنمیر و برادر زن آقا رسول بوده که در محاربات دفاعیه قلعه مشارکت جسته و پس از خاتمه کار قلعه همراه آقا رسول بیرون رفته اسیر سپاهیان گشته و چند روزی در چادر سربازان مخفی و سپس ارضی خیراندیشی او را مانند سایرین بمبلغ هفت تومان خرید و آزاد ساخت (۲) . شهید احمد علی تا خاتمه حیات از دست معاندین بینهایت عذبه و عذاب متحمل گردید و بعد از چند سال که آتش عدوان مجدد زبانها کشید اغیار حکومت شکایت بردند مأمورین حاکم ایشان را با یکی دو نفر دیگر اخذ و چهار ماه زندانی نمودند و سپس مرخص شده بخدمت امر مشغول گشت تا بالاخره بسال ۱۳۲۶ ق. عمو و قبرش در بهنمیر معلوم و مشخص است (۳) . لوق مبارک باعزاز شهید احمد علی است (حوالله بهنمیر جناب شهیدی احمد علی علیه بها الله الا بهی ملاحظه نمایند :

(۱) تاریخ بهنمیر (۲) تاریخ بهنمیر (۳) ظهور الحق

حوالا بهی

ای بقیه اصحاب جمال بمین در حصن حمین آن مخمور
 باده محبت الله یادگار آن نفوس مستشده فی سبیل الله است
 آن نفوس مبارک کأمر شهادت را از دست ساقی عنایت
 نوشیدند و مملکت ابهی واقف اعلی رسیدند و ما هنوز در این
 بادیه حیران مبتلای بحرمان طوبی لهم و بشری لهم و واسفا
 علینا از خدا بخواه که از جام آنها مدد خوششوی و از باده آنها
 بیهور تا مقام ولا تحسین الذین قتلوا فی سبیل اللد امواتا
 بل احیاء عند ربهم برزقون فائز گردید و البهلاء علیک مع

۲۱۲ - آقاآلر بهنمیر (بقیة السیف) - ایشان نیز اهل

بهنمیر و از اشخاصی بودند که از بار فرزند در رباب حضرت قدوس
 بقلعه برآمد او مردی بود بسیار ساده و بی آرایش و پسر از ختم
 غائله قلعه و سیله آن شخص ارضی پات شحیر بملع رفت تو همان
 خریداری و آزاد گردید (۱) مدت ها در وطن و اطراف از دست
 خاندین مدینه و طاعه دید تا آنکه مرحوم آقا سید محمد رضا
 و آقا میر ابوالب (بقیة السیف) از علی آباد (شاهی فعلی)
 به بهنمیر آمده سکونت نمودند و اسباب و مؤمنینی راه بمد از
 واقعه قلعه خموش مانده بودند تشویب و تحریض بخدمت امیر
 کرده علم امر را مانند سابق در بهنمیر بازآوردند (۲).

(۱) تاریخ بهنمیر (۲) ظهور الحق

معاندین نیز بیگار ننشسته دسیسه ای فراهم تا بعد از عید
 نوروز ۱۲۷۷ هـ ق. این دو برادر را باتفاق آقاآلر
 (بقیة السیف) و آقا غلامرضا (بقیة السیف) و آقا محمود از
 مؤمنین دستگیر و آنچه از بیت و علم بود وارد آوردند و سپس
 آنان را بطهران برده در انبار شاهی حبس و زنجیر بسیار
 سنگین بگردنشان نهادند و مدت دو سال و دو ماه
 در حبس بودند (۱) خلاصه آقاآلر پس از اینکه از زندان
 خلاص شد مجدد به بهنمیر رفته تا زمان حضرت عبدالبهاء
 حیاة داشته و عمر طولانی نموده است و لوح مبارک که بخط
 حضرت عبدالبهاء باعزازش نازل گشته زین این صفحه
 میگردد :

بهنمیر جناب آقاآلر علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

حوالا بهی

ای آثار اسلاف و ملحوظ بمین الطاف تو از قدمای احبابی
 و از اسلاف دوستان و یاران از بدایت اشراقی نیر آفتاب در ظل
 کلمه وحدانیت داخل شدی و از مبداء طلوع شمس حقیقت
 در انجمن فدائیان وارد شدی سرعت سبهای یوم الست
 شدی و چون رندان راه خدا از باده الهی می پرسست
 گشتی حمد کن خدایا که در آن حصن متین داخل شدی
 (۱) یادداشت های مرحوم آقا سید محمد رضا و تاریخ امیر ابوطالب

وبلغای آن نورمبین فائزگشتی و در سبیل الهی منتهمای مصائب و بلا یار مشاهده نمودی و چون فجر ابداع بطلوع شمس هدی روشن گشت و ندای الست بلند شد سرمست فریاد بلی برآوردی و سر تسلیم نهادی و رخ نمئین نمودی قطوبی لك فی حسن عاب و البهاء علیك ع ع .

۲۱۳- ملاحسین بهنیری - ایشان باتفاق دوپسر (آقازمان و آقاعباس) در رکاب حضرت قدوس بقلعه درآمدند با اینکه سرد مسن و پیر فرتوتی بود مع الوصف آنچه مقدورش بود در محاربات قلعه مشارکت جست و خود را از ^{حمله} اشخاصی بود که در شب ۶ ربیع الاول از شوق شهادت تا سحر در وجد و سرور بوده و همینکه خبر حرکت راشنید بسرعت در رکاب جناب باب الباب بمیدان رفته فدائاری بیشماری کرد تا عاقبت بفوز شهادت نائل آمد و فداعمری جنازه اش را اصحاب بقلعه آوردند (۱) ولی «ماند اوریکه قبلا ذکر شد دوپسر او را شخصی ارمنی خیرخواهی خریده آزاد نمود .

۲۱۴- ملا امینا (بقیة السیف) - ایشان اهل عربخیل (واقع در شمال مازندران و شرق بابل سرفعلی) بوده در هیچیک از تواریخ امر راجع بایشان اطلاع کاملی ثبت نگشته

(۱) میرزا لطفعلی

همینقدر معلوم است که در غائله مشهد در جمع اصحاب برای نجات حسن که مهارش نموده بودند کوشش و مجاهدت نمود که تصادفا سرکوچه باغ عنبر گوله بپایش اصابت و مجروحتر داشت (۱) و پس از بهبودی در لوای علمهای سیاه در رکاب باب الباب بمازندران آمده داخل در قلعه مبارکه گردید در جمیع محاربات دفاعی اصحاب مشارکت داشت و روز عید قربان که حضرت قدوس ۶ پیش نماز متعین و امر فرمودند اصحاب نماز جماعت بخوانند همینکه همگی اقتدا کرده و رو بقبله نماز گزارند ملا امینا و ملا جلیل ارومیه از غرور علاقه و محبت قبله خود را حضرت قدوس قرار داده و رو بایشان نماز خواندند (۲) . خلاصه پسر از خاتمه کار قلعه نجات یافته بوطن مراجعت نموده بزیست . در چند کسه از دست مداندین آبی آسایر برایش نبود ولی بیاد حق دلخوش و بدگرش زنده و پاینده بود . دو دختر جوان خود را یکی به امیر ابوطالب شه میرزاد (بقیة السیف) و یکی را به آقاسید محمد رضا شه میرزاد بزی داد و خود در سن کهنولت صمود و قبرش در عربخیل معلوم و مشخص است . از اولاد و نواده های با ایمانی بنام امینی بیادگاری باقی ماندند .

لوح مبارک ذیل باعزازش از یراعه مبارک حضرت عبدالبهاء

(۱) میمه و تاریخ امیر ابوطالب (۲) میرزا لطفعلی

نازل :

۵. والا بهی - بهنیر - جناب ملا امین علیه بهاء الله الا بهی
ملاحظه نمایند .

۵. والا بهی

ای نفس مبتلیه در سیل الهی من چه گویم که زبانها
در نعمت و محامد جمال کبریا نال و لال است کلت الالسن
و حرمت و وبلت العقول و عجزت و فقرت الافهام واعترفت
بالمجز فی هذا الجمال والقصور فی هذا المضمار پس بستایش
بندگان الهی پردازم و زخم دل را بر دهن سازم ای هوشیار
بخاطر آر زمانی را که از شاهاده رون تیان آن کوب درخشان
در نعیم عظیم بودی و چون گرفتار فراق شدی بچه یلائی
مبتلا گشتی و بچه سم قاتلی تلخکام شدی حال ملاحظه کن
که این گمگشتگان بادیه حرمان از فرقت پر حرقت محبوس
امکان در چه سوز و کدازند و در چه نیران حسرت و اسف و احتراق
و البهائه علیک و وسیل جلیل مع ورقین طیبین زکیتین
علیهم بهاء الله الا بهی را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید)
این قسم که معلوم است بارض مقصود شتافته و مشرف گشته
است .

۲۱۵ - استاد ابراهیم بارفروشی - از شرح حالش اطلاعی

در دست نیست و معلوم نشده که در کدامیک از محاربات

دفاعی بر تبه شهادت نائل آمده همینقدر معلوم گشته که
در واقع قلعه شهید ^(۱) و شاید در موقع تیرباران میدان درزوار
مذبحه عمومی سر مائده بوده باشد .

۲۱۶ - پدر ملا نعمت الله آملی - اینقسم که معلوم شده

پدر ملا نعمت الله چند روز قبل از خروج حضرت قدوس از قلعه
خارج شده و سرایان اردو او را دستگیر یارد و برده و جلوی
توپ نهاده شهیدش کردند و شاید هم جزو آن دسته اصحاب
مازندران بوده که در محبت آثار رسول بهنیری چند روز قبل
از خروج حضرت قدوس از قلعه بیرون رفته که دستگیر گردیده ^(۲)

۲۱۷ - ملا نعمت الله آملی - ایشان مردی بسیار

فاضل و صاحب کمال و از محققین عهد و زمان خود بودند
در چند مرتبه فوج بایمان و ورود او بقلعه مبارکه مشخس نگشته
ولی همینقدر معلوم شده که جزو سران اصحاب در قلعه
بمدافعه پرداخته است . کشیک و محافظت اطراف قلعه
در عرض هفته یکشب بعهده ایشان محول بوده است . در
جسیج محاربات شادت داشته مخصوصا در شب واسکس رل
بسیار خوبی بازی کرد که سرایان عهد یللی عیرات مجوز کردند
قوای عباسقلیخان لا ریجانی است که بکمک آمده اند . در شب

۱ ربیع الاول در دعوی سردار لا ریجانی زخم زیادی از گلوله

(۱) امیر ابوظالب (۲) امیر ابوظالب

وساچمه که بشانه و بازوهای راست و چپ او اصابت کرده بود بدنش بکلی مجروح بطوریکه قابل بستن و معالجه نبود (۱) موقع حرکت اسباب از قلمه جمیع اعضای او مجروح بود و بسا این حال مهد یقلی میزرا ایشانرا از اردو در معیت مبارک حضرت قدوس مبارک فروش اعزام و ضمن تقسیم اسرا بشهرهای مازندران چون ایشان آملی بودند بعباسقلیخان لاریجانی تسلیم که بآمل بردند و بفتوای ملاهای بیرحم سنگدل در روی پل دوازده چشمه شکم نازنینش را دریده و دستهای او را در شکم طپانده از بالای پل بروی خانه هراز پرتاپ و باین نوع شهیدش داشتند (۲).

۲۱۸- عطا بابا مازندرانی - از شهدای واقعه قلعه طبرسی است که شرح حال و محل شهادتش معلوم نشده و شاید در مذبحه عمومی بوده باشد (۳)

۲۱۹- فضل الله مازندرانی - از شهدای واقعه قلعه طبرسی است که شرح حال و محل شهادتش معلوم نشده و شاید در مذبحه عمومی بوده باشد (۴)

۲۲۰- بابا مازندرانی - از شهدای واقعه قلعه طبرسی است که شرح حال و محل شهادتش معلوم نشده و شاید در مذبحه عمومی بوده باشد (۵).

امیر ابوطالب (۲) نبیل - ظهور الحق - میر ابوطالب ۳ و ۴ و ۵ و ۶ نبیل

۲۲۱- روح الله مازندرانی - از شهدای واقعه قلعه طبرسی است که شرح حال و محل شهادتش معلوم نشده و شاید در مذبحه عمومی باشد (۱)

۲۲۲- علی قلی مازندرانی - از شهدای واقعه قلعه طبرسی است که شرح حال و محل شهادتش معلوم نشده و شاید در مذبحه عمومی بوده باشد (۱)

۲۲۳- سلطان مازندرانی - از شهدای واقعه قلعه طبرسی است که شرح حال و محل شهادتش معلوم نشده و شاید در مذبحه عمومی بوده باشد (۱)

۲۲۴- جعفر مازندرانی - از شهدای واقعه قلعه طبرسی است که شرح حال و محل شهادتش معلوم نشده و شاید در مذبحه عمومی بوده باشد (۱)

۲۲۵- خلیل مازندرانی - از شهدای واقعه قلعه طبرسی است که شرح حال و محل شهادتش معلوم نشده و شاید در مذبحه عمومی بوده باشد (۱)

۲۲۶- ملا ولی الله آملی - از مؤمنین اولیه امر و مردی فاضل و دانشمند بوده ایشان آثار مبارکه حضرت اعلی را از اصفهان که محل فوز ایمانش بود بصراق عرب برده نفوس را آگاهی میداد. امیر ابوطالب شه میرزادی در تاریخ خود

وساچمه که بشانه و بازوهای راست و چپ او اصابت کرده بود بدنش بگلی مجروح بماوریکه قابل بستن و معالجه نبود (۱) موقع حرکت اصحاب از قلعه جمیع اعضای او مجروح بود و بسا این حال مهدیقلی غیرا ایشانرا از اردو در معیت مبارک حضرت قدوس بیارفروشن اعزام و ضمن تقسیم اسرا بشهرهای مازندران چون ایشان آملی بودند بحباسقلیقان لاریجانی تسلیم که بآمل بردند و بفتوان ملاهای بیرحم سنگدل در روی پل دوازده چشمه شکم نازنینشرا دریده و دستهای او را در شکم طپانده از بالای پل برودخانه دراز پرتاپ و باین نوع شهیدش داشتند (۲).

۲۱۸- عطا بابا مازندرانی - از شهدای واقعه قلعه طبرسی است که شرح حال و محل شهادتش معلوم نشده و شاید در مذبحه عمومی بوده باشد (۳)

۲۱۹- فضل الله مازندرانی - از شهدای واقعه قلعه طبرسی است که شرح حال و محل شهادتش معلوم نشده و شاید در مذبحه عمومی بوده باشد (۴)

۲۲۰- بابا مازندرانی - از شهدای واقعه قلعه طبرسی است که شرح حال و محل شهادتش معلوم نشده و شاید در مذبحه عمومی بوده باشد (۵).

امیر ابوطالب (۲) نبیل - ظهور الحق - میر ابوطالب ۳ و ۴ و ۵ و ۶ نبیل

۲۲۱- روح الله مازندرانی - از شهدای واقعه قلعه طبرسی است که شرح حال و محل شهادتش معلوم نشده و شاید در مذبحه عمومی باشد (۱)

۲۲۲- علی قلی مازندرانی - از شهدای واقعه قلعه طبرسی است که شرح حال و محل شهادتش معلوم نشده و شاید در مذبحه عمومی بوده باشد (۱)

۲۲۳- سلطان مازندرانی - از شهدای واقعه قلعه طبرسی است که شرح حال و محل شهادتش معلوم نشده و شاید در مذبحه عمومی بوده باشد (۱)

۲۲۴- جعفر مازندرانی - از شهدای واقعه قلعه طبرسی است که شرح حال و محل شهادتش معلوم نشده و شاید در مذبحه عمومی بوده باشد (۱)

۲۲۵- خلیل مازندرانی - از شهدای واقعه قلعه طبرسی است که شرح حال و محل شهادتش معلوم نشده و شاید در مذبحه عمومی بوده باشد (۱)

۲۲۶- ملا ولی الله آملی - از مؤمنین اولیه امر و سردی فاضل و دانشمند بوده ایشان آثار مبارکه حضرت اعلی را از اصفهان که محل فوز ایمانش بود بعراق عرب برده نفوس را آگاهی میداد. امیر ابوطالب شه میرزادی در تاریخ خود

مینویسد (در کربلا بودیم ملا ولی الله مازندرانی از اصفهان نوشتجات زیادی از آثار و آیات جناب زکرا را آوردند در خانه ای که منزل داشتیم والد مرحوم و اخوی آقا سید احمد و ملا زین العابدین شه میرزادی که مجاور بود میخواندند و والد مرحوم بسیار میگریستند از ایشان همینکه در این باره سؤال مینمودند والد در این باب میفرمود صاحب این کلمات از سر چشمه آب میخورد (ایشان از نفوسی هستند که در مصیبت جناب ملا جلیل ارومیه ای جناب ملا صادق رشتی جناب ملا احمد ابدال مراغه ای - آمدند مهدی قزوینی و میرزا محمد علی قزوینی در گاروانسرای سبزه میدان بار فروش خدمت جناب باب الباب مشرف و در ظل رایت سود بگاروان عشق و سایر اصحاب ملحق گشتند (۱) .

ایشان با عشق و علاقه ای که داشت در محاربات دفاعیه مشارکت نمود و از جمله اصحابی بودند که در شب ۶ ربیع الاول ۱۲۶۵ هـ. مینکه باب الباب خبر شهادت خودشان را داده و فرمودند هر که میل شهادت دارد امشب با من بیاید ملا ولی الله تانصفه های شب اشعار و جدیه میخوانده و بشوق شهادت بخواب نرفت متاسفانه در آن شب که دعوی عباسقلیخان لاریجانی باشد شهید نگشت ولی در دعوی جعفرقلیخان

(۱) میرزا الطغملی

در باستان (خندق) گوله خورد و اصحاب اورا بدوش کشیده بقلعه آوردند و سه شب حیا داشت و بعد بعالم بالا صعود نمود (۱) امیر ابوطالب مینویسد (در حین تسلیم شدن بنده را صد از نزدیکش رفتم فرمود مرا بنشان ایشان را نشاندم فرمود بسیار تشنه ام - آب دادم میل فرمود چند دقیقه نشست فرمود مرا بخوابان خواباندم فرمود تو هم پهلوی من بخواب خوابیدم دست آورد در گردنم فرمود تو هم دست در گردنم در آرا اجابت کردم فرمود لب را بگذار بر لبم گذاشتم باز فرمود زبانت را بگذار در دهنم هـ. مینکه زبان در دهنش گذاشتم تسلیم شد) .

۲۲۷ - ملا رمضان آملی حکاک - ایشان شغلشان حکاکی مهربود و از جمله کسانی است که برای نصرت اصحاب بقلعه درآمد و در ظل حضرت قدوس و جناب باب الباب در محاربات دفاعیه اولیه مخصوصا جنگ عبدالله خان هزار جریبی مشارکت کرد و با مردانگی بداد ولی در شبی که اصحاب بواسکس شبیخون زدند از بالا خانه ای که شاهدزاده مهدیقلی سکونت داشت تیری انداختند که بپایش اصابت و استخوانهای پاره خرد کرد لذا سوار اسبش نموده بقلعه آوردند و بعد از دوسه ساعت چون خون زیادی از ایشان رفته بود بعالم بالا صعود و برتبه شهادت نائل آمد (۲)

(۱) و (۲) میر ابوطالب

۲۲۸ - شیخ رجب آملی - از حال و کیفیت ایمان و چگونگی ورود ایشان بقلمه اطلاع در دست نیست و هیچیک از تواضع نیز ذکری از ایشان ننموده اند فقط میرزا علی شیری که دفتر ثبت اسامی اصحاب و صورت شهدا در دست ایشان بوده شیخ رجب آملی را از جمله شهدای شیب ۶ ربیع الاول ذکر کرده که جنازه او را فردای آنروز اصحاب از میدان محاربه بقلمه آورده و دفن نمودند .

۲۲۹ - ملا محمد معلم نوری - در مدرسه میرزا صالح طهران (واقعه در پانار) شخص مدرسی بود شیخی بنام میرزا محمد خراسانی که هم در آن مدرسه حجره داشته و هم تدریس مینمود . طالب علوم دینی نزد او بفرافرفتن عربی و علوم دینی بسدرسه مزبور رفت و آمد داشتند جنب حجره مدرس حجره دیگری که متعلق بملا محمد نوری بوده قرار داشت . ملا محمد نوری هم نزد این استاد تلمذ مینمود و هم برای اعاشه یوسیه بخانه اعیان و رجال و شاهزادگان جهت تدریس باطفال و نوباوگان آنها رفت و آمد داشت بهمین مناسبت او را ملا محمد معلم نوری یاد مینمودند (۱)

در سال اول ظهور در اولین سفری که ملا حسین بطهران ورود نمود تصادفا در مدرسه مزبور سکونت اختیار کرد و بتدریج

باب مراده را با مدرس مزبور باز و کم کم در باب این ظهور بگفتگو و صحبت پرداخت متاسفانه مدرس در مقابل استدلال ملا حسین لجابت بخرج داده بنای اعتراض رانهاد ولی ملا محمد معلم نوری که شاگرد او و حجره اثر جنب حجره است بود از دور و نزدیک مواظب مباحثه استاد و ملا حسین بود . گفتار و بیانات شیرین او را بجان و دل طالب گردید زیرا بیانات و استدلال ملا حسین اثر غریبی در وجودش نمود تا ملا مجذوب این امر گردید بهمین مناسبت تصمیم داشت که منفردا ملا حسین را ملاقات و گفتگو کند تا اینکه شبی بدون اینکه احدی ملتفت گردد بحجره ملا حسین رفته درق الباب نمود ملا حسین که انتظاری نداشت همینکه درب را باز نمود شاگرد مدرس خراسانی را ملاقات و بسیار از ورود او خوشحال و در کمال گرمی و صفا از ملا محمد نوری پذیرائی و سپس بگفتگو و مباحثه درباره این امر پرداخت استدلال ملا حسین اثر عمیقی در ضمیر ملا محمد نوری بجای گذاشت بطوریکه رفت و برگشت بر عکس استادش فائز بصرقان این امر بدیع و از شاهدیربایی طهران محسوب گشت (۱) تعلیم دادن باطفال رجال سبب آشنائی و مراده او با اعیان مملکت بوده است همینکه ملا محمد بصرقان فائز گردید جناب باب الباب از او اسم و وطنش

راستوال نمود در جواب اظهار داشت اسم ملا محمد و وطنم
نوراست خلاصه موقعیکه ملا حسین قند داشت توقیع حضرت
نقله اولی را بحضور حضرت بهاء الله برساند چون دانست
که ملا محمد معلم اهل نوراست او را واسطه رساندن توقیع
مبارک گرداند . حاجی میرزا جانی از قول میرزا عبدالوهاب
مینویسد در سفر آذربایجان کسه حضرت اعلی
رایسه تبریز میبردند من باتفاق ملا محمد معلم
و آقاسید حسن یزدی اخوی آقاسید حسین کاتب دمه جابر
وفق حکمت دورا دور همراه مبارک بودیم . ملا محمد معلم
در واقعه بدشت در معیت حضرت بهاء الله بدشت رفت
و همچنین موقعیکه حضرت قدوس از مشهد مراجعت و بشاه ورود
ورود نمود حضرت بهاء الله شبانه با ملا محمد معلم نسوری
از بدشت حرکت و صبح زود موقع طلوع آفتاب قدوس را در شاهرو
ملاقات و بدشت برگردانند . مقصود اینستکه ملا محمد نیز
در این سفر در معیت حضرت بهاء الله بوده است (۱) .

ملا محمد در علم و ذکاوت معروف بین اقران و در قلعه مبارکه
شیخ ظهیری جزو اصحاب حضرت قدوس بوده و در محاربات
دفاعیه اصحاب نیز مشارکت داشته و روز ۹ ربیع الاول طرف
عسری حسب الامر حضرت قدوس باردوی عباسقلیخان لاریجانی
(۱) نبیل

رفته خبر آورد که دشمن فرار کرده و احدی در اردو نیست
لذا اصحاب با خاطر جمعی بمیدان رفته جنازه شهدا را
بقلعه آوردند و خود ملا محمد معلم نیز در آوردن اجساد
شهدا فعالیت نمود هیچیک از اصحاب بقدرایشان تحمل
رنج و زحمت را نکرده است (۱) .

نبیل مینویسد (شاهزاده بایشان پیغام داد که اگر دست
از محبت قدوس برداری و از قلعه خارج شوی من متعهد
میشوم تو را بناهران ببرم و آموزشگری فرزند ام بگمارم و اگر
برنداری بدترین عذاب مجازاتت خواهم نمود . ملا محمد
در جواب شاهزاده گفت من هیچوقت برای خاطر تو دست
از محبوب خدا برنمیدارم . تو اگر بجسم من دست یابی
بروح من دست نخواهی یافت هر طور میخواهی در باره من
رفتار کن . شاهزاده از این جواب ملا محمد بدجهای عصبانی
و غضبناک شد که پسر از خاتمه کار قلعه و شهادت سایر اصحاب
دستور داد بدن او را قلعه قطع نمودند)

۲۳ - ملا میرزا محمد تلخاوی

۲۳۱ - فتح الله از اولاده - این دو نفر در جنگهای
دفاعی اصحاب در قلعه ظهیری شرکت جسته و در موقوع
سختی با اجازه حضرت قدوس در معیت ملا سعید رزه کناری

ومشهدی علی محمد ساروکلائی (علی آبادی) وکریلائی امیر
سوادکوهی وملا ابورحیم شهمیرزادی و حسینعلی پسر اسمعیل
ترك سنگسری که جمعا هفت نفر بودند بعلت اینکه اصل
مازندران و براه ورخنه محل و شهرها و دهات آشنائی کامل
داشتند از قلعه برای تهیه آذوقه و قند و چای خارج شدند
متأسفانه گرفتار دشمنان شده و موقعی که مهدیقلی میرزا
در واسکس شکست فاحشی خورده و فرارا بساری رفته و میخواست
تهیه قوانماید آنها را بساری برده تسلیم مشارالیه نمودند
واو هم آنها را تحویل ملاهای بیرحم سنگدل بخصوصی میرزا
محمد تقی ساروی مشهور بستون گرفتار داده همان قسمی که
در صفحات ۱۲۹ و ۱۵۴ ذکر شده در میدان جلوی کاروانسرای
وکیل بوضع ناهنجاری شهید نمودند (۱).

۲۳۲- میرزا اسلم نوری - ایشان از فنلای نور واز
شعرا و عرفای ارض ظهور بوده که شرح حال در هیچیک
از تواریخ امر ذکر نشده و با اشاره ای بشهادت در قلمسه
طبری شده باشد نیست. فقط نسخه بسیار قدیمی از اشعار
ایشان که ۱۴ واحد بیانی است بدست آمده که در پشت آن
چنین نوشته : هذه القصيدة الفريدة والمديحة الوحيدة
الفراء التي نالت من درر افکار افصح البلغا و غرر ابکار
(۱) تاریخ امیر ابوطالب

املح الشعرا جناب المستطاب زبدة الاحباب السابقون
وعمدة الاحباب المقربون آقامیرزا اسلم النوری الذی کان
فی سماء البیان شمسا لا تحامیرا و فی ارض الصرفان قطبا
کاملا نحیرا و قد کان ذلک الثناء القصون بحر ذخار عمیق
وفیه لئالی وجواهر ثمین دقیق الله اکبر هذا البحر قد ذخرا
و موج الريح موجا یقذف الدررا . آنحضرت از اهل نور
و ارض ظهورند و علو مقامات و سمو کمالات ایشان از بیانات
جامعه و کلمات تامات و اسعه بر مفسرین دانا و متوسمین بینا
مشهود است که الاناء الرشح باقیه اینعالیجناب یقدم
سعی واجتهاد در سبیل الهی جاهد بودند تا در وقوعه
طبرستان از ید ساقی عنایت خمر شهادت نوشیدند و قیام
حمرای سعادت را پوشیدند علیه بهاء الله الاقدس الابهی
اینک تصیده ایشان که چند فردی گلچین نموده است :

ای در همه سرها از سویدای توسودا

خود رسته ای از نکته لا آلت ا لا

تسبیح تو گویند همه عرش و خاکی

در ظل تو بپویند همه مؤمن و ترسا

غیر از تو نجویند ولی راه ندانند

چه خلق یهود و چه مجوس و چه نصاری

هر ذره که بشکافته آید تونمائی

ورنه نشدی خوانده محبت براشیا

از غفلت خود کور بصورت نگران است

وازنور تفرس نکرد روی تو بینا

از صورت آفاق تو را دیده پدیدار

در مضمی انفس نگردد بر توهویدا

اسم از تو پدیدار در ادوار و دراکوار

تا خلق نجویند بجز اسم تو منجا

اسم آنکه نیارد ز خودی هیچ زنده م

اسم آنکه ز موسوم بود حالی و گویا

اسم آنکه بود کنت و راعلت و مایه

اسم آنکه ز اَحَبِّت بود آیه کبری

احبیت بود مبالغ اسما شوارق

احبیت بود مشزن جلوات خفایا

احبیت کشد پرده ناز از رخ گُت

احبیت کند گنج نهان ظاهر و پیدار

احبیت بود رائف و یکرانش خلقست

جولان گهی از او زشری تابه شریا

احبیت بود دایه خور ضیفم افلاک

احبیت زه تیر کند پیکر جو را

احبیت حسین شاه همایون حجازی

آرد بحرا قش بنور است زیطحا

احبیت حصاری کشد از شور مخالف

در کرد علی باتب تن سوزش اعضا

احبیت کند طعمه کرمان تن ایوب

احبیت کشد اره بفرق ز کریا

احبیت برد یونس ز النون بدل حوت

احبیت کند غرقه بخون پیکریحیی

احبیت در آرد بنوا ناله ناقوس

احبیت بر آرد بسما طاق کلیسا

احبیت هم آواز کند تخته طاعت

احبیت بیاراید ز نار و چلیپا

احبیت دهد خویش بدریا چه ساوه

از غرترش اغرا زنبخشیده بسعز

احبیت فروزان کند آتشکده فارس

از رفعتش افراخته شد طارم کسری

احبیت فتوح آورد از روح مرق

احبیت رواج آورد از راج مصفا

احبیت بود سره کش چشم خلقت

احبیت بود غازه کش عارض دنیا

احببت وجود است و هیولا ست خلقت
 رابط بود آن معرفت خالق دانا
 احببت پدر مادر دهر است و خلقت
 مولود لکی اعرف معبود توانا
 احببت زیك جلوه كنت شده ظاهر
 هم خلق زیك جلوه احببت دیدار
 احببت تجلی بود گنیز مجلی
 مجلی است خلقت رخ زیباست تجلی
 احببت چه شاخ شجر و گنچه بیختر
 اوراق خلایق ثمر عرفان توینکنا
 از خلق تو را پرده گشائی شده مقصود
 و ز خلق تو را چهره گشائی است تمنا
 درقان نکند غرس شجر جز بی بر
 ورنه چه ثمر تا برد این رحمت بیجا
 از ریشه شمر خیزد و هم عکس درائی
 صاحب نظر از اسم کند درك مسمما
 ناظر ز شجر درك ثمر کرده نه اوراق
 رائی بصور دیده گشاید نه مریا

در دهر سنه یکجهت از واد فروریخت
 وز ریختنش جلوه تابیده چوبیضا
 يك جلوه حسین سرّ علی (۱) جلوه قدوس
 رخشان زد دیگر جلوه شده زهره زهرا (۲)
 يك جلوه وحید آمده و ز جلوه دیگر
 حجت (۳) شده تابنده ز نزهتگه اعلی
 از دهر يك از این پینج که اعمال گروهی
 سنجیده شده رب همه را داشته امضاء
 در پینج سنه از هم پینج محاسب
 اعمال خلایق شده مفروق و مجزی
 تا آنکه جزا یافته از پرتو رویت
 اندر خورهر زره عمل جمله اشیا
 ~~~~~  
 با وصل تو نتوان که سخن گفت ز جنت  
 با هجرتو نتوان شدن از او بیه گویا  
 زیرا که زیك جلوه ات آمد همه جنات  
 و زیك نظر قهرتو روزخ شده پیدا  
 ما را ثمر وصل تواز دهر و جهان به  
 و ز خلد برین يك نظر لطف تو احلی

(۱) ملا حسین که سید علی خوانده شده (۲) مقصود طاهره (۳) مقصود حجت

با روی تو مستغنیم از روضه رضوان

با موی تو مستنفرم از عنبر سارا

بانوش لبی می بچشم شربت کوثر

با مستی چشمت نکشم باده ز صهبای

با طره ات عار آیدم از سنبل سدره

با قد تو ننگ آیدم از قامت طوبیسی

تا از اثر لطاف تو رخشد رخ دانش

تا از شرر قهر تو سوزد دل نکری

انکس که در اقبال بسویت شده سالک

وانکس که در ادب بارز گویت شده پویا

در جنت وصل او متنعم تن و جانیش

در روز قهر این متألم ز سراپا

شاهها برت آورده ام اینک بشفاعت

این چاره واحد که در این صفحه شد

انشاء

افرادش بتعداد چه اسلم شده نورت

تا نور جز آیدم از روضه نورا

در بند کمند سر زلفت سر سرها

ور خطه سر خط خط گودر دلها

~~~~~

~~~~~

۲۳۳- گل بابای کرد- ایشان از طایفه کرد ساری بوده

که باتفاق حضرت قدوس بقلعه برآمد و در محاربات بطور کلی مشارکت داشته و موقتی که معاندین از هر طرف قلعه را محاصره

و بداخل آن گلوله توپ و خمپاره میانداختند گل بابا

در اثر اصابت گلوله توپ شهید گردید (۱)

### از اردستان

۲۳۴- ملا علی اکبر اردستانی (بقية السیف) اصلا اهل

زواره ولی بآردستانی معروفند، ایشانرا هیچیک از تواریخ

امروز اصحاب قلعه با بررسی نوشته ولی چون مرحوم حاج

میرزا حیدر علی اصفهانی که از مبلغین نامی و از رجال معروف

این امر است در صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱ بهجت الصدور ایشانرا

بقية السیف قلعه با بررسی نوشته است و مانیز ناگزیریم در

ردیف اصحاب قلعه مذکور آریم و شرحی که ایشان مرقوم

داشته اند عینا نقل مینمائیم :

(..... از یزد حرکت نمودیم و در اردستان دوشب ماندیم

و حضرت فتح اعظم و حضرت آقا میرزا رفیعا و حضرت آقا میرزا

حیدر علی و حضرت آقا ملا علی اکبر زواره ای و احباب روحی فدای<sup>شم</sup>

را زیارت نمودیم . حضرت ملا علی اکبر از تلامیذ حضرت

اسم الله الا صدق ملا محمد صادق مقدس بودند و در شیراز حضرت اصدق امام جماعت بوده اند و در منبر بطلوع و ظهور حضرت اعلی بشارت میدادند جناب مقدس و ایشان را حاکم شیراز حسینخان میگیرد و چوب میزند و مهار میکنند (۱) و در بازار و محله های شیراز در معیت حضرت قدوس میگردانند و آخراً میکنند و پیاده بدون زاد و راهل بکرمان میروند و از کرمان بعد از خدمات و اذیات لانهایه به یزد میروند و از یزد کذک بعد از خدمات و مشقات بدایس و تون و بشرویه و بلد خراسان و دمه جا زیر شمشیر و زنجیر و اسیری بودند و بشارت ظهور را علانیه باینه و برهان میداده اند تا در مشهد مقدس در ظل رایت مرتفعه حضرت باب الباب که در احادیث و اخبار بسیار است رایت اسود که از خراسان و مشرق بلند میشود رایت قائم است بشتابید بسویش و لو بسینه روی برف باشد و در غسل آن علم مبین بیدشت میروند (۲) و از بدشت بمازندران و بعد از شهادت ۳۱۳ نفر در تبرستان چنانچه در حدیث مذکور است جناب مقدس را میفروشند و جناب ملاعلی اکبر و جناب آقا میرزا حیدر علی در قربانگاه باشد امید میشوند و لوسی بخواست خدا رعتی داشته اند و شب از قربانگاه خود را بیرون انداخته و بزحمات زیاد بعد از دوسه ماه باردستان میسرانند (۳)

(۱) حاج میرزا اجانی (۲) علمهان سیاه بیدشت نرفته اند (مؤلف)  
(۳) بهجت الصدور



اردستان که نصف ریش او را  
تراشیده و بارونه سوار خورش  
کرده و در کوهها گردانند

ملاعلی اکبر اردستان

۲۳۵ - میرزا حیدر علی اردستانی (بقیة السیف) - آمیرزا

حیدر علی فرزند میرزا محمد تقی از سادات اردستان و صاحب ملک و عقار و شغلش زراعت و فلاحت بوده است و توسط جناب باب‌الباب در اصفهان بشرف ایمان فائز گردیده و سبب هدایت جمعی در اردستان شد. همینکه حضرت نقطه اولی باصفهان خانه امام جمعه تشریف آوردند گزارا حضور مبارک مشرف گردیده استفاده معنوی برد و چند سالی در اردستان بود تا چون امر علیکم بارض الخاء صادر شد باتفاق شش نفر اردستانی که جمعا هفت نفر بودند بسمت مشهد جهت پیوستن با اصحاب خراسان رهسپار و سپس بین راه بجناب باب‌الباب و اصحاب او پیوسته عازم مازندران و از آنجا ببقعه شیخ طبرسی وارد گردید و در محاربات دفاعیه اصحاب مشارکت جسته تا بالاخره پس از ختم کار قلمه در مذبحه عمومی سرمائده ( در قریه دزوا ) زخمی خورده بیهوش شد (۱) و همینکه سربازی آمد سرایشان را جدا سازد آثار سیادت او را که دید ویرا رها کرده رفت و چون اردو کوچ کرده برفتند شبانه از بین کشتگان بلند شده خود را کشان کشان بقریه ای رساند و زنی براو ترحم کرده ویرا بمنزل خود برد و زخمش را مرهم گذاشت و پس از چند روز که صحت یافت



از آن قریه حرکت و بهر وسیله ای بود بوطن رسید و گویند مادرش که خواهر میرزا محمد سمید فداء شاعر شهیر و از اماه مومنه بود (۱) بخیال آنکه او از جنگ گریخته بخانه راه نمیدارد و در مینکه اطمینان حاصل و بر اثبات گشت کمال تملطف رانست بایشان مبذول داشت . خلاصه ایشان در اردستان بود که شهادت عظمی واقع و حضرت نقطه اولی در تبریز تیرباران کردند و در طهران حضرت بهاء الله نیز بشرف ایمان فائز و خدمات شایسته ای بنمود و بحمرن متجاوز از صد سال گذراند و عاقبت الامر در سنه ۱۳۱۶ هـ ق . در اردستان از این عالم درگذشت (۲) .

۲۳۶- میرزا محمد (برادر آ میرزا حیدر علی) فرزند میر محمد تقی - ایشان نیز در مدیت سایر اردستانی ها بسمت خراسان رهسپار و بین راه با صاحب جناب باب البواب پیوسته عازم مازندران و سپس ببلخه طبرسی ورود و در محاربات دفاعیه مشارکت و اینقسم که معلوم است در مذبحه عمومی سرمائده شهید گردیده است (۳) .

۲۳۷- میرزا علی محمد اردستانی

۲۳۸- میرزا محمد اردستانی - این دو برادران میرزا عبد الواسع اردستانی بوده که هر سه نفر در مدیت آمیرزا عبد الواسع اردستانی بوده که هر سه نفر در مدیت آمیرزا (۱) کواکب الدریه مینویسد اسمش زینت بیگم بوده (۲) کواکب الدریه - ظهور الحق (۳) نبیل

حیدر علی بموجب امر علیکم بارض الخاء بسمت مشهد رهسپار و بین راه در ظل رأیت سود در رکاب باب البواب بمازندران و از آنجا مینکه بسمت بقعه شیخ طبرسی میرفتند چون از جمع اصحاب عقب مانده بودند در جنگ اسیر شخصی از طایفه نظرخان گشتند و چون آنها سید و میرزا محمد طفل و میرزا علی محمد روضه خوان بود در مجلس در خانه آنشخصی روضه خواند خداوند او را مثل برادر بدانها مهربان و آنها را محافظت نمود و بعد از چند یوم آنها را تسلیم نظرخان و او آنها را ببقعه طبرسی خدمت جناب باب البواب فرستاد (۱) خلاصه میرزا علی محمد در محاربات دفاعیه شرکت کرده و در دوفتر عاقبت شهید شدند و تصور می رود مشهدشان در قریه دزوار مذبحه عمومی بوده است (۲) این دو نفر فرزند حاج عبد الوهاب بوده اند .

۲۳۹- میرزا عبد الواسع اردستانی - ایشان فرزند حاج عبد الوهاب اردستانی و بوسیله آمیرزا حیدر علی بشرف ایمان فائز و باتفاق سایر اردستانیها بسمت خراسان رهسپار و بین راه با صاحب باب البواب پیوسته عازم مازندران و سپس ببقعه طبرسی ورود و در محاربات دفاعیه مشارکت جست و شهید گردید شهادتش با آمیرزا محمد (برادر آ میرزا حیدر علی)

(۱) میرزا الطغملی (۲) نبیل

در يك نقطه واقع بوده است .

۲۴۰ - میرزا مهدی ( پسر حاج محمد ابراهیم اردستانی )

ایشان توسط آ میرزا حیدر علی بشف ایمان فائز و بموجب امر علیکم بارش الخاء در محیت سایرین بخراسان و از بین راه در طل رأیت سود قرار گرفته و در رکاب باب البباب بمازندران و سپس ببقعه شیخ طبرسی وارد و در جنگهای عبدالله خان هزارجریبی و واسکس و جنگهان کوچک جزئی مشارکت نموده عاقبت در لیله ۶ ربیع الاول در جنگ عباسقلیخان لاریجانی شهید و جنازه اش را بقلعه آوردند ( ۱ ) .

۲۴۱ - میرزا احمد ( پسر میرزا محسن اردستانی ) - ایشان

نیز توسط آ میرزا حیدر علی بشف ایمان فائز و بموجب امر علیکم بارش الخاء در محیت سایرین بخراسان و در بین راه با صاحب سود ملحق و بمازندران رهسپار گردید و پس از غائله بارفروش و شب خسروی ببقعه شیخ طبرسی وارد و در جنگهای عبدالله خان هزارجریبی و واسکس و جنگهای جزئی دفاعیه مشارکت داشته عاقبت در لیله ۶ ربیع الاول در جنگ عباسقلیخان لاریجانی در رکاب جناب باب البباب شهید و جنازه اش را فرد عصری بقلعه آوردند ( ۲ )

( ۱ ) میرزا الطغلی ( ۲ ) میرزا الطغلی

۲۴۲ - میرزا محمد علی خیاط ( فرزند میرزا سعید ) -

ایشان پسردانی آ میرزا حیدر علی بوده اند و ایمانش نیز وسیله ایشان شده و اینقسم که معلوم است در محیت سایرین بسمت خراسان رهسپار بین راه با صاحب رایست سود ملحق و بمازندران و ببقعه شیخ طبرسی برآمد و در محاربات دفاعی شرکت جسته تاشهید گردید ( ۱ ) .

۲۴۳ - آ محمد حسین ( پسر حاج محمد صادق اردستانی )

ایشان در اصفهان بواسطه جناب باب البباب فائز بایمان گردید و در اثر شوق و علاقه وافر که بزیارت حضرت نقطه اولی داشت بشیراز شتافته هیگل مبارک را زیارت و آنسی از وجود مبارکش منفک نمیشد و همینکه آنحضرت از شیراز قصد مهاجرت باصفهان را باتفاق حاجی سید کاظم داشتند ( در اواخر رمضان ۱۲۶۲ و آخر فصل تابستان ) چهل تومان به آ محمد حسین مرحمت فرموده که سه رأس اسب ابتیاع نماید او اسبها را خریده و حاضر نمود لذا آ محمد حسین نیز در رکاب مبارک بود و در طی طریق بنده وارگم بخد مت بست ( ۲ ) حاجی میرزا جانی مینویسد ( موقعیکه حضرت رب اعلی در ماگو تشریف داشتند آ محمد حسین مذکور که پیره مرد ریش سفیدی بود و از شدت ضعف منحنی بود خد متش رسیدم و دیدم پای

( ۲ ) بدیع بیانی

( ۱ ) حاج نصیر

پیاده بما کومیرود و از منتهای شوق و عشقی که داشت با وجود شکستگی قامت و پیری ابداء آثار تألم و افسردگی در جبین ایشان مشاهده نکردم جز آنکه نهایت وجد و سرور را داشتند در مقام صحبت از ایشان وقایع سفر اصفهان را پرسیدم مذکور داشت که در بین راه بصلی رسیدیم که دزد گاه میگفتند و بما جمعیت زیادی نبود و کسی از آن راه جرئت عبور نداشت همینکه ما بدان مکان رسیدیم جمعی از دزدان را دیدیم که در کمر کوه منتظرند و من بسیار متوحش و خائف شدم و یقین کردم که ما را برهنه و ازیت خواهند کرد از قضا همان حین وقت طلوع ظهر بود آنحضرت پیاده شدند و مشغول بنماز گردیدند و بسیار نماز را هم طول دادند و من از شدت واهمه خود را فراموش کرده بودم بشدت تیگه مچ پیچ خود را که بجهت تجدید وضو گشوده و در جیب خود گذاشته بودم فراموش کردم که ثانیاً به بندم و بعد از آنکه آنحضرت سوار شدند و از دزدان زیاد دور شدیم روی مبارک خود را بطرف بنده گردانیدند و فرمودند چرا مچ پیچ نه بسته ای عرض کردم گم کرده ام . فرمودند گم نکرده ای از شدت وحشت در جیب خود گذاشته ای و اینهمه واهمه ای که داشتی دیدی دزدها برهنه ات نکردند و كذلك شب دیگر که بسیار تاریک بود در عرض راه مرا خواب ربود زمانیکه بیدار شدم آنحضرت را نیافتم قدر وافر ای سب

را تا ختم هر چه پیش رفتم اثری ندیدم مراجعت نمودم بعد از طی قلیل مسافتی جناب آقا سید کاظم و مکاری را دیدم که ایشان را نیز خواب ربوده است بیدارشان کردم و احوال آنحضرت را پرسیدم ایشانهم بی خبر بودند بسیار متحیر و پریشان شدم در حین حیرانی آوازه آن حضرت را از مقابل شنیدم که فرمودند آقا محمد حسین چرا سرگردان هستی بیایید چون نگاه کردم دیدم بر روی اسب قامت آنحضرت چون الف توحید (۱) مستقر است حالت اضطراب و انقلابی رخ داد و جناب آقا سید کاظم از مشاهده آن حالت صحیحه زده مد هوش گشت و آن شخص مکاری مطلقاً غلغله نشد و آنحضرت پیاده شدند و فرمودند چای طبع کن و سر آقا سید کاظم را بدامن گرفتند و چای باو مرحمت فرمودند تا آنکه قدری بهتر شد ولیکن دیگر بحالت اول برنگشت و همچنان مجذوب بود تا اصفهان از اثر همان جذبه جمال جان را بحضرت ذوالجلال تسلیم نمود و آنحضرت بسر جنازه اش حاضر شده و منفرداً بر او نماز خواندند ) -

حاج معین السلطنه تبریزی مینویسد حضرت اعلی ارواح العالَمین فداه نامه ای که بمنوچهر خان محتمد الدوله نوشتند توسط آقا محمد حسین اردستانی فرستادند ولی نبیل توسط حاجی

سید کاظم زنجانی نوشته است .

خلاصه با آن حالت پیری بما گوشتافته و خود را بسجن رسانده و مشرف گشت و سپس باصفهان عودت نمود و همینکه امیر (علیکم بارض الخاء) از قم مطهر صادر شد در معیت آمیرزا حیدر علی اردستانی بسمت مشهد شتافتند و سپس در موکب باب الباب بماندران رفته و ببقعه شیخ طبرسی برآمده و در جنگهای دفاعیه شرکت جست و بالاخره در یکی از جنگهای مزبور تیر خورده افتاده بود که دشمنان او را یار و بردند و مهد یقلی میرزا هر قدر او را استنطاق کرده و سعی نمود که از احوالات اصحاب قلعه و تعداد آنها و محللهائیکه کمک باصحاب میشود بداند اطلاعی از او بدست نیامد آخر الامر گفت ترامیکشم جواب داد زهی شرف و سعادت لـذا او را بدست میرغضبها داد تا شهیدش سازند از او دلبرز شهادتسش را پرسیدند جواب داد بهر نوع که سخت تر است لذا یکی از سفاکان لوله تفنگ را بچشم راستش گذارده آتش داد و گلوله سرش را متلاشی نموده مغزش پیاشید و شهید گردید (۱) .

۲۴۴ - میرزا محمد (پسر میر محمد تقی اردستانی) - ایشان نیز ایمانش توسط آمیرزا حیدر <sup>علی</sup> بوده و بموجب امر علیکم

(۱) تاریخ بدیع بیانی - ظهور الحق

بارض الخاء بخراسان شتافته و بین راه باصحاب ملحق گشته و بسمت مازندران رهسپار گردید در واقعه قلعه شیخ طبرسی و مدافعات آن مشارکت جسته تا عاقبت در مذبحه عومسی شهید گردید .

### از آذربایجان

۲۴۵ - ملا جلیل ارومیه ای (حرف حی) - ایشان یکی از فضلا و دانشمندان آذربایجان و از لحاظ عقیده شیخی و از تلامذ بسیار محرم جناب سید کاظم رشتی بود . عالمی بتمام معنی و واعظی بی نظیر بوده است و نزد مرحوم سید احترام بسزائی داشت . پس از فوت آن مرحوم همینکه ندائی شنید بشیراز شتافته و حضرت باب را زیارت کرد و جمیع علائم را چون در وجود مبارکش منطبق دید لذا بشرف ایمان فائز و جزو محروف حی محسوب گردید و حسب الامر مأمور به تبلیغ شده با آذربایجان شتافت و سپس بقزوین آمده سکونت اختیار کرد و نفوسی از اهالی قزوین را بشریحه الهیه هدایت نمود ظهور الحق از قول ملا جعفر قزوینی چنین نوشته ( که ملا جلیل اردوبادی بعد از بردن حضرت رب اعلی بما کو بقزوین تشریف آوردند و در خانه حاجی ملا ابوتراب واعظ منزل کردند

چون این خبر را حقیر شنیدم هم خودم بخد متشان رسیدم و هم جمعی را از اغیار خبر کردم که بخد متشان رسیدند و بکرات خد متشان رسیده سئوالات کردم در جواب مضایقه داشتند یعنی باهل مجلس اطینان نداشتند ایشانرا بخانه خود برده و شبی چند بخد متگزاری مشغول بودم .  
الحق عند الله و عند اولی الامر جلیل القدر بودند که در حقیقت رب اعلی روح ماسواه فداه فرموده اند ما صفر جسـمک و کبر سولک و مدتی در قزوین ماندند و تأهل اختیار نمودند یعنی آقا هادی پسر حاج الله وردی و حاجی اسد الله علیهما بهاء الله زنی از خویشان خود باو دادند و متحمل مخارج شدند و اصحاب نیز معاونت میکردند .

حاج محمد بن السلطان نوشته است سبب اینکه اغلب ناس قتل حاج ملا تقی را بر بابیه منسوب داشته اند این بوده که قبل از وقوع قتل ملا جلیل ارومیه ای بقزوین ورود کرد بحدایت مألوفه بر تبلیغ قیام و اغلب انظار مردم متوجه وی گشت و حاجی ملا محمد تقی چون از قضیه آگاهی یافت فرستاد ایشان را جبراً بمنزل خویش برده بدون گفتگو و پرسش شروع بفحاشی نمود و باینهم قانع نشده چوب و فلک خواسته ملا جلیل را بچوب بست و طایفه فرهادی چون خبر شده مخصوصاً حاجی الله و پیردی و برادرش حاجی اسد الله با جمعی دیگر بخانه حاج ملا تقی ریخته باوی از درخشونت بیرون شدند و کلمات درشت گفتند و ملا جلیل را از آنجا برداشته و بخانه خویش آورده بپرستاری وی اشتغال ورزیدند ..... و چون بابیه ارادت کاملی بملا جلیل داشته اند و

در حکایت حاجی ملا تقی برغانی فرار بمازندران نمود و بدرجه شهادت رسید ) .

خلاصه جناب ملا جلیل موقمی که اصحاب در کاروانسرای سبزه میدان توقف داشتند با ملا صادق رشتی و ملا احمد ابدال مراغه ای و آقا محمد مهدی قزوینی و آقا میرزا محمد علی قزوینی خدمت جناب باب الیاب رسیده و با اصحاب طحسق گشتند (۱) و در روز عید قربان که حضرت قدوس امر فرمودند باید اصحاب نماز گزارند و همگی رو بقبله ایستاده اقامه نمودند ملا جلیل قبله خود را حضرت قدوس قرار داد و بسمت بقعه نماز گزارد (۲) همچنین در جنگ واسکس همینکه اصحاب درب زندان شاهزاده مهدیقلی میرزا را شکستند ملا جلیل بخیال اینکه محبوسین از معاندین هستند فرمودند بزنید که یکی از اصحاب زخمی بملا یوسف اردبیلی زد و او را مجسرو ساخت . ملا جلیل در تمام مزارک و میادین جنگهای دفاعیه قلعه مانند کوه برجیان خود محکم و مستقیم و با اینکه جسمش ضعیف ولی بینهایت رشید و شجاع بوده است در شبی که قرار بود جناب باب الیاب بجنگ عباسقلی خان بروند و اصحاب را اورا یکی از علمای بیان میدانستند از این راه در انتظار میرد آن حاج ملا تقی برغانی در میان اتهام قتل وی واقع شدند این بود که ملا جلیل برای اینکه گرفتار نشود بمازندران شتافت .  
(۱) میرزا طحسقی (۲) میمیه

موعظه و نصیحت و آماده برای فدا و شهادت مینمودند  
ملا جلیل در کمال سرور و فرح اصحاب را بوسیده و وعده جنان  
و دیدار لقای محبوب میداد بالاخره همینکه نصفه شب شد  
در رکاب باب‌الباب بمیدان شتافته داد مردانگی بسداد  
تا بالاخره شهید گردید (۱)

روز ۹ ربیع الاول پس از کوچ کردن اردو همینکه اصحاب  
برای آوردن نعش شهید<sup>۱</sup> بمیدان حرب رفته بودند مشاهده  
کردند که اعداء<sup>۲</sup> رأس جناب ملا جلیل را بریده و جسدش را نیز  
آتش زده اند لذا آنجسم مطهر را بقلعه آورده با سایه  
شهدا مدفون ساختند (۲) جناب ملا جلیل از جمله احرف  
حی بوده اند که در ظل حضرت قدوس شهید شده است .

۲۴۶ - ملا یوسف علی اردبیلی (حرف حی) - ایشان از  
جمله علماء و واعظی نظیر و خدایب بی بدیل و یکی از بهترین  
و مبرزترین شاگردان مرحوم شیخ احمد احسائی و حاجی سید  
کاظم رشتی و بطور کلی محرم اسرار نورین نیرین بوده است  
بخاور کلی ملا یوسف در اغلب مجامع اظهار عید داشت که شیخ و  
سید و نفر مبشر قائم موعودند و بطوری در اظهارات خود مصرّ  
بود که بعضی از شاگردان سید رشتی نزدش شکایت بردند  
وسید ایشان را نصیحت و سفارش نمود که این اسرار را نزد هر کس

(۱) میرزا الطیفعلی (۲) میرزا الطیفعلی

اظهارندارد مخصوصا با دست باو فهماند که زکرایه  
اسرار سبب قتل او خواهد شد . بعد از وفات سید ملا  
یوسف مدت چهل روز در مسجد کوفه معتکف شده و بسروزه  
و نماز و مناجات اشتغال ورزید و سپس در نهایت بی صبری  
منتظر ظهور موعود گشت تا اینکه بشیراز رفته بشرف لقا فائز  
و تمذیق امر نموده و جزو حروف حی محسوب گردید و بر حسب  
امر مبارک مأمور تبلیغ شده به یزد رفت و بی محابا در مسجد  
مصلی بالای منبر علنا بتبلیغ و تبشیر امر مشغول گشت . مردم  
دیاهو نموده و قصد قتلش را داشتند . آقا سید حسین امیر  
جماعت مسجد مزبور که نسبتی با میرزا احمد از غندی داشت  
و مردی سلیم النفس و باتقوی بود او را از چنگ مردم قشری  
متمصب یزد نجات داده بیرون برد لذا ملا یوسف بکرمان  
رفت و علنا بنای تبلیغ و هدایت نفوس را گذاشت . حاجی  
محمد کریمخان کرمانی ( رئیس شیخی ها ) بمقاومت او برخاسته  
مانع شد که در آن شهر زیست کند و مردم را بر علیه او بشورانید  
ولی حاج سعید جواد کربلائی که بینهایت در کرمان متقیفند  
القول بودند ملا یوسف را مساعدت نمود و سمت خراسان  
روانه اش کرد ملا یوسف از خراسان بسمت آذربایجان توجه  
بدوا بقزوین ورود از آنجا بمیلان سفر نمود (۱) .

(۱) ظهور الحق - نبیل

آمیرزاحیدر علی اسکوئی در یادداشت‌های خود نوشته است :  
 ( جناب ملا یوسف اردبیلی سبب تبلیغ اهالی میلان گردید  
 ابتدا آمده در مسجد میلان موعظه نمود ولی کشف مطلب  
 ننموده و رفت فقط مادّه مردم را مستعد نمود بعد از شش ماه  
 دوباره آمده کشف مطالب نمود که اکثر اهل میلان بمقام تصدیق  
 آمدند بعد ملاحظه امواج امتحانات را نمود اکثری عقوبت  
 کشیدند ) .

حاج معین السلطنه تبریزی نوشت که در ایام حبس و توقف  
 حضرت نقطه اولی در آذربایجان ملا یوسف اردبیلی روزی  
 بمنزل ملا محمد مقانی وارد و ملا محمد باکسانی که در مجلس  
 حضور داشتند درباره آنحضرت سخن گفته و این جمله را  
 تکرار کرد که نه تنها من بلکه شاگردانم میتوانم مانند آیات  
 سید باب بنویسند در آن حین ملا یوسف قلم و قلمدان بیرون  
 آورده نزد ملا محمد بر زمین گذاشت و گفت حالت حاضره مجلس  
 را بدون تفکر و سکون قلم بلحاظ آیات بنویس ملا محمد سکوت  
 کرد ملا یوسف گفت اگر عربی دشوار است فارسی بنویس ملا  
 محمد همچنان ساکت بود . ملا یوسف گفت از شاگردان خود  
 هر که را مقتدر میدانی اجازه ده ملا محمد ساکت و حیران ماند  
 ملا یوسف آیه ( فیهت الذی کفر ) را از قرآن مجید بخواند  
 و از مجلس بیرون رفت .

مرحوم سمندر در تاریخ خود نوشته است که جناب ملا  
 یوسف پرورد قزوین بخانه احباب ورود مینمود و گاهی که  
 بمنزل ما میآمد من طفل بودم و مرا روی زانوی خود نشانده  
 اصول مراتب توحید میپرسید چون جواب میگفتم مسرور  
 میشد و نوازش فرموده چای بمن عیداد خلاصه چون اهل  
 میلان عموماً شیخی بودند توسط ملا یوسف اردبیلی مؤمن  
 باین امر گشتند . ایشان باعث هدایت خیلی از نفوس مهمه  
 آذربایجان شده من جمله سلیمانخان تبریزی پسریحی خان  
 را در ربلا هدایت و او باین امر مؤمن گردید (۱) همینکه  
 دستور علیکم بارش الخاء را ملا یوسف بشنید از آذربایجان به  
 خراسان حرکت ولی موقعی بمشهد ورود نمود که واقعه  
 خراسان خاتمه یافته و ملاحسین با سایر اصحاب بمازندران  
 توجه نموده بودند و بدید شنید که حضرت قدوس و جناب  
 باب الباب در مازندران اجتماع نموده اند لذا منم حرکت  
 بمازندران شد . در میامی با ملا ابو محمد میامی که در واقعه  
 خسرو راه را گم کرده بطهران آمده و از آنجا بمیامی مراجعت  
 نموده بود همسفر گشته بمازندران برآمد و در یکی از دهات  
 علی آباد در منزل شخصی منزل کردند و این موقعی بود که  
 مهدیقلی میرزا باقشونی از طهران حرکت و از سوادکوه

گذشته وارد واسکس گردید . ملایوسف پس از چند روز صاحب خانه را محرم خود دانسته راز درون را ابراز و راه قلعه را استفسار نمود . صاحب خانه نیز بعنوان راهنمایی بقلعه آنها را بواسکس برده و تحویل مهدیقلی میرزا داد و گفت که اینها بابی و قصد رفتن بقلعه را داشته اند که من خدمت شما آورده ام . مهدیقلی میرزا چون بابی بودن آنها را اطمینان یافت و از قصد آنها مطلع گردید زیر زنجیر و کتد محبوسشان داشت و آن شخص هم خورجین اثاث و اموال آنها را ضبط نمود (۱) ولی در شبی که اصحاب بواسکس حمله نمودند و اردو شکست خورده و مهدیقلی میرزا فرار نمود اصحاب درب زندان را باز کرده در تاریکی شب شمشیر باین طرف و آنطرف میزدند صدای هیاهو و فریاد از زندان بلند شد که پیرا مارا زخمی و مجروح میسازید اصحاب صدای کردند که شماها کی هستید یکی گفت ما بابی نیستیم و دیگری گفت من آخوند ملایوسف هستم . اصحاب او را شناخته گند و زنجیر او را باز کرده بیرون آوردند معلوم شد که ایشان در تاریکی شب از شمشیر اصحاب مجروح شده اند لذا زخم او را پسته و سمت قلعه روانش اش داشتند (۲) .

ملا یوسف مرد بسیار متهور و بی باک و شجاعی بود و در جنگهای

(۱) میرزا علی - میمه (۲) میرا بوطالب - میرزا علی - میمه - نبیل - ظهیر الحق

قلعه ( بعد از جنگ واسکس ) بطور کلی شرکت نموده رشادت فوق العاده از خود بروز داده است .  
 امیرا بوطالب شه میرزای مینویسد ( روز چهارم جمادی الثانی حضرت قدوس از جمله کسانی راه نبرد شاهزاده مهدیقلی میرزا برای گفتگو فرستاد ملا یوسف اردبیلی بوده شاهزاده نسبت باو خیلی احترام نمود و قرآن را مهر کرده بدو داد و قسمها خورد که از قلعه بیرون بیایید و هیچ آسیبی بشما نخواهد رسید بهمین مناسبت حضرت قدوس دستور فرمودند روز چهارشنبه ۱۶ جمادی الثانی ۱۲۶۵ ب از قلعه خارج شوند و اصحاب عصر همان روز حرکت و قلعه را تخلیه کردند روز پنجشنبه ۱۷ جمادی الثانی که صبحی فراشباشی بخدمت حضرت قدوس آمده ایشانرا بارد و دعوت نمود سران اصحاب من جمله ملا یوسف اردبیلی هم در مصیبت مبارك بارد و رفت و همینکه بارد و رسیدند در چادر فراشباشی توقف و شاهزاده دستور داد همه را دستگیر و به برجی برده محبوس داشتند و سپس امر کرد که ملا یوسف را ببرند بمیدان دزوا و از قول حضرت قدوس باصحاب بگوید که اسلحه و پیراق خود را ریخته و بارد و بیایند تا خرجی داده و وسیله حرکت آنها را با و طمان خودشان فراهم سازد . بعضی از مورخین نوشته اند که مأمورین بین راه از ملا یوسف پرسیدند چه خواهی



گفت جواب داد خواهم گفت که اگر کسی از قول حضرت قدوس بشما هر چه گفت باور نکنید و اسلحه خود را تحویل ندهید لهذا خاج سنگر او را گلوله زده شهید نمودند ولی بعضی ها نوشته اند که او بین اصحاب آمده و گفت حضرات من اوضاع را طور دیگر می بینم هر که میل دارد اسلحه خود را بدهد بدهد و هر که میل ندارد ندهد لذا او را جمع<sup>ت</sup> داده نزدیکی سنگر اردو شهیدش نمودند (۱).

این بود سرگذشت ملا یوسف اردبیلی . ملا یوسف از جمله حروف حی بودند که در ظل حضرت قدوس بشهادت رسیده اند .

۲۴۷- ملا احمد ابدال مراغه ای ( حرف حی ) - مسکن شهر مراغه و بسیار فاضل و دانشمند و یکی از شاگردان مشهور آسید کاظم رشتی بوده و ظهور الحق درباره اش چنین نوشته ( در مراغه قبل از طلوع فجر ظهور عالم تحریر و مدرس و واعظ شهیر متنور الضمیر حاجی ملا علی اکبر حوزه علمیه فراهم کرده بساعت درس و وعظ گسترده داشت و اهالی را بقرب ظهور حجت عصر دلالت نموده بشارت میداد و جمعی از فقها و واعظین در پرتو تربیتش سر بر کشیدند و عامه مردم آن حدود بانتظار ظهور موعود روز می شمردند و هنگامیکه ندای این امر

(۱) میمیه - میرابوطالب

بشنیدند پی تجسس و تحقیق گرفته جمعی کشیدند فائز بمرغان و ایمان شدند و بعد از چهار تزییقات و بیات گشتند از آن جمله ملا محمد ابدال اعتقاد و ارادت کامله با استاد داشت و پس از فوت وی بصراق عرب شتافته استفاضه از انوار و آثار حاجی سید کاظم رشتی نمود از اصحاب و ارسته اش بشمار آمد و در جوارش بگریلا بماند تا هنگامیکه آن سید جلیل وفات کرد وصیت حضرت باب اعظم بشنید و از شدت انتظار وقوت یقین بلا تأمل با همان نعلین و عصا که برپا و دست داشت

بشیرازد وید و بزبانت منظور و مقصودش رسید و بشرف ایمان بدست نائل شده از حروف حی محسوب گردید و از آن پس پیوسته برای نشر این امر در مسافرت بود و چند بار خود را بمحضران بزرگوار رسانده مأمور ابلاغ امر و واسطه ایصال توقیعات و آثار بعلماء گشت (۱) و توقیعات کثیره بمنوان وی از تلم اعلی صدور یافت

(۱) حضرت رب اعلی از سیاه دهن توقیعی بشاه و وزیر مرقوم داشتند ولی جوابی نرسید و چند نامه دیگر مرقوم و توسط ملا احمد ابدال مراغه ای برای چهار نفر از علماء قزوین بشرح ذیل ارسال داشتند : ۱- ملا عبد الوهاب قزوینی که در نغرازی پسر هایش از حروف حی بودند ( میرزا محمد علی - میرزا هادی ) ولی خودش ملاحظه کرد جواب نداد ۲- حاجی ملا صالح برغانی که دوتن از صحبای ایش از مؤمنین معظم اولیه این ظهور ( حضرت طاهره ثرة العین که فخر رجال و سر حلقه حروف حی و خواهرش مرضیه خانم هم از مؤمنات بواسطه ایشان بود ) پدر باین علت ترسیده جوابی نداد

از آنجمله توقیمی است که در ایام سجن ماکود رجواب عریضه  
سئوالیه اش در باب آیه مودت فی القربی از قرآن مجید صدور  
یافت..... ) و از شدت ایمان و اخلاصی که ملا احمد داشت  
همه جا اطاعت امر و رضای آنحضرت را نموده در کل مواقع  
خطب حاضر بود و در موقع صدور حکم علیکم بار من الخاء بسه  
خراسان شتافت و در واقعه بدشت نیز حضور داشت (۱) و بین  
راه خراسان در ظل ریات سود قرار گرفته بماندگان برفت  
و در شب خسروی در جنگل با ملا ابو محمد میامنی جلو افتاده  
راه را گم کردند و از جنگل خارج شده از راه لاریجان بطهران  
رفتند ملا ابو محمد میامنی رفته ولی ملا احمد بعد از چندی  
با ملا حسن بدستانی رفیق راه شده مجدداً بقلعه برآمدند (۲)  
و چون هنگامه قلعه طبرسی بپاگشت از اصحاب بقلعه شد  
و در محاربات دفاعیه بسیار کوشید تا شربت شهادت را نوشید  
ایشان از جمله محروف حی هستند که در ظل حضرت قدوس  
بشهادت رسیده اند و از او نسلی معلوم نگردیده

۳- حاجی سید تقی قزوینی ۴- حاجی ملا تقی برغانی (عمو  
و پدر شوهر قره الحین) که از زیارت توقیع برآشفته و نامه را  
پاره نمود و در شت گفتن آغاز کرد.

(۱) نبیل

(۲) میرزا الطافعلی

۲۴۸- آ محمد جعفر تبریزی - از شن حالش اطلاع می  
در دست نیست فقط هه مینقدر معلوم است که باتفاق ملا  
عبد الکریم قزوینی (میرزا احمد کاتب) بشیرگاه آمده بودند  
و چون نمیتوانستند بقلعه بیایند مدتی را در شیرگاه توقف  
نموده که شاید راهی فراهم گردد و ضمناً خبر بقلعه رسیده  
بود که دو نفر از مؤمنین در شیرگاه متوقف و مقدورشان نیست  
بقلعه وارد شوند جناب باب الباب از نظر خان خواستند که  
چند نفر باتفاق میرزا محمد باقر هراتی (قائمی) بشیرگاه  
اعزام تا این دو نفر را بقلعه بیاورند لذا میرزا محمد باقر  
با آدمهای نظر خان بشیرگاه رفته و ملا عبد الکریم و آ محمد  
جعفر تبریزی را بقلعه آوردند که شرحش در صفحه ۱۸۲ مذکور  
شده این دو نفر چند روزی در قلعه مانده و ملا عبد الکریم  
را جناب باب الباب روانه ساری که پس از ملاقات حضرت قدوس  
بچهاربغ رفته حضور حضرت زکرمشرف گردد ولی آ محمد  
جعفر در قلعه بماند و در محاربات شرکت کرده تا عاقبت  
شهید گشت (۱)

۲۴۹- ملا مهدی خوئی (برادر ملا محمود حرف حی) - از  
جمله معارف و علمای بابیه ملا مهدی خوئی بوده است.

ایشان شخص دانشمند و از تلامذ خلیلی نزدیک و مقرب

(۱) میرزا الطافعلی

مرحوم سید کاظم رشتی بوده و چون سید اغلب راجع بظهور و قرب آن صحبت میداشت ملامهدی را چنان گمان بود که شخص موعود خود سید کاظم رشتی است و همیشه علائم ظهور را با ایشان تطبیق مینمود سید پس از اینکه فهمید ملامهدی را چنین گمان بقدری عصبانی و خشمگین گردید که خواست ملامهدی را از جرگه شاگردان خود خارج سازد ملامهدی بی اندازه خجل و شرمزده گردید و از استیاد بزرگوار خود تقاضای عفو و بخشش نمود (۱) .

پس از قوت آسید کاظم ملامهدی بشیر از رفته و بفوز لقای حضرت نقطه اولی فائز و تصدیق امر نمود سپس بطهران رفته مقیم گشت . از خدائیل ملامهدی همینقدر بس که بسیار غیور و جسور و در عقیده ثابت و مستقیم بوده است . در طهران غالب اوقات توسط ملامهدی کنی بمحضرمال قدم جل اسم الاعظم مشرف و استفاضه معنوی مینمود (۲) . در مسائل امری بقدری معتقد و متمسک بود که بهر کسی میرسید و تبلیغ مینمود انتظار داشت فوراً بدون ادنی مسامحه ای تصدیق نماید و پنهانچه فتوری از او مشاهده میکرد عصبانی شده بقسمی که حالش در گرونی میگشت .

حضرت بهاء الله روز ۱۴ ربیع الثانی ۱۲۶۳ ق . که

دوازده روز از عید نوروز گذشته و روز چهارم توقف حضرت اعلی در کلین بود ملامهدی خوئی و ملامهدی کنی را بامکتوبی سر بمهر و هدایائی بدان قریه حضور حضرت نقطه اولی روح ماسواه فدا فرستادند همینکه آن دونفر مشرف و مکتوب را تقدیم داشتند هیکل مبارک بقدری مسرور و شاد شدند که مزیدی بر آن تصور نیست و بدونفر فوق بینها محبت و عنایت فرمودند (۱)

سلیمانخان تبریزی ندای امر را از ملامهدی خوئی و مایوسف اردبیلی در گر بلا شنیده و اقبال نمود .

لامهدی خوئی موقعی که واقعه مازندران پیش آمد بمازندران شتافته و در جرگه اصحاب قلعه درآمد و در جنگهای دفاعی اصحاب مشارکت نمود موقعی که حضرت بهاء الله بقلعه تشریف آورده و بملاحسین دستور فرمودند که ملامهدی خوئی را باشش نفر بساری بفرستید تا حضرت قدوس را از ملامحمد تقی ستون کفر بخوانند ملامهدی ایمن مأموریت را بخوبی انجام و بساری رفته و حضرت قدوس را از ملامحمد تقی خواستار و او نیز اسیر خود را تسلیم داشت لذا ملامهدی در مصیبت حضرت قدوس از ساری بیار فروش و از آنجا بقلعه طبرسی آمده با سایر اصحاب شرکت در مدافعه

نمود تا شهید گشت (۱) .

۲۵۰ - سید عبدالمعظیم خوئی (بقیة السیف) - از شرح حال آسید عبدالمعظیم خوئی ( معروف بسید خالد دار ) آنقسم که باید و شاید در تواریخ امر زکری نیست . همینقدر معلوم است که از مؤمنین اولیه بوده و موقعیکه حضرت وحید در شیراز بشرف لقافائز و تصدیق نمود سید عبدالمعظیم در شیراز بوده است و بعد اموقصیکه حضرت قدوس در قلعه تشریف داشتند بمازندران آمده و با صاحب قلعه طبرسی پیوست و چو صدای بسیار رسائی داشت اغلب فرامین حضرت قدوس را او جار زده و با صاحب میرساند مثلا در جنگ عبد الله خان هزار جریبی که از سمت افرا بقلعه حمله و یورش آورده بودند و حضرت قدوس و جناب باب الباب با عده ای از اصحاب سوار پیاده میجنگیدند سید عبدالمعظیم مشارکت داشته . همینکه دشمن شکست خورده منهزم گردید و حضرت قدوس بقلعه مراجعت ولی جناب باب الباب و سایرین مشغول قتال بودند سید عبدالمعظیم خوئی بسرعت دوید و فریاد کرد که حضرت میفرمایند قتال بس است صدای او مانند فرس رش رعده در آن صحرا و جنگل طوری پیچید که اصحاب یکمرتبه بیحرکت ماندند لذا جناب باب الباب و صاحب بقلعه

(۱) نبیل

مراجعت کردند (۱) کشیک شبانه اطراف قلعه در ظرف رفته يك شب بمعهده آسید عبدالمعظیم خوئی و اصحابیکه تحت ابواب جمعی او بود محول بوده است که میاداد دشمن شبیخون بزند روزی هم که حضرت قدوس را زمینان دزوا (پس از خاتمه امر قلعه) بار دوی مهدیقلی میرزا تشریف میبردند چون يك عده از سران اصحاب و کملین در معیت میا براه افتادند سید عبدالمعظیم خوئی هم باتفاق سایرین بار دوی شاهزاده رفته که در دهانجا دستگیر و محبوس گردید (۲) و پس از تیرباران کردن اصحاب در مذبحه عمومی سید عبدالمعظیم رابه توپچیها بخشیدند (۳) که بهر نوع مایل باشند او را بقتل برسانند . حاج معین السلطنه مینویسد (موقعی که او را شاهزاده مهدیقلی میرزا بیای استنطاق آورد دستور داد بروی حضرت قدوس تف و آب دهان اندازد او نیز آب بذاق را در دهان جمع نموده و باینطرف و آنطرف نگاه کرد عباسقلیخان لاریجانی چون نزدیک او بود فوراً آب دهان را برزی او انداخت و او را در آن جمع خجمل و شرمسار نمود . عباسقلیخان فوراً دست بقبضه شمشیر نمود و دستور داد سربازان لاریجانی او را قطع قطعه کنند . سربازان لاریجانی اسلحه کشیده که او را بقتل برسانند ولی

(۱) امیر ابوالباب - نبیل (۲) میمیه (۳) میمیه

چون ایشان ترک نژاد و اهل آذربایجان بود توپچیان ترک از روی تمصب و وطنی بحمايتش برخاسته اسلحه کشیده که با سربازان لاریجانی منازعه کنند و دست آسید عبدالمعظیم را کشیده بردند و گفتند در مقابل اینهمه که ما اهل آذربایجان کشته داده ایم این یکنفر هم سهم ما باشد مهدیقلی میرزا دید موقعی رسیده که بین سربازان ترک و سربازان لاریجانی در اردو منازعه و جنگ شروع و مزاحمت مجدد فراهم گردد لذا آسید عبدالمعظیم را بتوپچی ها بخشید که هر نوع میخواهند او را سزا دهند آنها هم او را برده در اردوی خود بصورت ظاهر حبس ولی باطناً محافظت نمودند و همینکه کار اردو خاتمه یافت او را مستخلص کردند خلاصه تفانداختن بیرونی عباسقلیخان لاریجانی سبب نجات او شد که از بقایای سیف قلعه محسوب گردید . آسید عبدالمعظیم در سال ۱۲۶۶ ق. با صاحب حضرت وحید دارابی در نیریز پیوست که انشاء الله در واقعه نیریز نگری از او خواهد شد (۱)

۲۵۱- ملا محمود خوئی (حرف حی) - ایشان نیز از معارف بابیه و برادر ملا مهدی خوئی هستند که در ابتدای امر همینکه ندای مبارک حضرت نقطه اولی از شیراز بلند شد بدانصوب رانیده و بشرف لقا فائز و جزو حروف حی محسوب گردید

(۱) نبی -

در واقعه مازندران نیز باتفاق کربلائی حسن میلانی و حاج محمد میلانی موقعیکه حضرت قدوس در قلعه تشریف داشته اند بقلعه طبرسی برآمده و با صاحب طحق گشت (۱) در جنگ و اسکس فداکاری بی سابقه ای از خود بروز داد و همینکه اصحاب ریختند در حبس شاهزاده را شکستند و باین طرف و آنطرف در تاریکی شمشیر میزدند و صدای محبوسین بلند شد مخصوصاً سجه ملا یوسف اردبیلی لذا ملا محمود فریاد کشید که نزدیک تابه بینیم اینها چه کسانی هستند همینکه اصحاب دست نگه داشتند معلوم شد ملا یوسف اردبیلی است (۲).

در جنگ عباسقلیخان لاریجانی (شب ۴ ربیع الاول) ملا محمود تانصفه های شب بخواب نرفته در وجد و سرور بود و بجزو حالت جذبه و شوق باو دست داده بود که تا موقع حرکت در آن آرزوی شهادت را داشت و همینکه بمیدان رفت در رکاب جناب باب الباب داد مردانگی و استقامت بداد تاشهید گردید و جنازه اش را فردا عصر بقلعه آورده پهلوی سایر شهدا خوابانده سپس دفن نمودند (۳).

ایشان از جمله حروف حی هستند که در نعل حضرت قدوس بشهادت رسیدند .

۲۵۲- ملا محمد خوئی - اطلاع از شرح حالش در دست

(۱) میرزا الطافعلی (۲) میرزا الطافعلی (۳) میرزا الطافعلی

نیست همینقدر معلوم شده که در جنگ عباسقلی خان لاریجانی ( ۹ ربیع الاول ) در رکاب باب‌الباب بجهد مشغول تابشهادت رسید و جنازه اش را اصحاب فردا عصری بقلعه آورده پهلوی سایر شهدا خوابانده سپس دفن نمودند (۱)

۲۵۳- کربلائی حسن میلانی

۲۵۴- حاج محمد میلانی

این دو نفر از مؤمنین آذربایجان میباشند که باتفاق ملا محمود خوئی در موقعی که حضرت قدوس در قلعه تشریف داشتند با اصحاب ملحق گشتند (۲) از شرح حال و چگونگی شهادتشان که در کجاشهدا گشته اند چیزی معلوم نشده و اینقسم که تصور میشود جزو شهدائی هستند که در مذبحه عمومی سرمائد در میدان دزوا باشند .

### از زنجیان

۲۵۵- ملا اسکندر - شخصی بود از تلامذه مورد اعتماد و اطمینان جناب حجت الاسلام زنجانی . همینکه بنسبای حضرت نقطه اولی همه و یاهوئی در ایران و عراق بلند گشت و هر کس پیش خود فکری مینمود لذا جناب حجت جهت (۱) میرزا طیفلی (۲) میرزا الطیفلی - حاج نصیر قزوینی

اطمینان و اطلاع از کما و حقه ملا اسکندر مزبور را بشیراز اعزام کرده و تحقیقات عمیق کرده و مراجعت کند . ملا اسکندر پس از ورود بشیراز بحضور مبارک مشرف همینکه آیات الهیه را از لسان مبارکش استماع نمود بشرف ایمان فائز و در زمره مؤمنین درآمد و اینقسم که معلوم است توقف او در شیراز مدت چهل روز بطول انجامید و حسب الامر موقع مراجعت تفسیر سوره یوسف که بنام کتاب قیوم الاسماء است همراه آورده و موقتی بزنجان ورود نمود که جناب حجت در مسجد مشغول تدریس طلاب و تلامذه بودند لذا کتاب مزبور را تقدیم داشت . حجت پس از مطالعه حالتش در گون و بساط تدریس را برده زده و تلامذه و خلق را بسوی حضرت نقطه خواند و بشارت بظهور او داد که ماش آنرا ضمن وقایع زنجان ذکر خواهیم کرد .

ملا اسکندر موقعی که حضرت نقطه اولی را به تبریز میبردند در قزوین بود باتفاق چند نفر از مؤمنین قزوین در سیاه دهن ( تاکستان فعلی ) بحضور مبارک مشرف و حضرت توقیعایی باعزاز سلیمانخان افشار که مقیم زنجان بود توسط ملا اسکندر ارسال فرمودند . نبیل او را از شهدای قلعه ذکر میکنم و مینویسد ملا اسکندر همان کسی است که جسد مطهر جناب باب‌الباب را با کمک حسن و حضرتقلی بقلعه رسانده و حضور

(۱)  
حضرت قدوس نهادند ( ليله ۹ ربيع الاول ۱۲۶۵ هـ . ق . ۰ )  
۲۵۶ - حاجی سید کاظم زنجانی - ایشان یکی از تجار  
معتبر و صاحب سرمایه و فنکنت بود . همینکه ندای امر را شنید  
باعجله از زنجان بشیراز شتافته بحضور مبارک حضرت نقطه  
اولی مشرف و بیغیر ایمان فائز گردید . مشارالیه بهیچوجه  
از حضرتش جدا نشده و همیشه سعی داشت که در حضور بوده  
و رضای مبارکش را کسب کند . موقمی که حضرت را بمنزل  
عبدالحسید داروغه برده توقیف نمودند حاجی سید کاظم  
که همراه بود حسب الامر بدنبال جناب خال اعظم ( حاجی  
سید علی ) رفته و جریان را با اطلاع رساند و همینکه جناب  
خال به عبدالحسید داروغه التزام داد که کسی با حضرت باب  
ملاقات ننماید و بخانه مراجعت نمودند حاجی سید کاظم  
نیز همراه مبارک بود . موقمی هم که دشمنان حضرتش اطلاع  
دادند که معاشرت پیروان حضرت باب ادامه دارد و عبدا  
با چند نفر مأثور شبانه بمنزل حضرت خال ریخته که اگر کسانی  
باشند دستگیر کنند متاسفانه جز حضرت باب و جناب خال  
اعظم و حاجی (۲) سید کاظم زنجانی کس دیگری را نیافتند  
در اواخر تابستان سال ۱۲۶۲ هـ . ق . مطابق سال ۱۸۴۶  
میلادی که حضرت نقطه اولی از شیراز بسمت اصفهان رهسپار

(۱) نبیل (۲) نبیل

گشتند سید کاظم زنجانی در مصیبت مبارک بود و در نزدیکی  
اصفهان نامه حضرت باب را که بمنوچه پسر خان معتمد الدوله  
حاکم آنجا مرقوم داشته بودند حاجی سید کاظم زنجانی  
برده و تسلیم داشت (۱)  
خلاصه نبیل سید کاظم زنجانی را از شهدای واقعه  
قلعه لبرسی ذکر نموده ولی حاجی میرزا جانی چنانچه  
مینویسد که چون سید کاظم در بین  
راه شیراز با اصفهان امور فوق العاده زیاد و بچشم خود  
مشاهده نمود در اصفهان عنان اختیار از قفس خارج و حالتی  
پیدا نمود که سبب صدورش گردید و حضرت نقطه اولی نیز  
بر جنازه او نماز گزارند و حضرت نبیل قائمی هم در تاریخ  
بدیع بیانی تصدیق گفته حاجی میرزا جانی را نموده است .  
باز که مطالب فوق تصور می رود سید کاظم زنجانی و نفر  
بوده اند یعنی سید کاظمی که در واقعه قلعه لبرسی شهید  
شده (۲) (برادر امرتشی زنجانی از شهدای سبزه طهران) و  
دیگر آقا سید کاظم زنجانی که در اصفهان حضور نموده است  
(۳)  
۲۵۷ - آحمد ابراهیم زنجانی - از شن حال ایشان  
الملاع صحیحی در دست نیست . مینقد معلوم گشته پس از آنکه  
در شب خسروی میرزا محمد تقی جوینی خنجر به پشت خسروز  
(۱) نبیل (۲) نبیل (۳) بدیع بیانی - ظهور الحق

آحمد ابراهیم اورا امان نداده با قداره بفرقت زد که از پای درآمد (۱) این آحمد ابراهیم طرز شهادتش معلوم نشده و شاید از کسانی باشد که در مذبحه عمومی در میدان دزوا شهید شده باشد و حاج نصیر قزوینی اورا از شهدا مینویسد (۲)

۲۵۸ - کربلائی اسمعیل زنجانی - ایشان از مؤمنین زنجان و از شرح حالشان اطلاع صحیحی در دست نیست ولی مینقدرم معلوم است که در شب نهم ربیع الاول که جناب باب الباب بشهادت رسیده اند او هم در همان شب شهید که فردا عصری جنازه اش را بقلعه آورده و با سایر شهدا دفن گردید (۳)

۲۵۹ - کربلائی عبدالطی زنجانی - ایشان از مؤمنین زنجان و از شرح حالشان اطلاع صحیحی در دست نیست مینقدرم شخص گشته که از شهدای واقعه قلعه هستند (۴)

۲۶۰ - حاجی عباس زنجانی - ایشان نیز از مؤمنین زنجان و از شرح حالشان اطلاع صحیحی در دست نیست مینقدرم شخص گشته که از شهدای واقعه قلعه هستند (۴)

۲۶۱ - کربلائی عبدالمحمد زنجانی - ایشان از مؤمنین زنجان و از شرح حالشان اطلاع صحیحی در دست نیست مینقدرم شخص گشته که از شهدای واقعه قلعه هستند (۴)

(۱) حاج نصیر قزوینی (۲) میرزا طفلی (۳) میرزا طفلی نبیل (۴) نبیل

۲۶۲ - آقا سید احمد زنجانی - ایشان از مؤمنین زنجان و از شرح حالشان اطلاع صحیحی در دست نیست مینقدرم شخصی گشته که از شهدای واقعه قلعه هستند (۱)

۲۶۳ - آقا نور محمد زنجانی - ایشان از مؤمنین زنجان و از شرح حالشان اطلاع صحیحی در دست نیست مینقدرم شخصی گشته که از شهدای واقعه قلعه هستند (۲)

۲۶۴ - کربلائی محمد علی زنجانی - ایشان نیز از مؤمنین زنجان و از شرح حالشان اطلاع صحیحی در دست نیست مینقدرم معلوم که از شهدای واقعه قلعه هستند (۳)

### از قزوین

۲۶۵ - میرزا محمد علی (حرف حی) - حاج ملا عبدالوهاب پیشنماز قزوینی را دو پسر بود یکی میرزا محمد علی که شخص بسیار فاضل و دانشمند و مایه افتخار شهر قزوین و شود. مرضیه (خواهر حضرت طاهره) بوده و دیگری بنام ملا هادی - این دو برادر از کربلا بشیراز رفته درک زیارت حضرت نقطه اولی را نموده موفق بحرفان و ایمان و در زمره حروف حی محسوب گشتند. در موقعیکه میرزا محمد علی از کربلا قصد رفتن بشیراز

(۱) نبیل (۲) حاج نصیر - میرزا طفلی (۳) حاج نصیر



را داشت حضرت طاهره مکتوب سر بسته ای باو داد که پس از  
تشریف آنرا بحضور مقدسش تقدیم دارد و در آن شمر معروف  
صحبت لاری ( لمعات وجهك اشرفت ) را گنجانده بود  
۵. مینکه میرزا محمد علی مکتوب مزبور را بحضور حضرت اعلی  
تقدیم داشت طاهره را جزو حروف حی محسوب فرمودند  
آ میرزا محمد علی و ملاهادی پس از مدتی که در شیراز تشریف  
داشتند مراجعت بکربلا نموده بنشر و تبلیغ امر پرداختند  
و سپس بقزوین آمده سکونت نمودند (۱) میرزا محمد علی در عالم  
امر خد ماتش ممتاز بوده و موقعیکه مأمورین دولتی حضرت  
نقطه اولی را با آنریا بجان میبردند در قریه سیاه در سن  
( تا کستان فعلی ) بحضور مبارک مشرف گردید و همچنین  
در وقتیکه جناب باب الباب و اصحاب او در خراسان اجتماع  
نموده بودند میرزا محمد علی بخراسان رفته و در فتنه مشهد  
حضور داشت و سپس در موکب حضرت قدوس از مشهد بسمت  
مازندران حرکت و در بدشت حضور یافت و پس از واقعه بدشت  
بمازندران رفت و در واقعه نیالا نیز بوده است که از آنجا در  
معیت حضرت قدوس در ساری منزل میرزا محمد تقی ساروی مشهور  
بستون کفر مدتی محبوس گردید (۲) سپس مستخلص شده و در  
موقعیکه باب الباب و اصحاب در گاروانسرای سبزه میدان

(۱) تاریخ سمندر - ظهور الحق - نبیل (۲) ظهور الحق -  
سمندر - نبیل

بار فروش توقف فرموده بودند باتفاق چند نفر از مومنین بد آنجا  
وارد و بخد مت حضرتش مشرف و با صاحب رأیت سود پیوستند  
و در شب خسروی در جنگل راه را گم کرده باتفاق ملا صدیقی شتی  
و ملا جلیل ارومیه ای قبل از سایر اصحاب بقلعه برآمدند  
و در جنگهای قلعه دلیرانه بمداغه پرداخت تا شب نهم  
ربیع الاول ۱۲۶۵ ه. ق. که حضرت باب الباب شهید  
گردید او نیز شهید شد (۱) ایشان از جمله حروف حی هستند  
که در ظل حضرت قدوس بشهادت رسیده اند .  
حاج نصیر قزوینی که خود از بقیة السیف قلعه بود در موضوع  
شهادت باب الباب مینویسد ( ..... ) که اصحاب رفتند  
اجساد شهدار را بدوش گرفته آوردند من جمله جناب ملا  
عبد الجلیل و آ میرزا محمد علی قزوینی بود که در آن جنگ شهید  
شدند و آنروز را در قلعه شیخ - ابرسی محشری بود . ولی  
برادرش ملاهادی با اینکه بزرگتر از میرزا محمد علی بود در معار  
و مخاطر حضور پیدا نکرده محفوظ ماند و سالها پس از شهادت  
حضرت نقطه اولی در قزوین میزیست و اما پدرشان حاج ملا  
عبد الوهاب پیش نماز از ارادتمندان بشیخ احساسی و یکی از  
کسانی بود که حضرت نقطه اولی از سیاه در سن توسط ملا احمد  
ابدال مراغه ای نامه ای بطور احترام و تجلیل باو مرقوم و طلب

(۱) تاریخ میرزا الطغلی

مساعدت و کمک فرمودند ولی او از ترس نفوذ علماء و دولت نتوانست کاری از پیش ببرد و جوابی هم نداد . از جناب میرزا محمد علی شهید و مرضیه (خواهر طاهره) فقط یک دختر باقی ماند (۱) .

۲۶۶ - میرزا محمد مهدی قزوینی - ایشان بشغل تجارت در قزوین مشغول بوده اند پدرشان حاجی عبدالکریم تاجر (معروف بیابان باشی) و از مؤمنین اولیه قزوین بوده است . این جوان باعموی خود حاجی عبدالحسین تاجر بعزم بمبئی مقداری زیاد ابریشم و سایر اجناس خریده و حرکت نمودند در اعفهان بشرف . زیارت حضرت نقطه اولی فائز و سپس از حضور مبارک اذن سفر خواستند حضرت اعلی جلال ذکر آنها را از این سفر نهی فرمودند حاجی عبدالحسین اطاعت نکرده رفت اتفاقاً کشتی در دریا شکست خودش با جمیع مال التجاره غرق شد ولی آحمد مهدی اطاعت کرده نرفت و بوطن مراجعت نمود با کمال شوق و عشق ایامی در قزوین زیست تا اینکه هنگامه مازندران برپا گشت لذا بد آنجا<sup>(۲)</sup> رفته در کاروانسرای سبزه میدان باتفاق ملا لیل ارومیه ای و میرزا محمد علی قزوینی و چند نفر دیگر با صاحب باب الباب ملحق گردید (۳) و موقع حرکت اصحاب از کاروانسرا جناب

(۱) ظهور الحق (۲) تاریخ سمندر (۳) میرزا الطغلی

باب الباب عرض کرد که اسب و بعضی اثاث بنده در نزد شخصی میباشد اجازه فرمائید بروم و بگیرم و پس از کسب اجازه باتفاق یک نفر اهل بلد رفت و هر چه اصحاب منتظر شدند او نیامد لذا جناب باب الباب دستور حرکت دادند . آحمد مهدی همینکه رفت اسب و اثاث را بگیرد قید از یست و کشتنش را احمالی بار فروش داشتند تا اینکه شخص خیر اندیشی او را نجات داده و بدست ملا محمد حمزه شریعتمدار کبیر سپرد و ایشان آحمد مهدی<sup>۱</sup> با چند نفر دیگر پس از یکماه کسه نگه داشته بودند بقلعه فرستاد (۱) .

حاج نصیر قزوینی مینویسد ( آحمد مهدی باغبان باشی از جمله اشخاصی بود که تا اواخر بود و زمانیکه خسوراک اصحاب منحصر بگوشت و پوست استخوان اسب گردید آن جوان خاضع در ظرف ۱۷ روز لقمه ای و ذره ای از این طعام میل ننمود مگر با آب گرم خود داری نمود تا شریعت شهادت چشید ) ولی نبیل بنام محمد دادی ذکر کرده است .

۲۶۷ - آقا محمد حسن قزوینی

۲۶۸ - آقا محمد (برادر آحمد حسن)

این دو برادرش حالشان بطور کلی معلوم نیست همینقدر

(۱) میرزا الطغلی

مشخص شده که ببارفروش آمده و جناب ملا محمد حمزه شریعتمدار پس از اینکه یکماه پذیرائی و نگهداشته بسود باتفاق میرزا محمد مهدی بقلعه خدمت جناب باب الباب فرستاد آقا محمد در شب شهادت جناب باب الباب شهید شده که فردا عصری اصحاب جنازه او را از وسط میدان بدوش گرفته و بقلعه آوردند (۱) ولی آقا محمد حسن اینقسم گسه معلوم است در مذبحه عمومی سرمائه شهید گردیده است.

۲۶۹- حاجی ملا محمد علی لهراردی (۲)

۲۷۰- کربلائی عبدالله لهراردی (۳)

۲۷۱- علی ویردی پسر حاجی ملا محمد علی (۴)

حاج ملا محمد علی اصل لهراردی یعنی از قراء قزوین و از مؤمنین اولیه شخصی بودند عالم و فاضل و مؤمن کامل که بعد از قتل ملا محمد تقی برغانی (عمون حضرت زاهد) در قزوین دچار رنج و آسیب زیاد گردید و مینکه هنگامه قلعه طبرسی برپا شد مخصوصاً موقعیکه ساختمان قلعه رویدادته بسود ایشان با برادر عیال خود (کربلائی عبد الله) که اونیز از مؤمنین این امر بود و پسرش علی ویردی بقلعه برآمده بنصرت اصحاب قیام تا شربت شهادت را نوشیدند.

(۱) میرزا الطغملی (۲) سمندر - نیل - میرزا الطغملی (۳) سمندر  
میرزا الطغملی (۴)

۲۷۲- آسید احمد زرگر - شرح حالش را تواریخ امر زکری ننموده فقط سمندر در تاریخ خود راجع بایشان مینویسد که مشارالیه قبل از اقبال و ایمان باین امراض را بدرجه کمال رسانیده بود و بعد توفیق شامل حالش گشته بمرقان الهی فائز و مؤمن گردید سپس بکمال شوق و استعجال و عدم وداع با عیال و اطفال و بستگان فقط چند نفر از احباب را وداع نموده بقلعه شیخ طبرسی رفته و بغور شهادت نائل گشت و میرزا الطغملی شیرازی مینویسد (ایشان از جمله کسانی بود که همیشه بأمور مراقب حضرت فدوس بوده است) و حاج نصیر هم ذکر شهادتش را مینماید.

۲۷۳- میرزا عبد الجلیل قزوینی - از شرح حالش بهیچوجه الجلاع صحیحی در دست نیست فقط همینقدر معلوم که ایشان از شهدای واقعه قلعه میباشد و نبیل مینویسد که شخصی عالم جلیلی بوده است.

۲۷۴- کربلائی حاج محمد قزوینی

۲۷۵- کربلائی محمد علی قزوینی

حاج نصیر قزوینی ضمن صبرت اسامی شهدای قزوینی در واقعه قلعه ذکر این دو نفر را مینماید ولی از شرح حال و چگونگی بغور ایمان و طرز ورود بقلعه مبارکه را ننموده و هیچیک از مورخین نیز اسمی از این دو نفر شهید جز حاجی نصیر نبرده اند.

۲۷۶- لطفعلی حلاج (بقية السيف) - ظهور الحق دوباره ایشان مینویسد (کربلائی لطفعلی حلاج از بقية السيف قلعه مازندران بود که در فجر ظهور بشیر از شافته مشرف بلقاء وایمان گشته مراجعت بقزوین کرد و عاشقانه نشیمن فضائل و آثار نمود). خلاصه آنکه پس از استخلاص از قلمه طبرسی که چگونگی آن معلوم نشده بعد از قزوین شهید که انشاء الله اگر عمری باقیماند ضمن شهدای قزوین متذکر خواهیم داشت.

۲۷۷- ملاحسن کله دره ای (بقية السيف) - ایشان از اصحاب قلعه مبارکه طبرسی است که نجات یافته اند ولی از چگونگی استخلاص او هیچیک از مورخین امر چیزی ننوخته اند فقط ملا جعفر قزوینی که یکی از مؤمنین اولیه قزوین است در تاریخچه مختصر خود مینویسد (از جمله بابیان قزوین در قلعه طبرسی ملاحسن کله دره ای بود و خود را مستخلص نموده بلاه یجان رساند).

۲۷۸- ملا عبد الکریم قزوینی (فقط چند روزی در قلعه بود) ایشان با اسم میرزا احمد کاتب هم معروف بوده اند از قزوین بمزم پیوستن با صاحب قلعه باتفاق آمدند جعفر تبریزی از طریق فیروزکوه و سوادکوه بمازندران آمده در شیرگاه از دست معاندین مخصوصاً قادیکلائیهها جرئت آمدن بقلمه

راند داشتند و چون خبر بباب الباب رسید آدمی نزد نظرخان فرستادند که چند نفر با جناب میرزا محمد باقر هراتی بشیرگاه بفرستید و بقرار معلوم درون فراز احباب بد آنجا آمده جرئت آمدن بقلمه را ندارند لهذا میرزا محمد باقر و چند نفر آدمهای نظرخان بشیرگاه رفته جناب ملا عبد الکریم و محمد جعفر را بقلمه آوردند ملا عبد الکریم پس از چند روز توقیف بساری جهت ملاقات حضرت قدوس روانه گشت و قدوس او را روانه خدمت حضرت نقطه اولی فرمودند (۱) ولی آن محمد جعفر در قلعه ماند تا شهید گردید.

۲۷۹- حاج نصیر قزوینی (بقية السيف)

۲۸۰- حاج اسمعیل (گماشته حاج نصیر)

حاج نصیر از تجار معتبر و پیر سرمایه شهر قزوین بوده اند و در سنین اولیه ظهور جدید باستماع و استفاضه دروس و مذاکرات با آخوند ملا جلیل ارومیه ای تصدیق بامر مبارک نمود و ایمان خود را بوی اظهار داشت (۲) و ملا جلیل بساو گفت ای حاجی در این امر بدیع شهادت بلسان کفایت ننماید و اعتقاد جنان را نیز اعتماد نشاید بلکه علامت ایمان

(۱) میرزا لطفعلی (۲) از کتاب خاطرات آعلی ارباب پسر مرحوم حاج نصیر قزوینی است که جناب فاضل مازندرانی از ظهور الحق در بیانها برشته تحریر در آورده است.

مهیاشدن برای فدا و رضای بشهادت فی سبیل الله است  
 و تا بمقام گذشت از جان و مال و عیال در طریق ایمان نرسی  
 ادعای بایی بودن نتوانی کرد اینک بخانه رو بفرغت حال  
 و خیال دمی تفکر کن که چون ساعت قیام و نصرت محبوب انام  
 فرا رسد و انبوه رجال برای نهب اموال و قبض عیال و قتل  
 اطفال آستین بالا زنند و تورا مخیر بین تبرّ و خلاصی یا  
 اعتراف و قصاص نمایند در چنین حال اگر فتور نیاورده بلیات  
 را بجان خریده بر عقیدت ثابت مانی بایی هستی و الا فلا  
 حاجی بخانه خود رفته تا سحر نخوایید و با خدا مناجات  
 نموده همی تفکر و تأمل در حال و مال کرد تا در سحر حالت  
 انقطاع عماسون الله و رضای بشهادت فی سبیل الله در جان  
 و وجدانش پدید آمد و صبح بانهایت سرور و نشاط نزد  
 ملا جلیل رفته حال خویش اظهار داشت و در زمره بابیه  
 داخل گشت و از مشاهد میر مخلصین در شمار شد و برخی از قول  
 وی چنین حکایت آورده اند که چون حضرت ذکرا لله الاعظم  
 را بمزم آن در بایجان میبردند از قزوین برای درک محشر مبارک  
 از عقب شتافتیم و بهر منزل که رسیدیم سواران دولت آن مظلوم  
 را بمنزلی دیگر نقل داده بودند لا جرم دست بر سرعت در سیر  
 گذاشتم و خویش را رسانده بمأمورین نقودی داده و بحجره ای  
 که حضرت در آن سکونت داشت در آمدم تحیت گفته رسم

آداب بجای آوردم و اجازه جلوس فرمودند نشستم مشغول  
 به تناول چای بودند و از جهة ممانعت و مراقبت غلامان احتیاط  
 نموده تکلم نکردند و من محو انوار جمال و جلال شده  
 بطرف چای نیم خورده نگریسته آرزو بدل گذراندم که کاش  
 از نیم خورده خویش بمن گرم مینمودند و فی الحال با اشاره  
 بمن اجازت دادند تا بیاشامیدم و نیز با اشاره امر بمسودت  
 بقزوین فرمودند لا جرم با قلب بریان که در سر لمن بر ظالمان  
 مینمودم بقزوین برگشتم (۱) .

حاج نصیر بعد از آن مدت العمر در چارتمرض و جفای  
 اعداء گشت نخست هنگام شدائد بر بایی های قزوین که  
 از جهت قتل ملا تقی برغانی رخ داد مورد حمله و هجوم اشرار  
 گردید اموالش بیغما رفت و از وطن فراری و متواری شد  
 چندی در قزوین پنهان شد و چون دید نمیتواند زیست کند  
 شبانه با لباس میدل از قزوین خارج و بگیلان راه سپار گردید  
 مدتی را در گیلان بود تا اینکه آرامشی فراهم گردید لذا  
 بقزوین معاودت نمود و همینکه حکم (علیکم بارض الخاء) از قم  
 مطهر حضرت نقطه صادر شد بمشهد شتافت و در رکاب باب<sup>الباب</sup>  
 بخدمت امر مشغول و در فتنه شهر مزبور حضور داشت و سپس  
 ببدشت برگشته در باغی که حضرت قدوس و اصحابش تشریف

داشتند پاسبانی نموده و دربان گشت . بعد از واقعه بدشت بمازندران رفته در ظل علمهای سیاه در آمد (۱) در سواد کوه در قریه اریم مریض سخت گردید که میرزا الطافعلی شیرازی وی را مداوا و معالجه نمود و در واقعه بارفروش نیز حاضر و در قلعه شیخ طبرسی از ابتدا تا انتهای بدفاع پرداخت (۲) .

سمندرسینویسد (قصص و حکایات مرحوم حاجی نصیر طاب شراه بسیار است و واردات برایشان بیشمار خودشان بخط خود اغلب را نوشته اند اینک نسخه آنرا منی جویم اعین بفضل الهی چنانست که پیدا شود و حکایات محقق الوقوع مازندران تماما در آن نسخه ثبت بوده است . باری حکایتی که از خود مرحوم حاجی نصیر طاب شراه شنیده شد و شبیهای در آن نه و اکثری هم شنیده و موجودند اینک در وقتیکه بدان مبارک حضرت قدوس علیه بهاء الله الاهی و جل ذکره الاسنی زخم خورده بود جناب حاجی نصیر دستمال حریری برای پاک کردن و یا بستن دهان مبارک بدستشان میرسد بی اختیار در حضور حضرت قدوس جل ذکره آه می کشند حضرت میفرمایند برای پیه آه کشیدید جناب حاجی خجل میشوند عرض نمیکند حضرت اصرار میفرمایند عرض

(۱) ظهور الحق نقل از نوشته نصیراف (۲) میرزا الطافعلی

میکند چون وقتیکه بتجارت مشغول بودم از جمله مال حریری که داد و ستد میداشتم از این دستمالها نیز داد و ستد مینمودیم و چون اینموقع ملاحظه شد بی اختیار متذکر شدم و آن حالت پیش آمد جناب قدوس روحیفداه فرمودند باز هم خواهید خرید و فروخت . جناب حاجی نصیر میفرمودند که من از این بیان متحیر ماندم که چگونه ممکن است و حال اینکه اطراف قلعه محصور و مادر این فتنه عظمی واقیم . خلاصه از اثر کلام مبارک سالهای دراز بواقع داد و ستد بسیار نمودند .

در خاتمه کار قلعه که عهد یقلی میرزا قرآن مهنموده و اصحاب بیاس احترام قرآن از قلعه خارج و میدان دزوا (جوا اردو) رفتند اونیز در مصیبت مبارک حضرت قدوس بوده است صبح فردای آنروز که پنجشنبه ۱۷ جمادی الثانی ۱۲۶۵ هـ ق بود همینکه حضرت قدوس باتفاق جمعی از سران اصحاب از دزوا بارد و تشریف بردند حاج نصیر نیز در مصیبت مبارکش بارد و رفته حبس گردید و پس از تیرباران نمودن اصحاب در میدان دزوا که نوبت به تیرباران کردن اصحاب دستگیر شده در اردو رسید میرزا باقر فراشباشی شادزاده حاج نصیر و حاج عبدالمجید نیشابوری را که سابقه آشنائی داشت و میدانست که آنها سرمایه دار هستند بخناری کشیده

و قرار پرداخت وجهی را جهت استخلاصشان گذاشت و سپس از شاهزاده مهدیقلی میرزا تقاضای بخشش آنها را نمود و نیز این دو نفر اسیر را بدو بخشید و همینکه قلعه را خراب و کار اصحاب قلعه بکلی خاتمه یافت حاج نصیر را نیز ضمن اسرا در محبت حضرت قدوس دست بسته با کمال خواری وارد بارفروش کردند و پس از شهادت آنحضرت سایرین و حرکت مهدیقلی میرزا بساری ( مقر حکمرانی خود ) میرزا باقر قزوینی ( فراشبازی شاهزاده ) حاج نصیر و حاج عبدالمجید نیشابوری را (۱) بطهران آورد تا وجه مورد قرار داد را وصول سازد (۲) ابتدا آنها را زندانی نمود تا پس از دریافت وجه مرخص دارد ولی حاج عبدالمجید در زندان باشخصی قرار گذاشت که هر گدام صد تومان بدهند و آنشخص وسیله فرار آنها را فراهم سازد حاج نصیر باین مبلغ راضی نشد ولی حاج عبدالمجید صد تومان را بشخصی حواله داد و شبانه از زندان فرارش دادند اما حاج نصیر چون پرداخت این وجه راضی نشد و کسی هم نبود که در طهران وجهی باو قرض دهد فراشبازی ایشانرا بقزوین برده در زندان حکومت حبس کرد و عاقبت پانصد تومان از او گرفته رهاش نمود و شرح

(۱) نبیل مینویسد ( ملا میرزا محمد فروغی هم جز و کسانی بود که با تقاضای حاج عبدالمجید نیشابوری و حاج نصیر قزوینی بطهران آورده و وجهی گرفته مرخص نمودند (۲) سمندر و تاریخ مختصر نصیر اف - نبیل

رهائیش چون مفصل است از ذکر آن صرف نظر میشود (۱) خلاصه حاج عبدالمجید بخراسان و حاج نصیر بقزوین آمده بتجارت مشغول گشت . ایشان در امانت و معاملت با مردم و درستکاری در تجارت مشهور و کم نظیر بوده اند و پس از واقعه قلعه و مرخص شدنش سه دفعه دیگر گرفتار گردید دفعه اول در واقعه رمی شاه سال ۱۲۶۸ هـ . ق . بوده که خسروخان والی قزوین ایشانرا گرفته مدتی محبوس بود (۲) و در روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۸۲ مورخه پنجشنبه ۲۹ ذیحجه ۱۲۶۸ گرفتاری ایشان مندرج است که مینویسد ( از قراری که در روزنامه قزوین نوشته بودند حاجی نصیر نامی از اهل قزوین که در بدو ادعای بایه خود را سرخیل اینطایفه میدانست و از قرار مذکور اول هم بشیراز عقب باب آورفته بوده است و در دعوی بایه در مازندران هم بوده است چون شخصی مزبور در این باب مصروف و مشهور بوده است بدو از تهور و جسارت این فرقه ضاله مقرب الخاقان خسروخان والی مشارالیه را در قزوین حکم کرده است گرفته اند و الان در آنجا محبوس است) لذا بدون اذیت باصرف مبلغی مستخلص گشت و در حکایت و زمزمه میرزایحیی ازل بینهایت دقت و احتیاط مراعات مینمود و در لوح ایشان جمال قدم جل

(۱) سمندر نقل از نوشته حاج نصیر (۲) وقایع اتفاقیه

زکرة الاعظم میفرمایند ( باصل حکمت اشتهار اسم ازل و نقر  
آگاه بودند یکی حضرت کلیم علیه بهاء الله و دیگری جناب  
ملا عبد الکریم مشهور به آقا میرزا احمد کاتب علیه بهاء الله ... )  
پس از زیارت این لوح با کمال قوت و استقامت با مر مبارک  
حضرت بهاء الله اقبال نمود .

دفعه دوم گرفتاری ایشان در اثناء سفر گیلان بود که  
ایشانرا گرفته با کندی و زنجیر بطهران بردند و خودشان  
شن موقوف را چنین مینویسند ( زمانیکه حقیر عزیمت گیلان  
نموده بودم بجهت جمع آوری تنخواصی که نزد بعضی از اشخاص  
بود بعد از اینکه اراده گیلان خواستم نمایم بقدر ده بار  
متاع پیله وری جمع آوری نمودم که بهمراه خود ببرم و با خود  
گیلان داشته باشم بجهت مصالح جمع آوری تنخواه لازم بود  
الغرض بعد از فراهم آوردن متاری دیده تحویل او نمودم و  
از برای خود و ملازم خود مال سواری از آن سواری اجاره نمودم  
ولی از پس پرده بهیچوجه اطلاع ندارم که شیاطین انیس  
در چه خیالند قبل از او اجتماعی از اهل یزد از بابست  
جبر و تعدی حکام بلدشان بطهران آمده بودند که بعرض  
سلطان برسانند و آنزمان وزیر اعظم سلطان صدراعظم  
علیه اللعنه واقع شده بود و کلید خزائن کفر در دست آن شقی

بود خواسته بود که آنجماعت را دور نماید که بعرض سلطان  
نرسانند جبر و تعدی آن حاکم را زیرا که نصب حکام بدستور  
صدراعظم بوده در آن بلد لا جرم خود صدراعظم بعرض  
سلطان رسانیده که یک دسته از سلسله بابیه در این بلد  
مجمعند صلاح دولت قاهره در بودن ایشان بهیچوجه  
نیست مبادا آسیبی برسانند امر از سلطان رسید گسه  
آنجماعت را پراکنده نمایند و نمودند . بمحض گذاردن این  
اسم روی هر کس اگر چه نبوده باشد مورد سیاست و غضب  
پادشاهی بودند الفرض بعد از اینکه آن جماعت پراکنده  
شدند از اینطرف بحاکم قزوین که حاجی حسنعلی خان  
خوئی مأموریت داشت و در طهران توقف داشت صدراعظم  
در خلوت ایشانرا بحضور خواست و سه مطالب را با و ابراز نمود  
که از فلان بلد جماعتی آمده بودند شکر و شکایت فلان حاکم  
لهذا من من باب صلاح کار خود تهمت بر ایشان باسم  
بابیت زده و با اذن سلطان آنها را پراکنده نمودم ولی  
در ضمن ضرور است که عرض من بسلطان درباره حضرات  
قارغین بحسب ظاهر صادق آید . لا جرم در قزوین هم  
از این سلسله بابیه دستند تو با مناء خود نوشته که یک یا  
دو نفر از آن اشخاص بگیرند و بفرستند که در این ولا بدم  
چک پادشاه بدم و بذهن پادشاه زده بشود که عرض من



بسلطان دربار مراضین عبت نبوده لهذا حاجی حسنعلی خان بولد خود تقی خان نوشت و در آن زمان مابین حاجی میرزا مفید شیخ الاسلام با حاجی حسنعلی خان خصوصیت تام و تمام بود باو هم نامه نوشت که شما باتقی خان دست بدست داده ینک یا دونفر از اهل آن بلد که متهم باین اسم هستند گرفته و روانه دارالخلافه بنائید و آن دونفر که حاجی میرزا مفید شیخ الاسلام و تقی خان ولد حاجی حسنعلی خان بوده باشند از بعضی اشخاص مفسدین بلد استفسار نمودند و ایشانهم از شئون جنس خودشان مستفسر شدند که از این اشخاص که را قلمداد نمائیم بالا خیره بنام این ذره بیمقدار زدند و بسمع ابناء حاجی حسنعلی خان که حاجی میرزا مفید و تقی خان بوده باشند رساندند که فلانی از این سلسله است باری در غرضی و مرضی کسیه در قلوبشان انبات نموده بود ظاهر نمودند ولی از خجارج استفسار نموده بودند که فلانی کاربار خود را دیده و عزیمت گیلان نموده است . خلاصه همینکه برشت میرفتند در منزل اول ایشانرا گرفته و باکند و زنجیر بپاهرانسش بردند و بعد از چندی مرخص و باز مراجعت بقزوین نمود و در اثر لطمه و صدماتیکه بایشان وهستی و سرمایه اش وارد شده همه از دست رفت و امور تجاریش بکلی مختل گردید

لذا طبق قرار دادی با سمندر برشت رفته و بتجارت نوغان و ابریشم مشغول گردید تا وقتیکه در گیلان شرکائشان مطالبات را سوخت نمودند و وضع گیلان بسبب نشدن نوغان پست و ضایع شد ناچار باغات و بعضی مخلفات قزوین بلکه خانه مسکونی را باستثنای مبلغ صد تومان وجه نقد باریاب طلب داد و خود را فارغ از دست اربابان نمود و پسر از چندی سمندر ایشانرا با مقرری معلوم بحجره رشت خود فرستاد و بتجارت مشغول شد و بعد در دونفر ( حاج نصیر و سمندر ) موقعیکه جمال اقدس اجهی در عکا استقرار یافتند بعدا تشرف حاصل نموده و عنایات ربانی شامل حال حاج نصیر گردید و جمال مبارک سفارش ایشان را بسمندر بکنایه فرمودند و پس از مرخصی برشت مراجعت جناب حاج نصیر در رشت ماند و بتجارت مشغول و سمندر بقزوین عودت کرد (۱) حاجی نصیر علاوه بر تجارت تجارت مصنوعی هم مینمود یعنی تبلیغ میکرد تا در دفعه سوم که اورا گرفتند و این گرفتاری در سال ۱۳۰۰ هـ . ق . بود که در رشت با پسر ارشدش ( آقاعلی ارباب ) و یک عده دیگر از احباب گرفتار گردید و در حدود چهل روز در حبس بود که بواسطه ضعف و پیری و صدمه زیاد در محبس صمود و شهید گردید (۲) شرح شهادت ایشان انشاء الله ضمن وقایع (۱) تاریخ سمندر (۲) نوشته آقاعلی ارباب ( نصیر اف پسر مرحوم حاج نصیر ) - سمندر

رشت باننمام زیارتنامه شان مفصلا خواهیم نگاشت .  
 واما حاج اسمعیل گماشته ایشان چون بطهران رفته بود  
 برای خرید بعضی اجناس جهت اصحاب مظلوم نشد که  
 مراجعت کرده و در مذبحه عمومی سرمانده بشهادت رسید  
 یا اینکه اصلا جزو شهدا محسوب نیست .

### از سنگسر و شه میرزاد

قبل از آنکه ذکر از شهدای اهل سنگسر و شه میرزاد بشود  
 مختصری شرح حال آ میر محمد علی که یکی از بزرگان آن حدود  
 بود متذکر و سپس بدنیال داستان جانبازی فرزندان  
 و بستگان مشارالیه و سایر اهلالی این دو نقطه را بسمع خوانندگان  
 ارجمند میرسانیم و آن اینست :

آ میر محمد علی یکی از سادات صحیح النسب از اهل  
 اما مزاده قاسم سنگسر و بطلت اینکه زنی از شه میرزاد اختیار  
 و بعدا در آنجا سکونت نمود لذا معروف بشه میرزادی گردید  
 ایشان پیرمردی عالم و عارف و بزرگوار و سرخیل ابرار و منقطع  
 از ماسوی الله و در جرگه شیخیهها بودند . اهلالی سنگسر  
 و شه میرزاد و دهات مجاور اعتقاد خاصی بدیشان داشته  
 و او را صاحب کشف و کرامات و علوم ظاهره و باطنه و از اولیای  
 الله

می پنداشته اند و بطوری ارادت داشتند که آب وضوی او را  
 برای شفای بیمار میبردند . ایشان قبلا در خدمت جناب  
 شیخ احمد احسائی اعلی الله مقاهه بتلمذ پرداخته و در فیض  
 از آن منبع علم نمود و سپس بایران مراجعت اولاد و شاگردان  
 خود را بظهور قائم بشارت و آنانرا تشویق بفیض شهادت  
 در رکابش مینمود . همیشه علما را تکذیب میگفتند که آنها دشمن  
 قائم و اصحاب آن بزرگوار هستند و اغلب اوقات خصوصا  
 در لیالی عده ای را مجتمع نموده در حالت انجذاب بعضی  
 از بیانات عرفا را تلاوت مینمودند . علمای قشری سنگسر  
 و شه میرزاد دشمن ایشان بوده و در فکر ازیت رسانیدن  
 بایشان و اغلب جهال و رجاله را بید گوئی و جفا تشجیع و  
 تشویق میکردند ولی این شخص محترم اعتنائی ننموده اولاد  
 و شاگردان و بستگان را بقرب ظهور بشارت و آنها را آماده  
 برای شهادت مینمود . در اواخر ایام عمر بعزم خراسان  
 تهیه دیده و مردم بسیاری از این دو نقطه ( سنگسر و شه میرزاد )  
 آرزوی آن داشتند که در معیتش سفر و همراه بوده باشند  
 ولی مدت قلیلی نگذشت که از سفر خراسان منصرف و قصص  
 عتبات عالیات نمود و علت این بود که میگفت این سفر سفر آخر  
 عمر من است و برای من دیگر برگشتن نیست و میخواهم هیکل  
 خود را بنجف اشرف برسانم و بعدا لشگشی گردان این و آن

نیفتد لذا با برادر خود ( آقامیرمهدی ) وسه تن — از  
فرزندانش ( آقاسیداحمد — آقاسیدابوالقاسم — آقامیر  
ابوطالب ) بعزم زیارت مواقع متبرکه عراق ( کاظمین — کربلا  
نجف ) از شهر میرزا حرکت و چند تن از ارادتمندانش بطوریکه  
گفته اند سی نفر نیز در رکابش ردسپارگشتند همینکه به  
کاظمین رسید تب نمود و با آن حال تب بکربلا رفته سنگینی  
نمود و سکونتشان در کربلا همان سنینی بود که حضرت باب  
اعظم اطهار امر فرموده و یک عده از مؤمنین مخصوصاً ملاعلی  
بسطامی بامر مبارک برای تبلیغ و نشر این امر بعراق آمده  
بودند و در چنین موقع ملا ولی الله مازندرانی که تازه تصدیق  
امر را نموده بود از اصفهان مقداری آثار و نوشتجات حضرت  
اعلی را بدستبات بمنزل آ میر محمد علی آورد . آقاسیداحمد  
فرزند ایشان و ملازین العابدین هم میرزادی که ساکن  
کربلا بود این آثار را میخواندند و آ میر محمد علی بینهایت  
متأثر و مرتب میگریست و میگفت صاحب این ذلمات از سر  
چشمه آب بیخورد بر هر مگفی واجب است در طلب این امر  
برآید و اطاعت کند عمر من با آخر رسیده والا بخدا متش شرف  
میشدم . خلاصه در کربلا مرض شدت کرد و ناخوشی سختی  
کشید سپس با همان حال بنجف اشرف رفته و پس از چند روز  
برای زیارت اهل قبور بقبرستان وادی السلام وارد و به

پسر ارشد خود آقاسیداحمد اظهار کرد من شش روز دیگر  
زنده ام و از این عالم خواهم رفت و محل دفن خود رانی —  
نشان داد . آقاسیداحمد از مدت شش روز سؤال ایشان  
اطهار داشت که در عالم رویا استنباط نمود ولی همینقدر  
خجل و شرمسارم از اینکه عمر کفایت نمیکند که در رکاب قائم  
خدمت کنم امیدوارم که شماها بخدا متش مشرف شده و از جان  
نثاران او گردید و میگفت ایران منقلب میشود شما بانهایت  
همت بارتفاع این ندا قیام کنید خلاصه پس از شش روز همانطور  
که پیش بینی نموده بود فوت و آقاسیداحمد بکمک دو برادر  
ایشانرا در نجف مدفون و بعد از سه روز عزاداری مجلس ختم  
را برچیده و بوطن مراجعت و منتظر این ندا بودند و شب  
و روز با شور و ولهی زیاد بایکدیگر مجالس و مردم را بشارت  
بظهور میدادند (۱) تا در سنه ۱۲۶۴ هـ . ق . که جناب  
ملا حسین با اصحاب از بیلاقات سنگسر ( دودانگه و چهار  
دانگه ) عبور و وارد قلعه شیخ طبرسی گشتند . وفیات  
آقامیرمحمد علی را بمغزی ۱۵ در سال ۱۲۶۳ هـ . ق . میدانند  
۲۸۱ — آقامیر ابوطالب فرزند آ میر محمد علی ( بقیه السیف )  
این مرد بزرگوار داستان شنیدنی و خواندنی دارد که باین  
مختصر ننگجد و تاریخی بیادگار گذاشته و وقایع قلعه را با  
(۱) تاریخ آ میر ابوطالب — ظهور الحق

زبان ساده برشته تحریر درآورده که بهترین مدرک تاریخ  
 نبیل و ما نیز بعضی مطالب آنرا ضمن صفحات این تاریخ  
 درج نمودیم ایشان مانند سایر شه میرزادیها با استثنای  
 تابستان سایر فصول را بمازندران رفته و در قریه ساروکللا  
 ( دوسه کیلومتری علی آباد ) مسکن و بداد و ستد و کسب  
 و کاری مشغول میگشت و سرگذشت خود را چنین مینویسد ( در  
 سنه ۱۲۶۴ وارد علی آباد در ده ساروکللا شدم و کدخدای  
 آن ده کربلائی علیجان بود آمده بنده منزل و گفت خسرو  
 مرا خواست و گفت سعیدالملماء در بار فروش از من بقدر  
 پانصد نفر جمعیت خواسته و ما میخواهیم برویم و تو هم از این  
 دهات هر قدر میتوانی جمعیت فراهم کن کدخدا علیجان  
 جمعیتی جمع و بدنبال خسرو رفت و سپس بعد از چندی  
 برگشته داستان بارفروش و کشته شدن خسرو را در بالا سر  
 شیخ طبرسی چنانچه قبلاً نوشتیم بمرحوم آقا میرابوطالب  
 بیان داشت ) و او باشنیدن این قضیه تشنه تحمیل  
 اطلاعات درباره واقعه شیخ طبرسی و اشخاصی که در آن  
 اجتماع متحصن شده اند گردید . در این بین بمحمد باقر  
 کلادوز که او نیز بمدا در عداد اصحاب درآمد برخوردار  
 محمد باقر راجع بسه نفر از مؤمنین که در نفرشان اهل کربلا  
 ( حاجی محمد کرانلک شیخ عیسی ) و کدخداهل قزوین  
 (۱) کراذ بمعنی عراف است

و در سرپل سیاه رود ( یک یاد و کیلومتری علی آباد بسمت ساری )  
 در محلی مخفی و از ترس قادیکلاینها جرئت بیرون آمدن را  
 نداشته اند با امیرابوطالب صحبت کرد و همانقسمی کسه  
 در صفحات ۳۰۴ و ۳۰۷ جلد اول ذکر کردیم امیرابوطالب آنها را با  
 تصویر لباس و بوسایلی سالماً بشیخ طبرسی برده و با اصحاب  
 مذاکره و تصدیق این امر مبارک را نمود و از اصحاب ملاقات  
 جناب باب الباب را خواستار و همینکه ملاقات دست داد چنان  
 ایشان ضمن صحبت قضایای مازندران و بیوفائی اهالی  
 بارفروش و شهادت اصحاب را چه در بار فروش و چه در جنگل  
 و بین راه همه را بیان فرمودند که امیرابوطالب بینهایت  
 متأثر و منجذب گشت و سپس مرخصی گرفته بشه میرزا و سنگسر  
 رفته اخوان و بستگان و اهالی این دوقریه را اخبار داد و مجدداً  
 بقلعه برآمده با اصحاب پیوست (۱) چون در شب خسروی  
 قادیکلایها و مردم دهات حول وحوش شیخ طبرسی اموال  
 اصحاب را برده بودند و آنها چیزی از قبیل خوراک و پوشاک  
 و سایر مایحتاج جز چند رأس قاطر والاغ نداشتند و امور نیز  
 بینهایت بر آنها سخت بود و از طرفی از راه و رخنه و آداب  
 مازندران و مازندرانیهایی اطلاع بودند لهذا ایشان  
 دامن همت بگم زده قاطر والاغها را بیار فروش و سایر نقاط  
 (۱) تاریخ امیرابوطالب که نبیل هم آنرا نقل نموده است

برده و فروخته برای آنها آن وقته وسایر مایحتاج تهیه و تسلیم داشت و خود نیز در شیخ طبرسی توقف و با اصحاب حـسـق پیوست و موقع ورود حضرت قدوس نیز باستقبال رفت و در قلعه نیز شب و روز بانتظار ورود اخوان و سایر بستگان بود و چون خبری از آنها نشد مضطرب و محزون بود تا روزی مراتب راتوسط آقا رسول بهنمیری بحضور مبارک قدوس عرض و فرمودند معلّمن باش که خواهند آمد و اگر آنها مارا یاری نکنند پس کی یاری خواهند نمود خلاصه پس از چند روز آنها آمده او خوشحال و مسرور گردید (۱)

آمیرابوطالب در تمام جنگها و محاربات دفاعیه اصحاب اعم از جنگ عبد الله خان هزاربربی و جنگ واسکس و جنگ عباسقلی خان لاریجانی که منجر به شهادت جناب بابالب شد و جنگهای بعدی شرکت داشته دارد <sup>ن</sup> مردان بداد . در شب ۹ ربیع الاول ۱۲۶۵ که جناب بابالب زخم کاری خورده آمیرابوطالب نیز دست چپش تیرخورده بود در آن تاریکی شب که اسب بابالب بطنای گیر کرده او طائب را رد کرد ولی افسوس که حضرتش تیرخورده بودند و باو (۲) فرمودند من تیرخورده ام و مرا از اسب پائین آور با اینکه دست چپش تیرخورده و قادر بحرکت نبود مع الوصف

(۱) و (۲) تاریخ امیرابوطالب

دهنه اسب ایشانرا نگهداشته و حضرتش را از اسب پائین آورد و سر مبارکش را بزانو گذاشته متحیر شده بود که چگونه بقلعه برساند تا اینکه حسن و قلی اصحاب خراسانی رسیدند جناب بابالب را بدوش کشیده و در طول دوسه کیلومتر بقلعه بردند و او نیز در جستجوی آسید احمد اخوی بود که کربلائی کاظم را ملاقات و گفت من آسید احمد را بقلعه بردم و آقا میرابوطالب بقلعه مراجعت نمود و در قلعه در اثر اصابت گلوله و جراحت وارده بستری گردید تا اینکه رفته رفته بهبودی یافت و در جنگهای بعدی مشارکت جست .

آمیرابوطالب تا آخر ایام قلعه حاضر و از اصحاب خاص حضرت قدوس محسوب و همینکه حضرتش روز چهارشنبه ۱۶ ربیع الثانی قلعه را ترک و بدزوا در محلیکه برایشان چادر زده بودند اونیز در معیت مبارک بوده و اطراف چادر مزبور باتفاق برادران و سایر بستگان اقامت نمود و همینکه حضرت قدوس باردوی شاهزاده مهدیقلی میرزا رفت و بعد فراشباهی آمده گفت هر که میل دارد قدوس را ملاقات کند بیاید آسید احمد و آمیرابوطالب رفتند و همینکه از خندق گذشته سربازان آنان را دستگیر و چندان باچوب و مشمت و لگد او را زدند که مدهوش شد و سپس لخت کرده فقط پیراهن و شلوار پاره ای در بدن گذاشتند و خواستند

کت هان اورا به بندند مقاومت نموده ولی آسید احمد  
ایشانرا از مقاومت منع نمود . خلاصه این دو برادر دست  
سربازان فوج اصائل و اسیر بودند و آنها را مخفی داشته که  
شاید بتوانند بفروشنند و پولی بگیرند ولی میرغضبها فهمیده  
آنها را سر و پای برده نه پیش شاهزاده بردند همینکه  
مهدیقلی سیرزا فهمید اینها پسران آ میر محمد علی و از سادات  
سنگسر هستند از ملازین العابدین شه میرزادی که در اردو  
مشاور شاهزاده بود پرسید اینها را میشناسی ؟ گفت بلی  
اولاد آ میر محمد علی هستند سپس شاهزاده گفت تیغ بروی  
اینها حرام است و آنها را بملازین العابدین بجای انعام  
بخشید و اوقتمند داشت که مال گزایه کرده این دو برادر را  
بشه میرزاد ببرد قدری تأخیر کرده متاسفانه آسید احمد  
بدست ملا محمد تقی ( ستون کفر ) افتاد و شهید شد ولی  
امیر ابوطالب چون در چادر فراشبازی بود و ملا محمد تقی  
نغمید ممنون ماند . ملا زین العابدین روز جمعه  
هجدهم ربیع الثانی ۱۲۶۵ هـ ق . ایشانرا از منزل  
فراشبازی حرکت داده که بشه میرزاد بروند . امیر ابوطالب  
داستان حرکت را با ملا زین العابدین بسمت شه میرزاد  
چنین حکایت میکنند ( حکایت رفتن ما روپولایت باتفاق  
شیخ زین العابدین شه میرزادی بین راه رفتیم به کلار چون

سواد کوه سنگینی هر بار گران بدوش کشیدن تاشنیدن آن  
بسیار فرق است در آنجا بنده راسپرد بیکنفراهل شه میرزاد  
که در آن ده معلم اطفال بود خود شرف رفت پیش یکی بیک یاور  
چند روز طول کشید معلم بیچاره با چند نفر اهل ده گسه  
رئیسشان را قدمعلی بیک میگفتند از من سئوالات میکردند و  
آنچه بر من معلوم شده بود با دلیل و برهان اثبات امر حق  
مینمودم معلم بی معنی گفت بعضی از حرفهای تو و خیال  
تو همه چه میرساند که صاحب الزمان ظاهر شده تو او را دیده ای  
گفتم از برای تو چه ارزش دارد گفت علمای ما میگویند هر که  
این نوع اعتقاد داشته باشد اجتناب از اولاد او لازم تو از منزل  
من بیرون برو در تکیه منزل کن سفره و ظرف تو باید جدا باشد  
و دلم فتوا نمیدهد که با تو دم کاسه باشم خلاصه رفتیم  
تکیه هشت روز ماندیم تا اینکه شیخ آمد رفتیم روپولایت  
در بین راه از چهارپایدار و دکاندار و از خود شربسبب  
ازیت دیدم و ناسزا شنیدیم تا رسیدیم بیای گدوک . ملا  
محمود برادر جناب ملا علی اصغر شهید بما برخورد و گفت  
هرگاه روز داخل ده بشوید اجماع دارند که شمارا سنگسار  
کنند پس در این ده بمانید شب بروید . این بود که شیخ  
رفت بنده با ملا محمود در آنجا ماندیم نصف شب رفتیم  
شه میرزاد در خانه شیخ . ایشان از ترس خلق جرئت

نگرد که مادر منزلش بمانیم همان شب رفتیم در سنگسار  
والده و اخوی کوچک آقاسید محمد رضا رفته بودند در امامزاد  
قاسم زیرا اهل شهر میرزا بفتوای ملاها خواستند خانه را  
بر سرشان بگویند لذا عموی ما میرزا سید علی ایشان را  
بمضمون زاده برد . در همین ملاقات والده و همشیره ها  
خدا میداند که چه گذشت . از یکطرف سوزش دل برای شهدا  
بآن تفصیل نلت وسختی و خاری . از یکطرف شماتت اعدا و  
سب و لعن کردن و منع کردن در گریه و زاری که چرا برای گفار  
گریه میکنید همه اهل شهر میرزا و فاش نکردند مگر چند نفر  
زنهای صالحه مؤمنه که دختر عمون والده ما بودند بایک  
پیره زن که مشهور غفار سلمه میگفتند آنشب پای برهنه  
در میان همه معاندین شیون گنان و بر سر زنان آمدند در  
سنگسار .... و در جای دیگر مینویسد خدا عالم است که  
بعد از شهادت شهدا بر بازماندگان و بقیه السیف ها چه  
وارد آوردند تا چند سال آنچه بر ما وارد آوردند همه را  
صبر کردیم و در جای دیگر مینویسند آنچه که وارد شد بر ما  
از شهادت شهداء قلعه مبارکه از عمود دیگران و شماتت  
اعدا و سب و لعن کردن مردم بخصوص از بعضی بستگان  
واز ملاها و روسا و خضاب کردن آنها - مبارک باد گفتن -  
شادی کردن - ازیت کردن ما را ثواب میدانستند و

وسخت گرفتن بر ما که ده پانزده نفر از صغیر و کبیر بودیم در  
مدت دو سال و اکثر شبهایی شام میخوابیدیم و بسیار از روزها  
بی نهار پول میدادیم برای آنچه که محتاج بودیم نمیفرود  
چه بسا از روزها با علف بسربردیم و منع شده بودیم از  
حمام و مسجد و آنچه بر ما وارد شد از دست اعدا کشیدیم ....  
و در جای دیگر مینویسد در وقت حرکت کردن از شهر میرزا  
رو بقلعه و وصیت نمودن با برادران والده فرمودند از خدا  
میخواهم شمارا مستقیم بدارد در این امر و مرا صبر کرامت کند  
و پستان را بیرون آورد و فرمود ای فرزندان بروید این شیر  
بر شما حلال و خدا همراهِ شما و بیاناتی فرمودند که جگرها  
را میگذارد ( ۱ ) .

آمرای بوطالب پس از واقعه قلعه همینکه بسنگسار مراجعت  
نمود سبب تصدیق اخوی کوچک ( آقاسید محمد رضا ) و همشیره  
( معصومه ) گردید ولی مردم سنگسار و شهر میرزا بخصوص  
سایر بستگان بقدری بایشان صدمه زدند که قابل زگر نیست  
بارها بخانه ایشان ریخته هستی را غارت و بردند خلاصه  
آمرای بوطالب در اثر عدالت و گرسنگی که در قلعه کشیده بودند  
پیوسته مریض و ناتوان و بستری بوده اند ولی با وجود این  
سختیها و بلا یای وارده پیوسته بتبلیغ و خدمت مشغول  
( ۱ ) تاریخ آمرای بوطالب

زمستانها و بهار برای تبلیغ مازندران مخصوصاً محال علی آباد میرفته و تابستان و پاییز در سنگسر و شهمیرزاد میماندند  
 امیر ابوطالب در ایام جمال اقدس ابهی تصدیق امر مبارک را نمود و سجده شکر بجای آورد که الحمد لله ماندم و یدرک این ظهور اعظم فائز شدم و سپهر دامن دمت بگمزرده با تفاق برادر ( آسید محمد رضا ) در کمال اشتغال و انجذاب بخد امر مشغول و به هدایت و تبلیغ مردم قیام نمود و بقدری سخنان این دو برادر در خلق مؤثر بوده که باعث تصدیق و ایمان اهالی مازندران و سنگسر و شهمیرزاد گردیدند . این دو وجود مبارک دو چراغ درخشنده امر جمال ابهی در صفحات بوده اند و اینهمه مؤمنین مازندران و سنگسر و شهمیرزاد همه تبلیغ شده و هدایت یافته این دو نفس مقدس میباشند .  
 الواحی از قلم مبارک جمال اقدس ابهی و چند فقره نیز از قلم معجز شمیم حضرت عبدالبهاء روحی لمرقده الفدا در شان امیر ابوطالب نازل گشته است .

باری پس از توقف مدتی در بار فروش رحل اقا سمیت به بهمنیر افکنده بزیست و علا امینا که خود از بقیه السیف قلعه مبارکه طبرسی بوده دو دختر خود را بمقدامیر ابوطالب و آسید محمد رضا بداد متاسفانه عناد دشمنان حکومت مازندران را وادار بدستگیری این دو برادر نمود و در سال

۱۲۷۷ ه. ق . آنها را با سه نفر دیگر از اهل بهمنیر ( آقار - آغاغلامرضا - آقا محمود ) که جمعا پنج نفر بودند تحت الحفظ بناهران اعزام و مدت دو سال و دو ماه در زندان شاهی بکمال عسرت و سختی حبس بودند و آقا غلامرضا که بقیه السیف قلعه مبارکه بود بواسطه مرعز اسهال درگذشت و بقیه مستخلصی گشتند و بقدری در آن زندان بر آنها از لحاظ گرسنگی - عربانی - عسرت سخت گذشت که نذکر نتوان نمود و اینقسم که مرحوم آسید محمد رضا در یادداشتهای خود نذکر نموده موصی که وارد زندان شاهی شدند مرحوم ملا صادق مقدس خراسانی و آشیخ ابوتراب اشتهماردی و حاجی محمد اسمعیل زبیبی کاشانی ( برادر حاجی میرزا جانی ) و چند نفر دیگر در آن زندان صلح حبس بودند که آشیخ ابوتراب نیز در همان زندان صعود و جنازه اش را بست حضرت عبدالمطیم برده در دامنه کوه بی بی شهر بان و دفن کردند (۱)

باری آ محمد دانی سنگسری که در دستگاه دولت مقام رفیعی داشته حتی علمای طهران نسبت باو احترامات لازمه بجا میآوردند سبب استخلاص آنان گردید که با سایر (۱) لجنه اماکن متبرکه جسد مطهر آشیخ ابوتراب را از دامنه کوه بی بی شهر بان در چند سال قبل که محل آن مناسب نبود در آورده و بگلستان جاوید نقل نمود .



رفقا از زندان مستخلص و شب را در منزل آ محمد دائی مدعو گشتند و همان شب اورا تبلیغ که مؤمن گشته بعد از خدمات شایانی در امر بنمود این دو برادر به بهم میر مراجعت و خدمات تبلیغی خود را از سر گرفتند و آ میر ابوطالب یکسال بعد از حصول جمال قدم جل نذره الاعظم یعنی در حدود سال یک هزار و سیصد و ده قمری در سن پیری و عارفه ضعف در سنگسر درگذشت و خاندانی برجای گذاشت و جسود المهرش در بقعه اما مزاده قاسم واقعه در سنگسر مدفون است . رحمة الله علیه .

۲۸۲ - آسید احمد ( فرزند ارشد آ میر محمد علی ) -

چنانچه قبلا ذکر شد ایشان در محبت پدر بختبات رفته و اورا در نجف اشرف مدفون و بواسطه مراجعت و بر مسند نشینست و بریاست دینی استقرار یافت و مردم شهر میرزا و سنگسر و سمنان و مجاور آن بخصوص اهلالی بعضی نقاط مازندران با و ارادت و اخلاص کامل جستند . آسید احمد مردی فاضل و واعظ بی بدیلی بوده در فصاحت گفتار و بیان و بلاغت و لالقت لسان کمتر نظیر داشت (۱) در مازندران و مخصوصا در زاد و بوم اجدادی (سنگسر و شهر میرزا) بزرگ و تقوی و تقدس و علم مشهور و معروف بود همینکه اخویش (آ میر ابوطالب)

(۱) ظهور الحق - نبیل

از قلمه شیخ طبرسی بوطن مراجعت و مؤده تجمع اصحاب را در محل مزبور داد آسید احمد بیاد فرمایش پدر در کربلا و نجف افتاد که با و وعده شهادت در رکاب قائم داده بود مخصوصا در وقتیکه از برادر شنید حضراتیکه در قلمه شیخ طبرسی متحصن شده اند جمیعا با استثنای عده معدودی از علما و فضلاء و عااحب معرفت و کمالات معنوی و در تقوی و ورع از تمام ابنای زمان کاملترند لذا بفرست یافت که اگر چیزی برای آنان مفهوم نبود اقدام بچنین امر خطیری که جان و مال و حیاتشان در دراست نمینمود و اینقسم خود را بورطه هلاکت میانداختند لذا چون قصد عزیمت قلمه را نمود بجم غفیری از اهلالی سنگسر و شهر میرزا نیز از جهت اعتمادی که بوی داشتند حضورش رسیده و خواهش کردند که بعد از ورود بقلمه و اطلاع بر حقایق موضوع چنانچه اطمینان کامل حاصل گشت که حق باشد ایشانرا اخبار نماید تا همگی باتهییه آنوقه و تدارک و جمعیت با مدادشان عزیمت نمایند (۱) جناب آسید احمد از فرط علاقه و انقطاع قدم بمیدان مجاهده و ورطه بلا گذارده با بعضی از بستگان منجمله اخوی آسید ابوالقاسم و عمش (آ میر مهدی) و شوهر خواهرش (آ میر ابراهیم) وعده ای دیگر عازم قلمه

(۱) تاریخ بدیع بیانی - ظهور الحق - تاریخ امیر ابوطالب

طبرسی گشتند گرچه در راه قدری مصالی حاصل گشت ولی مع الوصف خود را قبل از محرم ۱۲۶۵ هـ ق . بقلعه رساندند . امیر ابوطالب که در قلعه بود مینویسد ( حضرت قدوس کرارا میفرمودند پیش از ماه محرم در کسی آمد آمد والا دیگر نمیتواند بیاید . بنده از این فرمایش مبارک بسیار محزون بودم چون اخوی آسید احمد با چند نفر خیال آمدن را داشتند و دیر کرده بودند مایوس شدم رفتم در بقعه مبارکه بیرون درب ایستاده بودم آقا رسول بهنمیری در حضور مبارک جناب قدوس ایستاده بود بایشان عرض کردم بزبان بنده عرض کنید که برادرم آسید احمد قرار بود بیاید نیامده است دارم او را بنواهدید که بیاید آقا رسول عرض کرد که فلانسی همچو خواهش دارد آن بزرگوار فرمود آنطرف کوه چسرا مانده اند که نتوانند بیایند بنده از بی معرفتی خسرو جسارت نمودم که نمیشود الا اینکه ایشانرا بغوا عیدتسا بیایند بعد حضرت تبسم نموده فرمودند البته میآیند اگر ایشان نیایند حق را نصرت کنند پس که میآید نصرت کند حق را بنده از این فرمایش متأسن شدم بعد از سه چهار روز اخویها ( آسید احمد و آسید ابوالقاسم ) و عمو ( امیر مهدی ) و دامادمان ( امیر ابراهیم ) آمدند و بنده بدانها عرض کردم باعث چه بود که حضرت فرمودند چرا آنطرف کوه مانده اند

اخوی فرمود از جهت جمع کردن سورات بود که ببرند بسمان از برای سرباز و درپای کوه دم تنگه قراول گذاشته بودند که چهارپادار رو بپاؤندران نروند باین علت طول کشید (۱) خلاصه جناب آسید احمد و بستگان سه روز قبل از محرم نزدیک غروب بقلعه رسیدند و شب را تاسحر با اصحاب در گفتگو و محاوره بود ز فردای آنروز در جلسه ای که بعضی از علمای سوادکوه مانند ملا میرزا بابای گرون و آخوند ملا میرزا بابا کشکائی و ملانادعلی متولی عبدالحق که شاه بابانیز اورای وغیره حضور داشتند با جناب باب الباب تا نزدیک غروبسی بمنظره پرداخت و سئوالات بسیار از هر علم نمود و آن بزرگوار جواب کافی شافی از روی آیات قرآن و احادیث ائمه اطهار درباره ظهور مهدی موعود بداد و همچنین با دلائل عقلیه این ظهور را ثابت نمود لذا آسید احمد تصدیق این امر را نموده ملزم گشت و روز بعد صبحی پس از ادای نماز با تفاق جناب باب الباب و جمعی دیگر بحضور حضرت قدوس مشرف شدند بقدر یکساعت یا بیشتر حضرتش فرمایشاتی میفرمودند و آنها آنچه که در دل قدمد سوال داشتند قبل از آنکه سوال نمایند جواب کافی و شافی شنیدند و بعد آنها را مرخص فرمودند . آقا سید احمد با سرور زیاد زبان بشکرانه

(۱) تاریخ امیر ابوطالب

و ثناء حق گشود که الحمد لله سعادت داشتیم و بلتای حق  
فائز شدیم و مضمون حال را چنین گفت :

کانچه دلم در طلبش میشتافت

در پس این برده نهان بود یافت  
باری حقیقت موضوع و جریان ایمان و تصدیق خود را با هالی  
شهر میرزا و سنگسر بنوشت و اهالی دو قصبه مزبور بعضی ها  
آمدند ولی بعضی ها در عدد رفتن بقلعه برآمدند و بقدری  
تسلیح و مستی بخرج دادند که اطراف قلعه محاصره و طریق  
رفت و آمد بدان از هر طرف مسدود و دشوار گردید لا جرم  
منصرف شدند (۱) آسید محمد رضا در یادداشت‌های خود  
نوشته ( آنچه برای اخوی آسید احمد معلوم شده بود برای  
اهل سنگسر و شهر میرزا بنوشت و این بنده مکتوب را بایشان  
رساندم خواندند و هر یک عذری آوردند گفتم شما زود عهد  
را شدستید و مثل شما مثل توفیان موافق گردید زیرا که محک  
ظهور قائم بمیان آمد ) .

خلاصه آقا سید احمد در قلعه بماند و با سایر اصحاب در گلیه  
محاربات دفاعی شرکت جست و در لیله ۹ ربیع الاول ۱۲۶۵ که  
جناب باب‌الباب شهید شدند ایشان نیز دست چپش بواسطه  
اصابت گلوله آسیب فراوان دید که در اثر جراحت وارده

و این زخم مهلك در میدان جنگ زیست نتوانست که کربلائی  
کاظم شه میرزای ایشانرا بقلعه رساند و مدتی در قلعه  
بستری تاجراحت وارده بهبودی یافت و قبل از حرکت حضرت  
قدوس از قلعه همینکه آثار رسول بهنمیری نزد آسید احمد آمد و  
گفت شاهزاده مهدیقلی میرزا قول داده و بقرآن قسم خورده  
که با کسی تازی ندارد و بیایید برویم ایشان فرمودند تا  
این بزرگوار در قلعه تشریف دارند ما جانی نخواهیم رفت (۱)  
روز چهارشنبه ۱۶ جمادی الثانی ۱۲۶۵ که حضرت قدوس  
طرف عصری قلعه را ترک و بدروا تشریف برند آسید احمد  
با دو برادر و عمو و داماد در معیت مبارک بمحل مزبور  
رفتند و فردای آنروز ( پنجشنبه ) که بدیله و نیرنگ حضرت  
قدوس را بارد و بردند و فراشباشی آمده اظهار نمود گسه  
میل ملاقات قدوس را دارد میتواند با من بیاید لذا آقا سید  
احمد و امیر ابوطالب همراه او بسمت اردو رفتند که در قریب  
خندق آنها را گرفته و عریان کردند و سربازان فوج اصائلو  
آنان را اسیر و بمنزل خود برده لای حصار و نمود مخفی کرده که  
بفروشنند و همان قسمی که قبلا متذکر داشتیم آسید احمد  
فریاد مینمود و قسم میداد که مراحم شهید نموده به نزد  
رفقایم بفرستید و نگذارید که من از این فیض عظمی محروم شوم

سربازان بالگرد میزدند و میگفتند ساکت باش میآیند شما را  
میرند و میکشند و همانطوریکه در صفحات ۳۸۶ الی ۳۹۵ جلد اول

زکرشده آسید احمد و امیر ابوطالب رانند شاهزاده برده  
همینکه بیت ایشان را سئوال و شناخت آنان را بلازین العا  
شه میرزای بخشید که بشه میرزاد برساند ولی او قدری  
تاخیر نمود که میرزا محمد تقی ساروی با چند نفر از علماء باردو  
آمدند و همان قسمی که متذکر داشتیم روز جمعه ۱۸ جمادی الثانی

۱۲۶۵ در میدان لزوا قرب حمام شهید نمودند .  
از آقا سید احمد پسری بچاماند بنام آسید محمد باقر که پس  
از شهادت پدر با اینکه از دست اعدا و معاندین عذمات  
و آزار زیادی متحمل گردید علمدار امر در صفحات سنگسار  
و شه میرزاد و سمنان و مازندران بوده است . (۱)

۲۸۳ - آسید ابوالقاسم ( فرزند امیر محمد علی ) - همان  
قسمی که قبلا ذکر نمودیم ایشان نیز در مصیبت پدر و دو برادر  
عزیمت عتبات عالیات نمود و پس از قوت والد با اتفاق برادر  
سنگسار و شه میرزاد عودت نموده بخدمت برادر بزرگ پرداخت  
از درجه اطلاعات و معلومات او اطلاع صحیحی در دست  
نیست همینقدر معلوم شده موقتیکه آسید احمد از سنگسار  
بعزم قلعه حرکت نمود امیر ابوالقاسم در رکاب برادر ارشد

(۱) امیر ابوطالب - ظهور الحق

حرکت و بقلعه وارد گشته و بشرف ایمان فائز و در زمره اصحاب  
محسوب گردید و در کلیه محاربات دفاعیه اصحاب مشارکت  
داشته و فداکاری بی سابقه ای نمود مخصوصا در جنگ واسکس  
و موقمیگه سختی و گرسنگی دست داد و اعداء در بیرون قلعه  
بالای برجها فریاد میکردند و ناسزا میگفتند که شما را  
سحر کرده اند با این گرسنگی و سختی چرامانده ایست و  
بیرون نیائید پلو فراوان و نان فراوان امیر ابوالقاسم  
فورا بیاد خواب خود در سن ۱۲ سالگی افتاد و میگفت اینها  
لشکر دجالند و موضوع خواب او این بود که در سن ۱۲ سالگی  
خوابی دید که از اصحاب قائم شده و در جایی محبوس و گرسنه  
است و در بالای سرش روی او دجال بالشگوش فریاد میکند  
نان و گوشت نان و گوشت بیائید بگریید همینکه فهمید  
اینها لشکر دجالند جواب میگوید نان و گوشت عزای شما  
عزای شما باشد سپس بیدار شده خواب خود را برای پدر  
و مادر بیان نمود و پدرش امیر محمد علی لبان او را بوسه داد و  
گفت که انشاء الله شما از اصحاب حضرت قائم محسوب خواهی  
شد . خلاصه در شب ۹ ربیع الاول بکمک برادر امیر ابوطالب  
جناب باب البابراکه تیر خورده بود از اسب پائین آورده و بقلعه  
فرستادند و پس از ختم غائله قلعه در مصیبت (۱) حضرت قدوس

(۱) تاریخ امیر ابوطالب

سربازان بالگد میزدند و میگفتند ساکت باش میآیند شما را  
میرند و میکشند و همانطوریکه در صفحات ۳۸۶ الی ۳۹۵ جلد اول

ذکر شده آسید احمد و امیر ابوالباراند شاه زاده برده  
همینکه بیت ایشان را استعرا ل و شناخت آنان را بپلازین العا  
شهر میرزای بخشید که بشهر میرزاد برساند ولی اوقدری  
تأخیر نمود که میرزا محمد تقی ساروی با چند نفر از علماء بار و  
آمدند و همان قسمی که متذکر داشتیم روز جمعه ۱۸ جمادی<sup>لثانی</sup>

۱۲۶۵ در میدان لزوا قرب حمام شهید نمودند .

از آقا سید احمد پسری بیاماند بنام آسید محمد باقر که پس  
از شهادت پدر با اینکه از دست اعدا و معاندین عدومات  
و آزار زیادی متحمل گردید علمدار امر در صفحات سنگسر  
و شهر میرزاد و سمنان و مازندران بوده است . (۱)

۲۸۳ - آسید ابوالقاسم ( فرزند آسید محمد علی ) - همان  
قسمی که قبلا ذکر نمودیم ایشان نیز در مصیبت پدر و دو برادر

عزیمت عتبات عالیات نمود و پس از فوت والد با اتفاق برادرها  
بسنگسر و شهر میرزاد عودت نموده بخدمت برادر بزرگ پرداخت

از درجه اطلاعات و معلومات او اطلاع صحیحی در دست  
نیست همینقدر معلوم شده موقعیکه آسید احمد از سنگسر  
بعزم قلمه حرکت نمود امیر ابوالقاسم در رکاب برادر ارشد

(۱) امیر ابوطالب - ظهور الحق

حرکت و بقلعه وارد گشته و بشرف ایمان فائز و در زمره اصحاب  
محسوب گردید و در کلیه محاربات دفاعیه اصحاب مشارکت  
داشته و فداکاری بی سابقه ای نمود مخصوصا در جنگ واسکس  
و موقعیکه سختی و گرسنگی دست داد و اعداء در بیرون قلعه  
بالای برجها فریاد میکردند و ناسزا میگفتند که شما را  
سحر کرده اند با این گرسنگی و سختی چرامانده ایید و  
بیرون نیآئید پلو فراوان و نان فراوان امیر ابوالقاسم  
فورا بیاد خواب خود در سن ۱۲ سالگی افتاد و میگفت اینها  
لشکر دجالند و موضوع خواب او این بود که در سن ۱۲ سالگی  
خوابی دید که از اصحاب قائم شده و در جایی محبوس و گرسنه  
است و در بالای سرش روی هوا دجال بالشگرش فریاد میکنند  
نان و گوشت نان و گوشت بیایید بگیریید همینکه فهمید  
اینها لشکر دجالند جواب میگویید نان و گوشت عزای شما  
عزای شما باشد سپس بیدار شده خواب خود را برای پدر  
و مادر بیان نمود و والدش امیر محمد علی لبان او را بوسه داد و  
گفت که انشاء الله شما از اصحاب حضرت قائم محسوب خواهی  
شد . خلاصه در شب ۹ ربیع الاول یکم برادر امیر ابوطالب  
جناب باب الیابراکه تیر خورده بود از اسب پائین آورده و بقلعه  
فرستادند و پس از ختم غائله قلعه در مصیبت (۱) حضرت قدوس

(۱) تاریخ امیر ابوطالب

بد زوا رفته در روز پنجشنبه ۱۷ جمادی الثانی ۱۲۶۵ ق. هـ  
در مذبحه عمومی سرمائه شهید گردید هر چند نبیست  
شهادت او را در شب شهادت ملا حسین نوشته ولی امیر  
ابوطالب در مذبحه و مغلوبه پنجشنبه ۱۷ جمادی الثانی  
نوشته است . نبیل مینویسد امیر ابوطالب شرح جانانازی  
وفد اکاری دو برادر خود را که بشهادت رسیده اند بحضور مبارک  
حضرت بهاء الله معروض داشت .

۲۸۴ - امیر مهدی برادر امیر محمد علی (عموی آسید احمد)  
اهل امامزاده قاسم سنگسر و از سادات صحیح النسب بود  
و در اوایل ظهور حضرت باب اعظم در مصیبت برادر بختیاری  
عالیات مشرف و ندای الهی را از ملا ولی الله آملی گسسته  
تازه از اصفهان بدانجا آمده و آثار حضرت نقطه اولی را در آنجا  
آورده بود بشنید و پس از فوت برادر با برادرزاده هـ  
( آسید احمد - آسید ابوالقاسم - امیر ابوطالب ) بسنگسر  
مراجعت نموده و بزیست تا اینکه آقا میر ابوطالب از قلعه  
طبرسی بسنگسر آمده و اجتماع اصحاب را در آنجا مژده داد  
لذا باتفاق دو برادرزاده بمانندران حرکت و ۳ روز مانده به  
محرم ۱۲۶۵ وارد شیخ طبرسی گردید و یکروز و یکشب با  
اصحاب و جناب باب الباب بمناظره پرداخته تصدیق امر  
رانموده و شرف ایمان فائز گردید و سپس در قلعه بمانند و

و بنصرت پرداخت و در جمیع محاربات دفاعیه مشارکت جسته  
و عاقبت در کتاب حضرت قدوس بد زوا رفته در مذبحه عمومی  
روز پنجشنبه هفدهم جمادی الثانی در سرمائه شهید  
گردید . (۱)

۲۸۵ - سید محمد فرزند امیر مهدی (بقیه السیف) -  
امیر مهدی همینکه در مصیبت برادرزاده ها بسمت قلعه  
طبرسی حرکت کرد فرزند خردسال خود سید محمد را همراه  
برد و او در محاربات دفاعی با پدر بوده است متاسفانه  
در موقع سختی و کرسنگی و عسرت بدون اجازه پدر چند روز قبل  
از بیرون رفتن اصحاب از قلعه بارد و رفته تحت الحفظ بود  
تا اینکه گار قلعه خاتمه یافته و همه اصحاب را شهید نمودند  
و چون او طفل بود شاهزاده مهدیقلی میرزا بقاسم خان سرخه  
فرمانده فوج سمنان وی را بخشید و او خود را مبلغ جزئی  
خریده آزاد گردید و بوسایلی بسنگسر مراجعت نمود (۲) .

۲۸۶ - امیر ابراهیم ( شوهره مشیره آسید احمد ) -  
چنانچه معلوم است همینکه امیر ابوطالب از قلعه مبارک  
طبرسی بسنگسر آمد و مژده ظهور و اجتماع اصحاب بر آیت سو  
ر او در قلعه بداد او نیز در مصیبت آقا سید احمد بمانندران  
شناخته و سه روز قبل از محرم ۱۲۶۵ ق. هـ وارد قلعه مزبور  
(۱) تاریخ امیر ابوطالب (۲) تاریخ امیر ابوطالب

گردید و از جمله کسانی بود که ناظر مباحثه آسید احمد با  
 علمای اصحاب در شب اول ورود و همچنین ملاقات فردای  
 آنروز با جناب باب‌الباب و مناظره دینی آنها بود که منجر  
 بتصدیق این امر مبارک و فوز بحر فان گردید . آمیر ابراهیم  
 نیز دست شکرانه بدرگاه باری تعالی بلند که از این فیض  
 عظمی محروم نگشت لذا در قلمه بماند و بنصرت پرداخت  
 و در محاربات دفاعیه اصحاب مشارکت جسته مخصوصاً در شب  
 واسکس از جمله کسانی بود که هجوم بمنزل شاهزاده مهد یقلی  
 میرزا نمود و در میان ایوان آن خانه یک کیسه پول که باندریک  
 شمشیر کیسه را پاره و پولها ریخت ولی طبق دستور قبلی  
 حضرت قدوس اعتنائی ننمود فقط کوزه باروطی یافت که آنرا  
 برداشت خلاصه آمیر ابراهیم ایام سختی و گرسنگی را  
 تحمل کرده همینکه حضرت قدوس قلمه را ترک و بسمت  
 دزوات شریف بردند او نیز در معیت مبارکش بدزوا رفت  
 و فردای آنروز در مذبحه عمومی روز پنجم شنبه ۱۷ جمادی الثانی  
 در سرمانده شهید گردید (۱) . و اما عیالش معصومه  
 (خواهر آسید احمد) بدفعات عدیده از سنگسرها و شمشیرزاد  
 بتوسط مکارها آنچه توانست آذوقه و البسه برای اصحاب  
 فرستاد و فداکاری بیشماری در اینراه بنمود و بعد از شهادت  
 (۱) تاریخ آمیر ابوطالب

برادرها و شوهر خانه او را معاندین غارت و او را از یست  
 بشمار نمودند ولی این شیرزن پندان اعتنائی ننموده  
 بلکه با لسان فصیح و بدون خوف ناس را تبلیغ دمی نمود .  
 اکثر اوقات در منزل او احبا مجتمع شده و به بیاناتش ستم  
 بودند تا اینکه مجتهد سنگسر که با ایشانهم منسوب بود  
 حکم کرد او را بیاورند و نزدیک خانه خود با حضور کلانتر  
 سنگسر سنگباران و شهیدش سازند لذا عموم اهالی سنگسر  
 حرکت نموده او را از منزل حرکت داده بسمت خانه کلانتر  
 بردند و آب دهن بروی او می انداختند و از زخم زیبان  
 و دست فروگذاری ننمودند ولی آن زن شیردل در نهایت  
 اقتدار وارد خانه مجتهد شده لسان بتوییح او وزبان بتبلیغ  
 باز میگند و داد سخن میداد بطوری که مجتهد مجبور شده  
 عذرخواهی و مرخصش مینماید و همین مسئله سبب ایمان  
 چندین نفر از زن و مرد سنگسر میگردد . خلاصه این خانم  
 محترمه خدمات زیاد در امر الله نمود و در سنه ۱۲۹۷ هـ . ق .  
 از این عالم صعود نمود (۱) .

۲۸۷ - محمد مهدی (بقیه السیف) - اونیز در معیت

بستگان بقلمه طبرسی برآمده در موقع سختی و گرسنگی چند  
 روز قبل از بیرون رفتن اصحاب از قلمه باردورفته تحت الحفظ  
 (۱) ظهور الحق

بود تا اینکه کار ارد و خاتمه گرفته و همه اصحاب راشهید نمودند لذا چون طفل بود شاهزاده مهدیقلی میرزا او را بقاسم خان سرخه‌ای فرمانده فوج سمنان بخشید و او خود را بمبلغ جزئی خریده آزاد و بسایلی بسنگسر مراجعت نمود (۱).

۲۸۸- ابوالقاسم پسر ابومحمد سنگسری

۲۸۹- محمد علی

در سنگسر دوفرد مرد بزرگوار که صاحب کشف و کرامت بودند یکی را کربلائی علی که بعد از کربلا خواست شد و دیگری کربلائی ابومحمد. هر دو نفر از مردان خوش قلب پاک دینت و از عابدین و سالکین طریق و از نیکان آن عهد و زمان بوده اند کربلائی ابومحمد را دو پسر بود یکی را محمد علی و آن دیگر را ابوالقاسم میگفتند. آن شبی که ابوالقاسم بدنیا آمد کربلائی ابومحمد میگفت صاحب الزمان بدنیا آمد از آنوقت تا زمان ظهور حضرت نقطه اولی همیشه بهر کس که میرسید مخصوصا از مکاریها استفسار مینمود که از حضرت قائم چه خبر داری آیا ظهور او را شنیده اید از کثرت پرسیدن بعضی از مردم میگفتند ما نقش عیب کرده دیوانه شده است تا اینکه نزدین رحلت خود خبر داد امسال این بهار که پهنرتازه در آمد منتظر باشید از سمت خراسان سید علی نامی با جمعیت میآید بروید با و ملحق شوید که از جانب امام (۱) امیر ابوطالب

علیه السلام است (۱)

و همچنین دو سال پیش از ظهور حضرت نقطه ماد و همشیره های محمد علی از برایش زن نامزد کرده بودند ولی پدرش (کربلائی ابومحمد) را خبی نمیشد تیغ فرمودند پسران مرا آلوده با سیاب دنیا و مقید بگرفتن عیال نکنید اینها باید در پای رکاب حضرت شهید شوند و اکثر روزها دست بر پشت ابوالقاسم که پسر کوچک بود میزد و میگفت بابا تو پسر منی زنهار زنهار تو را گول نزنند و اسباب تزویج تو را فراهم سازند تو بایستی در رکاب قائم شهید شوی. خلاصه کربلائی ابومحمد قبل از حرکت جناب باب الباب از خراسان مرحوم شده و تمام پیشگوئیهای او مصداق پیدا کرد (۲)

موقعیکه امیر ابوطالب از قلعه طبرسی بسنگسر آمده و مژده ظهور و تجمع اصحاب را در ظل رایات سود در قلعه بسداد این دو برادر با هم گفتند که پدر مرحوم ما وصیت کرد که این بهار پهنرتازه در آمد منتظر باشید از سمت خراسان سید علی نام با جمعیت خواهد آمد و ادعای حقیقت مینماید و بر خلق لازم است که بروند او را یاری و نصرت کنند که رایات حقه هستند پس بر ماست که برویم و نصرت آنان کنیم پس این دو برادر محمد علی و ابوالقاسم در محبت سایه پیر



بمازندران شتافته و با اصحاب در قلعه پیوستند و نصرت حق قیام کرده و در تمام محاربات مشارکت جسته و عاقبت در آن روزیکه اصحاب را در مذبحه عمومی سر مائده روز پنجمشنبه ۱۷ جمادی الثانی ۱۲۶۵ هـ. ق. شهید نمودند این دو نفر را شاهزاده مهدیقلی میرزا در اردو بدست میرغضب داده شهیدشان نمودند (۱).

۲۹۰ - ملا سفر علی ( پسر کربلایی علی ) - از جمله مبشرین ظهور در سنگسر کربلایی علی بودند که در آن روز در صفحه ۵۷۰ بمیان آمد . این مرد شب و روز با حالت پیری و از روی انجذاب و شور نفوس را برای شنیدن ندا نوید می داد و موقع ظهور حضرت نقیضه اولی همیشه بمردم میگفت این ظهور حق و این رایات رایات حق است و بر هر منگنی واجب که برو نصرت کند و چون خود پیر و بواسطه ضعف قادر بر رفتن نبود پسر خود ملا سفر علی را بقلعه فرستاد و او در محاربات دفاعیه اصحاب مشارکت و عاقبت در مذبحه عمومی سر مائده روز پنجمشنبه ۱۷ جمادی الثانی بشهادت رسید و همینکه خبر شهادت پسر بپدر رسید بتمام رفته خضاب نمود و در کوچه و محله هر که را میدید میگفت چرا بمن مبارکباد نمیگوئید که پسر مرا داماد کرده ام و مردم این حالت او را حمل بر جنون او میدانستند (۲)

۲۹۱ - کربلایی اسمعیل مقدس سنگسری - همینکه ناه آسید احمد بسنگسر رسید او بمازندران شتافته و بقلعه درآمد و در زمره مؤمنین در محاربات دفاعیه شرکت و عاقبت در مذبحه عمومی روز پنجمشنبه ۱۷ جمادی الثانی در سر مائده بشهادت رسید (۱).

۲۹۲ - علیخان ( اهل سنگسر ) همینکه ناه آسید احمد رسید بمازندران شتافته و بقلعه درآمد و در زمره مؤمنین در محاربات دفاعیه مشارکت جسته و عاقبت روز پنجمشنبه ۱۷ جمادی الثانی در مذبحه عمومی در سر مائده بشهادت رسید (۲).

۲۹۳ - محمد ابراهیم معروف بسیف الدین - ایشان در علی آباد دکان داشته همینکه شنید عده ای از اهالی سنگسر و شهر میرزا بقلعه میروند دکان را رها کرده در محبت آنها بقلعه درآمد و در زمره مؤمنین در محاربات دفاعیه مشارکت جسته و عاقبت روز پنجمشنبه ۱۷ جمادی الثانی در مذبحه عمومی شهید گردید (۳).

۲۹۴ - کربلایی ابراهیم پسر ملا شجاع - ایشان همینکه ناه آسید احمد بسنگسر رسید در محبت دیگران بمازندران شتافته و بقلعه درآمد و پس از فوز بایمان در محاربات

( ۲۷۴ )

دفاعیه اصحاب مشارکت جسته و عاقبت در مذبحه عمومی  
روز پنجشنبه ۱۷ جمادی الثانی ۱۲۶۵ در سرمائده  
بشهادت رسید (۱) .

۲۹۵- عبدالمعظم سنگسرن - همینکه نامه آسید احمد  
بدو رسید بمازندران شتافته و بقلمه در آمد و پس از فوز  
بایمان در محاربات دفاعیه اصحاب شرکت جسته و عاقبت  
در مذبحه عمومی روز پنجشنبه ۱۷ جمادی الثانی در سر  
ماده بشهادت رسید (۲) .

۲۹۶- علی احمد مقنی

۲۹۷- عباسعلی

۲۹۸- ملاعلی اکبر مندس پیشنماز

۲۹۹- ملاحسینعلی (برادر ملاعلی اکبر)

این چهار نفر از جمله کسانی هستند که نامه آسید احمد  
را ملاحظه و از سنگسرن بمازندران حرکت کرده و بقلمه در آمدند  
و پس از مذاکره و مباحثه تصدیق این امر را نمود و شرف ایمان  
فائز گشتند و ضمناً در معیت سایر اصحاب در محاربات دفاعیه  
از قبیل جنگ واسکس و جنگ عباسقلی خان لاریجانی در لیله  
۹ ربیع الاول و سایر جنگها مشارکت داشته و سختی و گرسنگی  
نیز کشیده و تا خاتمه کار قلمه مقاومت نموده و همینکه حضرت

(۱) و (۲) تاریخ آمیرابوطالب

( ۲۷۵ )

قدوس از قلعه خارج شدند آنها در رکاب مبارکش بودند  
و عاقبت در زوا در مذبحه عمومی روز پنجشنبه ۱۷ جمادی  
الثانی ۱۲۶۵ ق. ه. سرمائده شهید گردیدند (۱)

۳۰۰- کربلائی کاظم شه میرزادی - ایشان از جمله

کسانی است که ناه آسید احمد را ملاحظه نمود از شه میرزاد  
بمازندران حرکت و در جنگهای واسکس و عباسقلیخان و سایر  
جنگها در معیت سایر اصحاب قلمه طبرسی مشارکت داشته  
و در جنگ عباسقلیخان موقعیکه گلوله شمخال بدست آسید  
احمد اصابت و بیطاقت شده بود ایشانرا یاری کرده و بقلمه  
رساند و عاقبت در مذبحه عمومی روز پنجشنبه ۱۷ جمادی الثانی  
در سرمائده بشهادت رسید (۲)

۳۰۱- کربلائی احمد شکارچی ( مصروف بچاشمی ) (۳)

ایشان اهل شه میرزاد که بنصرت اصحاب بقلمه در آمد  
و در جنگ عبدالله خان هزار جریبی و سایر جنگهای کوچک  
مشارکت کرده و در شبیخون واسکس جزو آن ۲۰۲ نفری بود  
که بسمت واسکس حرکت کردند ولی او در همان شب بدون  
اجازه از اصحاب جدا شد که برود بعلی آباد و شه میرزاد آنها  
و بستگان خود را خبر نماید تا فرار کنند تمام فادیکلائیها

(۱) آمیرابوطالب (۲) آمیرابوطالب (۳) چاشم قریه ایست واقع  
در سه فرسخی شه میرزاد ولی جزء بلوک دوانگه هزار جریب  
مازندران است .

اورا شناخته و گرفتند و بردند بقادیکلا و گرفتاری او موقعی بود که شاهزاده مهدیقلی میرزا در واسکس شکست خورده و با یأس و ناامیدی بقادیکلا رفته بود لذا اورا نا س ز شاهزاده بردند و اونیز دستور داد بوضع ناهنجاری شهید نمودند (۱).

۳۰۲ - ملاعلی اصغر عارف سنگسری - همینکه نامه آسید احمد بسنگسر رسید ایشان از جمله کسانی بودند که جهت نصرت اصحاب بمازندران حرکت و بقلعه شناخته و بفوز ایمان و عرفان نائل آمد و در محاربات دفاعی با سایر اصحاب مشارکت داشته و در اواخر ایام که دشمن در قلعه را محاصره و برجها ساخته و از بالای برج بداخل قلعه تیراندازی مینمودند تصادفا در اثر گلوله خمپازه ای که از بالای منجنیق انداختند بد و اسابت نمود شهید و در قلعه مدفون گردید (۲).

۳۰۳ - محمد رضی (بقیه السیف) - ایشان در زمهره اصحاب در تمام جنگهای دفاعی مشارکت جسته همینکه روز چهارشنبه ۱۶ جمادی الثانی ۱۲۶۵ کلیه اصحاب قلعه را تخلیه و بد زود رفتند او در شب پنجشنبه هفدهم از سایر اصحاب جدا شده و شبانه رو بسنگسر رفت و محفوظ ماند (۳).

(۱) آبراهوطالب (۲) میرزا طفعلی آبراهوطالب (۳) آبراهوطالب

۳۰۴ - ملا ابورحیم شه میرزادی

۳۰۵ - حسینعلی پسر اسمعیل ترک سنگسری

این دونفر از جمله کسانی هستند که نامه آسید احمد را حظه از شه میرزاد و سنگسر بمازندران حرکت و بقلعه در آمدند و پس از مذاکره بشرف ایمان فائز و در زمره اصحاب در محاربات دفاعی مشارکت نمودند و پس از جنگ واسکس با اجازه حضرت قدوس در معیت ملا سمید رزه کناری و مشهدی علی محمد علی آبادی ساروکلائی و ملا میرزا محمد تلخا ص و کربلائسی امیر سوادکوهی خرجی بایکلائی و فتح الله از اولاده که جمعا هفت نفر بودند بعلت اینکه اهل مازندران و همراه ورخنه اطراف قلعه و شهرها و دهات حول علی آباد آشنائی کامل داشتند از قلعه برای تهیه آذوقه و قند و چای و سایر مایحتاج خارج شدند متاسفانه گرفتار قادیکلائیها شده و موقعی که مهدیقلی میرزا در واسکس شکست فاحش خورده و فرارا بساری رفته و میخواست تهمیه قوا نماید آنان را بساری برده تسلیم مشارالیه نمودند و او هم آنها را تحویل ملاهای بیرحم سنگدل بخصوص ملا محمد تقی ساروی (ستون گز) داد که در میدان جلوی کاروانسرای وکیل بوضع ناهنجاری شهید نمودند (۱).

(۱) تاریخ آبراهوطالب

۳۰۶ - ملا علی محمد پیشنماز (بقیة السیف) - اهل سنگسر بوده همینکه نامه آقاسید احمد رسید بسرعت خود را بقلمه رسانده و پس از فوز بایمان در زمره مؤمنین در آمد و بنصرت اصحاب قیام و در جمیع محاربات مخصوصا در جنگ واسکس که در رکاب حضرت قدوس بوده است مشارکت داشته و موقعی که در زوا فراشباشی جهت ملاقات حضرت قدوس اصحاب را دعوت نمود او بار و رفته دستگیر گردید و پس از آنکه کار اصحاب خاتمه یافت او را فروختند و بوطن مراجعت نمود و چند سال حیاة داشت . چون مقصدش پیشنمازی و پیا بود کتمان میگرد حتی بزیارت همد رفت که شاید از این اتهام بیرون آید ولی در مراجعت نتیجه ای ندید سپس بمزم مکه حرکت و از دوره ریاستش ایامی باقی ماند که بین راه مکه مرحوم گشت (۱)

۳۰۷ - ملا محمد رضا عارف - (بقیة السیف) - اهل سنگسر بوده همینکه نامه آسید احمد رسید بسرعت خود را بقلمه رسانده و پس از فوز بایمان در زمره مؤمنین در آمد و بنصرت اصحاب قیام و در محاربات دفاعیه مشارکت نمود و پس از خاتمه کار اصحاب قلمه و مذبحه عمومی او را فروختند که آزاد شده بوطن مراجعت نمود ولی در هدایت اشخاص (۱) امیر ابوطالب

فداکاری بیشماری نمود و تا دم آخر نهایت جدیت و خدمت با امر نموده و بلا یای بیشمار کشید و گرا را بحبس و زندان افتاد تا دم آخر حیاة بفکر هدایت خلق بوده تا از این عالم ارتحال جست (۱)

۳۰۸ - کربلائی ابراهیم لاغری (بقیة السیف) ایشان مانند سایرین همینکه نامه آسید احمد رسید بسرعت خود را بقلمه رسانده و در زمره اصحاب در آمد و در اغلب محاربات دفاعی شرکت جستة بخصوص جنگ عبد الله خان هزار جریبی و واسکس که شجاعت فوق العاده بخرج داد و در دینجه کلا که شیر انداختند چند ساقچه بدست او اصابت نمود متاسفانه در دعوی سردار لاریجانی ( شب ۹ ربیع الاول ) که منجر بشهادت جناب باب الباب گردید او فرار کرده بولایت رفت و محفوظ ماند (۲)

۳۰۹ - عبد الجبار (بقیة السیف) - ایشان همینکه نامه آسید احمد بسنگسر رسید بفروری بقلمه شتافته و در زمره اصحاب در آمد و پس از فوز بایمان در معیت سایرین بمحاربا دفاعیه پرداخت و در خاتمه کار و تخلیه قلمه موقعی که فراشباشی جهت ملاقات حضرت قدوس اصحاب را بار و دعوت نمود بار و رفته دستگیر و پس از مذبحه عمومی روز

پنجشنبه و شهادت اصحاب او را فروختند آزاد شده بوطن مراجعت نمود و درسنگسر از معاندین امر بلایای بیشمار بدید و کرارا بدبس و زندان افتاد و تا دم آخر بخدمت امر مشغول تا از این عالم برفت (۱) .

۳۱۰ - میر محمد علی (بقیة السیف) - ایشان نیز در معیت سایر سنگسریها بقلعه درآمد و در زمره اصحاب در جنگهای دفاعی مشارکت جست و روز پنجشنبه ۱۷ جمادی الثانی قبل از آنکه تهیه مانده داده شود و پیش از شلیک سربازان بمیر ابراهیم ( داماد آسید احمد ) اظمه ارگرد این سربازان که پشت در پشت هم صف کشیده اند خیال تیرباران ما را دارند . بیا در میان این مزرعه باقی ( بقول مازندرانی باقالا زار ) که پشت سرماست خود را پنهان و فرار کنیم . میر ابراهیم با و اظمه ار نمود که وای بر تو میخواستی حق را پشت کنی این جان پوسیده بقدر خاکستر ارزش ندارد که بیرون ببریم لذا میر محمد علی خود را در میان مزرعه باقالا انداخته شب بشب طی طریق نمود تا بسنگسر رسید و محفوظ ماند (۲) .

۳۱۱ - ملا صالح پیشنماز (بقیة السیفی که معروض شد )

ایشان اهل سنگسر و دهکده ناه آسید احمد رسید بسرفست

(۱) و (۲) تاریخ آمیرابوطالب

در معیت سایرین بقلعه شتافته و پس از فوز بعرفان در زمره مؤمنین درآمد و در جمیع محاربات با سایر اصحاب مشارکت کرد . پس از خاتمه کار قلمه و مذبحه عمومی روز پنجشنبه او را دستگیر و فروختند که آزاد شده باحالت اعراض بوطن برگشت و چون قصدش ریاست و پیشنمازی بود باعث فتنه و فساد و اعراض اکثر مردم سنگسر و شه میر زاد گشت (۱) .

۳۱۲ - سید علی زرگر (۲) بقیة السیفی که معروض شد او اهل سنگسر و در اول ورود بقلعه و بعد از تحقیق مطالب و اثبات این ظهور چنان در امر مستقیم و ثابت بود که میگفت هر که از این امر رو برگرداند و از قلعه بیرون رود یقین گسه در نطفه اش خللی است و با اینکه سواد هم داشته مع الوصف دم آخر غیالات شییطانی او را وسوسه کرد نیل زرنندی مینویسد ( نامه ای که میرزا حسین متولی قی خائن بحباسقلی خان لاریجانی نوشت و او را از شهادت جناب باب الحباب آگاه ساخت توسط این سید علی زرگر فرستاد ) . خلاصه این مرد در وقت سختی و گرسنگی و تنگی آذوقه که برنج انباری را تقسیم کردند برنج سهمی خود را گرفته و شبانه از راه خندق بیرون رفت که او را سربازان دستگیر و پیار و (۱) تاریخ آمیرابوطالب (۲) سید علی زرگر مقصود این نیست که شغل زرگری داشته باشد بلکه تلایفه او با اسم زرگر خوانده میشوند .

بردند و قریب پنجاه روز در کند و زنجیر بود و آخرالمرخود را خرید  
و مرخص شد و بسنگسرفرشته معرفی گردید و نسبتهای بد با صاحب  
قلعه و امر میداد و سب و لعن میکرد در صورتیکه در جنگ عبداللہ  
خان هزار جریبی شجاعت زیاد بخرج داده و با چوب دستی چند  
نفر را کشته بود و جہاد میدانست ولی در سنگسریاعت حجاب  
خلق شد . سید محمد مجتهد سنگسر چون پدر عمیالش بوده با آن  
داماد همدست شده چه بلائی بسریقیۃ السیف ها و بستگان  
و عائلہ آنها وارد آوردند که وصف کردنی نیست .

۳۱۳ — میر جبار آسیابان (بقیۃ السیفی که معرفی شد) اهل  
سنگسر و راول ورود بقلعه در زمره اصحاب داخل و در جنگهای  
دفاعی مشارکت جست ولی در وقت سختی و گرسنگی از منزل میرزا  
محمد تقی جوینی کلاه و بعضی اثاثیه او را سرقت کرده با پیسول  
زیادی که در واسکس برداشته بود از قلعه خارج شد کس  
تصافدا دستگیر سر بازان حاجی مصطفی خان سورتیج شدند  
ناچار مقداری از آن پول را با حاجی مصطفی خان بداد تا خلاص  
شده و او را بولایت (سنگسر) فرستاد . این میر جبار همیمنکس  
بسنگسر رسید معرفی گشته نسبت با صاحب و بقایای سیف قلعه  
مبارکه ناسزا گفته و دشنام میداد و رفتارش طوری بود که سبب  
ضرر امر گردید همینکه از اولت فرار از قلعه را پرسیدند میگفت که  
در قلعه مراد یوانه کرد نبودند و دعائی داده بودند که در گردن  
بود لذا خانه و عیال را بطور کلی فراموش نمود و چون وقتیکه دعا را در  
آتشش انداختم فهمیدم

که خانه و عیال دارم — خلاصه او نیز سبب حجاب خلعت  
سنگسر و شهمیرزا گردید (۱)

خلاصه از اهالی سنگسر و شهمیرزا ۳۳ نفر در قلعه  
مبارکه بوده اند که بیست و یک نفر شهید ( ۲ نفر در ساری یک نفر  
در قادینگلا یک نفر در درون قلعه و ۱۶ نفر در میدان دزوا در  
مذبحه عمومی سرمائده و یک نفر نیز در سحرای جلوی حمام  
و دوازده نفر بقیۃ السیفند (۲) .

### از یزد

۳۱۴ — آسید احمد یزدی ( پدر آسید حسین (حرفی)  
مردی عالم و دانشمند و از فضلای شیخیه و از شاگردان حاجی  
سید کالم رشتی بوده است و بواسطه ملا علی بسطامی در موقعی  
که با عائله ساکن کربلا بود بشرف ایمان فائز گردید و بینهایت  
ارادت و اخلاص بحضرت قرۃ العین پیدا نمود و با تفاسق  
وی عازم میدان گردید و از موکبش در آن شهر جدا شده  
بپهران رفت و موقعی که قرۃ العین در قزوین بواسطه قتل  
ملاتقی برغانی گرفتار شد بمحضر حضرت بهاء اللہ شتافته  
و بسیار سعی برای خلاصی ایشان نمود (۳) نبیل در این باره  
(۱) تاریخ آمیرابوطالب (۲) تاریخ آمیرابوطالب (۳) ظهور الحق

از قول حضرت بهاء الله چنین مینویسد ( در طهران یکی از شاهزاده خانمهای خانواده سلطنتی را عروسی میکردند ما در جشن عروسی او دعوت داشتیم در مجلس جشن جمعی از اعیان و بزرگان هم حاضر بودند در این بین آقا سید احمد یزدی ( پدر سید حسین کاتب وحی حضرت باب ) در منزل آمد و با اشاره بما گفت پیغام مهمی دارد که باید فوراً ابلاغ نماید چون در آن لحظه ممکن نبود از مجلس عروسی خارج شویم بسید احمد پیغام دادیم که منتظر ما باشد بعد از خاتمه بما اینطور خبر داد که جناب طاهره در قزوین محبوس شده اند و جانشان در خطر است فوراً محمد هادی فرهادی را احضار کردیم و دستورات مخصوصی با او دادیم که برود و طاهره را از حبس خلاص نماید ..... ) خلاصه آسید احمد در هنگام اجتماع در بدست حضور داشته و بعداً با فرزند ده ساله خود ( میر محمد علی ) بمازندران شتافته و ببقعه شیخ طبرسی وارد و جزو اصحاب بمحاربه پرداخته (۱) تا بالاخره بعد از خاتمه نارقلمه که حضرت قدوس بمیدان دزوا تشریف بردند او نیز در مصیبت مبارک بود و روز پنجشنبه ۱۷ جمادی الثانی در مذبحه عمومی بشهادت رسید .

۳۱۵ - میر محمد علی ( برادر آسید حسین کاتب وحی )

میر محمد علی با پدرش آسید احمد در درون قلعه بود و در یکی از ایام مخصوصاً در اواخر که دشمن از هر طرف آنجا را محاصره و برجهای بلندی ساخته و خمپاره و توپ را مسلط بر قلعه سوار کرده بودند گلوله تویی بجنا ب شیخ صالح شیرازی ( ملا عبد الله قاتل ملا تقی برغانی ) اصابت نموده شهیدش ساخت . تاریخ بدیع بیانی نوشته است ( همینکه اصحاب نصرت شیخ صالح شیرازی را برداشتند گلوله دیگری آمد یگدست آقا میر محمد علی ولد جناب آقا سید احمد ( که والد آقا سید حسین عزیز بود ) برد و او در حضور پدرش مقتول گردید و طفلی بود بسن ده سال و مانند مرغ نیم بمسک بال و پیر میزد و یخات و خون میفلطید . پدرش آشی از دل برکشید و گفت حق پدری بر تو حلال باد ..... ) و تاریخ میرزا الطافعلی نیز بارز شهادت او را بهمین ترتیب نوشته است .

۳۱۶ - آسید ابراهیم یزدی نیز از شرح حالش اطلاعی در دست نیست همینقدر معلوم است که در شب شهادت جناب باب الباب ( لیله ۹ ربیع الاول ) بشهادت رسیده است (۱)

۳۱۷ - آقا زین العابدین منسوب بشیخ علی یزدی که بالاتفاق بسیاری حضور حضرت قدوس <sup>فته</sup> و سپس بقلمه آمد در مذبحه سرما

شهید گردید .

## از رشـت

—————

۳۱۸- ملاحسن رشتی - از جمله کسانی که بوسیله ملاحسین فائز بایمان گردید ملاحسن رشتی بود که در غائله مشهد و مهار کردن حسن بشرویه ای حضور داشت بعد در ظل رأیت سود در رکاب باب الیاب بمازندران درآمد ولی بین راه عقب مانده سه روز بعد از سایر اصحاب بکاروانسرای بارفروش وارد شد و چون اسبش برای چرا در سبزه میدان رها بود درویشی آنرا بدزدید و ملاحسن بدون اسب ماند (۱) ایشان در محاربات قلعه مشارکت داشته و عاقبت الامر در مذبحه عمومی سرنهـسار شهید گردید (۲) .

۳۱۹- ملا محمد شهیر بمقدس رشتی - ایشان نیز از جمله کسانی هستند که بوسیله ملاحسین بشرف ایمان فائز و در غائله مشهد و مهار کردن حسن بشرویه ای اعدا او را گرفته سرکوجه باغ عنبر اسلحه ویراقش را باز کرده و سرش را شکسته و در میان نهر آب انداختند که مقتول سازند خوشبختانه اصحاب رسیده ایشانرا از چنگ گرگان خونخوار نجات دادند (۳)

(۱) میرزا الطغلی (۲) نبیل (۳) میمیه

ملا محمد همینکه رأیت سود افراشته شد در ظل رأیت درآمد و بقلعه شتافت و عاقبت در مذبحه عمومی سر مانده شهید گردید .

۳۲۰- ملا صادق رشتی - ایشان از مؤمنین اولیه امر بوده که با اتفاق ملا جلیل ارومیه ای و ملا ولی الله آملی و جناب ملا احمد ابدال مراغه ای و آقا محمد مهدی قزوینی و میرزا محمد علی قزوینی (حرفعی) در کاروانسرای سبزه میدان بارفروش خدمت جناب باب الیاب رسیده و با صاحب ملحق گشتند و سپس با سایرین بقلعه درآمد و بعد افضسه مشغول و حضرت قدوس اغلب تلاوت آیات حضرت نقطه اولی را بعملت اینکه ملا صادق خوش صوت و خوب میخوانده است بایشان یا میرزا محمد باقر کوچک محول میفرمودند (۱) . پس از ختم غائله قلعه در مذبحه عمومی سر مانده روز پنجشنبه ۱۷ جمادی الثانی بشهادت رسید .

## از کرمان

—————

۳۲۱- کربلای حسن کرمانی - چگونگی فوز بایمانش معلوم نگشته همینقدر مشخص شده که در محاربات دفاعی

(۱) میرزا الطغلی



اصحاب شرکت داشته و موقعی که دشمن از هر طرف قلعه را محاصره و از سنگسرها جعفر قلیخان گوله خمپاره می‌انداختند جمعی با اجازه حضرت قدوس بسنگسرها و ریخته وی و سربازانش راکشته و مراجعت نمودند و در این محاربه چند نفر از اصحاب شهید که نعش آنها در سنگسرها دشمن بجا ماند در این موقع مورد مواخذه حضرت قدوس واقع و فرمودند چنانچه شهبای شهدار را نیاوردید لهذا چند نفر منجمله کربلای حسن کرمانی بدان سنگسرها خالی از دشمن بود رفته که نعشها را بیاورند تعداد از مرکز اردو تعداد زیادی سرباز یورش آورد که هم سنگسرها بگیرند و هم اصحابیکه در آن هستند بقتل برسانند لذا اصحاب نعشها را بدوش کشیده مراجعت نمودند و دشمن نیز بدنبال آنان تیراندازی نمود در این موقع کربلای حسن در پنجاه قدمی قلعه مورد اصابت گلوله واقع و شهید گردید (۱).

۳۲۲- استاد زین العابدین - اهل کرمان ولی ساکن قائن و شغلش بنائی چگونگی فوز بایمانش معلوم نیست همینقدر مشخص است که جزو شهدا بوده است (۲)

۳۲۳- استاد قاسم پسر استاد زین العابدین - اهل کرمان ولی ساکن قائن و شغلش بنائی چگونگی فوز بایمانش (۱) میرزا الطافعلی (۲) نبیل

معلوم نیست همینقدر مشخص است که جزو شهدا بوده است (۱)  
۳۲۴- استاد علی اکبر (پسر استاد زین العابدین) اهل کرمان و ساکن قائن و شغلش بنائی چگونگی فوز بایمانش معلوم نشده همینقدر مشخص است که جزو شهدا بوده است (۲)

### از محلات

۳۲۵- ملا میرزا محمد محلاتی (بقیة السیف) - ایشان از جمله علماء و فضلائی بوده که بقعه طبرسی برآمده ولی از چگونگی فوز بایمانش اطلاعی در دست نیست همینقدر مشخص شده که در محاربات دفاعی اصحاب مشارکت داشته است اینک کیفیت توقف در قلعه تا استخلاصش را بطور خلاصه تاریخ میمیه چنین نوشته است :

۱- ملا میرزا محمد محلاتی از جمله چهار نفر پیشنهاد بود که حضرت قدوس بران نماز جماعت روز عید قربان در قلعه محین فرموده بودند .

۲- ملا میرزا محمد محلاتی از جمله اشخاصی بود که از درز درب بقعه ملاحظه نمود آن موقعی که جناب باب الباب در اثر رفتن خون زیاد بیهوش شده و همینکه حضرت قدوس او را صدا (۱) نبیل (۲) نبیل

زند بهوش آمده و بگفتگو پرداخت و پس از ارتحال از این عالم  
مشارکت در دفن جنازه مطهر باب الباب داشته است .

۳- ملا میرزا محمد از جمله اشخاصی بود که بعد از  
نماینده و رسول از طرف حضرت قدوس وارد و رفته و با مهد یقلی  
میرزا راجع بخرج اصحاب مذاکره نمود .

۴- ملا میرزا محمد محلاتی از جمله اشخاصی بود که  
از زوا در مصیبت حضرت قدوس وارد و رفته و در آنجا دستگیر  
و با کمال خاری و کت بسته بیارفروش برده و محبوسش داشتند .

۵- ملا میرزا محمد محلاتی چون در بارفروش موفقیکه  
حضرت قدوس فرمودند مراجعت روز بیشتر نگه نمیدارند و شهید  
میکنند انقلاب حالی با دست داد لذا حضرت قدوس و سایر  
اصحاب اسیر حسرتی نموده و گنت توبه کنید و استغفار نماید  
حضرت چون از خطابه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام  
عباراتی چند از برای او خواندند متنبه شده و استغفار کرد  
و طلب آمرزش و عفو از حضرت قدوس نمود .

۶- همینکه حضرت قدوس را علماء با حضور مهد یقلی میرزا  
در بارفروش مشاهده مینمودند ملا میرزا محمد حضور داشته و پس از  
خاتمه مجدد بزندانش فرستادند .

۷- در روز چهاردهم نوروز سال ۱۲۶۵ ق. شاهزاده  
مهد یقلی میرزا ملا میرزا محمد محلاتی و حاجی میرزا حسن خراسانی

را بخشید که نجات یافتند .

۳۲۶- حاج ملا احمد محلاتی - اینقسم که معلوم است  
ایشان از خراسان در ظل رأیت سود باتفاق پسر بمازندران  
برآمد که پسر در بارفروش شهید ولی خود در قلعه  
در محاربات دفاعیه اصحاب مشارکت کرده عاقبت الا مـ  
در مذبحه عمومی سر مائده برتبه شهادت فائز گردید (۱)

۳۲۷- میرزا محمد تقی ( پسر حاجی ملا احمد محلاتی )  
ایشان باتفاق پدر در رکاب باب الباب بمازندران برآمده  
و در بارفروش برتبه شهادت فائز و از اصحاب کهنف محسوب  
گردید (۲)

۳۲۸- ملا محمد باقر مجنون محلاتی - ایشان اول محلات  
و از جمله کسانیست که در رکاب باب الباب از خراسان حرکت  
و بخاک مازندران قدم نهاده و در غائله بارفروش بدرجه  
شهادت فائز و با شش نفر شهید ای دیگر در مجاورت چاه آب  
جلوی کاروانسرا مدفون و آنها را بنام اصحاب کهنف  
خواندند (۳)

از طهران  
مممممممممممممممم

۳۲۶- رضا خان پسر محمد خان میرآخور ( داماد سپهسالار )

(۱) و (۲) میمیه (۳) میرزا الطافعلی

از جمله اصحاب قلعه رضاخان پسر محمدخان ترکمان میراخور محمدشاه بود ( ایشان جوانی بسیار رعنا و زیباروی و صاحب ثروت و مکنّت و مالک عمارت و دستگاه و جلالت و جاه بود . بانواع کمالات سوری و معنوی آراسته و صاحب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده و بسیار باوقار و سلیم النفس و کریم الطبع و بینهایت شجاع و دلیر بود . همینکه ندای امر از شیراز بلند شد او در طهران بواسطه جناب بابالباب و غیره مؤمن گردید و عاشقانه بندگی این امر و حمایت از احباب قیام کرد و از لحاظ قدرت و شجاعت خود و مقام پدر خوف و بیمی از کسی نداشت . در راه نبرد امر حضرت نقاه اولی و محبتی که داشت زحمتها کشید و دست از منصب و مواجب خود و چشم از نام و نژاد دست و دشمن پوشیده و در حدود پنج شش هزار تومان آن ایام خرج امر نمود و همچنین بیان خود را در مقام نثار در طریق اخلاقی نهاد و در مدت پانزده روزی که حضرت نقاه اولی در قریه کلین نزدیکی طهران تشریف داشتند بجهت امتحان اصحاب فرموده بودند که هرگاه عده ای سوار سیبوی من از دست این ملاعین مستخفی میشدم لذا چند نفر بخد متشرشتافتند که یکی از آنها همین رضاخان ترکمان بود که مسلح و مکمل شده و از هر چه در دست داشت گذاشته خدمت حضرت رسید و از آنجمله نیز ملا شیخعلی علیـــــــــــــــــم

و ملامهدی خوئی و میرزا قربانعلی درویش بودند همینکه خدمت حضرت رسیدند و بحث و مبارکش عرضه داشتند حضرت تبسم کنان فرمودند تماشای صفحه آذربایجان هم بد نیست و کوههای آذربایجان هم حقی بماندارند . خلاصه رضاخان بطهران برگشت و بخد مت احبای الهی مشغول گردید و غالباً منزل ایشان محل زهد و ایاب اصحاب بود منجمله حضرت قدوس چندی در طهران منزل ایشان تشریف داشتند و همچنین جناب بابالباب نیز در دوسه سفری که بطهران نمودند مدتی را در منزل ایشان بسر بردند (۱)

رضاخان بهیچوجه در خد متگزاری و پذیرائی از احباب خود را نداشت . در واقعه قتل ملا تقی برغانی ( عموی طاهره ) که ملا عبد الله شیرازی را در قزوین گرفته و بطهران آورده عجبی داشتند همینکه ملا عبد الله ( معروف بمیرزا صالح ) از زندان با کند و زنجیر در نصف شب زمستان فرار کرد یکسر بمنزل رضا خان که تازه خواهر سپهسالار را بزنی اختیار و داماد او شده بود رفته پنهان گردید (۲) .

همچنین رضاخان همینکه شنید که سمید العلماء و ملاهای متعصب در بار فروش مازندران بر ضد حضرت قدوس قیام کرده و ایجاد زحمت نموده و حضرتش را خانه نشین نموده

(۱) تاریخ بدیع بیانی بقلم نبیل اکبرقائنی (۲) نبیل

و مردم رانیز شورانده اند شخصا بیارفروش رفت و همه روزه که حضرت قدوس از منزل بیرون تشریف میآوردند رضاخان با آنهمه تشخیص و احترامات ظاهری که داشت مانند غلام زرخریدی شمشیرخود را برهنه بر دوش گذاشته و پیاده جلوی اسب حضرت تشریفآفتاد و طوری سلطوت و استقامت بخرج میداد که معاندین جرئت جسارت نمیکردند (۱). رضاخان بهمین منوال مدتی را در بارفروش بود تا اینکه در رکاب حضرت قدوس بمشهد رفت و در غائله مشهد نیز حضور داشت و ضمن زد و خورد یکی از منافقین را با شمشیر زد و بعد همینکه حضرت قدوس بدشت تشریف آوردند اونیز در واقعه بدشت حاضر و انواع خدمت‌های شایسته‌ای بجا آورد (۲). بعد از آنکه جمعیت بدشت متفرق گشتند ایشان ناخوش شده با اتفاق میرزا سلیمانقلی نوری (خطیب الرحمن) <sup>\*</sup> خلف مرحوم شاطرن باشی نوری بطهران آمد و بستری گردید ولی در بین راه طهرآن در منزل آستانه باب‌الباب را ملاقات و وقایع بدشت و اختلاف ظاهری بین حضرت ظاهره و حضرت قدوس را برای ایشان بیان داشتند (۳).

باری ناخوشی رضاخان در طهرآن قدری بطول انجامید

(۱) تاریخ بدیع بیانی (نقل از تاریخ حاجی میرزا جانی)

(۲) تاریخ بدیع بیانی (۳) تاریخ بدیع بیانی

\* بمقیده نگارنده برادر شاطرن باشی بوده است

و همینکه بهبودی یافت هنگامه قلعه گرم شده بود رضاخان بفکر یاری و نصرت اصحاب قلعه طبرسی افتاد ولی چون از معروفین مؤمنین بود نمیتوانست بدون مقدمه حرکت کند لہذا در مقام اطهارندامت و پشیمانی از افعال گذشته برآمد و استدعای مأوریتی در پیشگاه اعلیحضرت سلطان نمود که برود و از عهده تلافی مافات برآید چون استدعایش مورد قبول واقع باتفاق شاهزاده مهدیقلی میرزا مأوربفتح قلعه شد و باتهیہ و تدارک فراوان بمازندران رفت و همیشه در مجلس شاهزاده میگفت چنین و چنان می‌کنم بطوریکه شاهزاده امیدواری کاملی حاصل نمود و وعده حکومت شایسته‌ای بوی میداد تا روزیکه دید اسباب محاربه برای اردو فراهم و امید بصلحی نیست در جنگ عباسقلیخان لاریجانی که همه سربازان او فرار و خود او شکست خورد عنان اسب را رها کرده خود را باصحاب قلعه رساند و همینکه فهمید جناب باب‌الباب شهید شده اند خود را از اسب بزمین انداخته بی‌هوش گردید او را بداخل قلعه آوردند و چون بهوش آمد گفت من در طهرآن ناخوش بودم نذر کردم که درگاه بهبودی یابم خود را بقلمه برسانم و چون صحت یافتم بی‌پانه و تدبیری بمازندران توجه کردم سپس خدمت حضرت قدوس رسیده زانوی مبارکش را بوسه داد و سجده

شکر را بجای آورد (۱) و زبان بلمن ولمن شاهزاده گشود و در جنگهای بعدی داد مردی و مردانگی میداد و دمار از روزگار اعداء الله برآورد. رضاخان بعدی شجاع و دلیر بود که چند مرتبه حمله بتوپخانه نمود و توپچی هارا بدیوار عدم رهسپار و شکست فاحشی بدانها وارد ساخت بطوریکه شاهزاده و سران لشکر گینه زیادی با او پیدا کردند (۲) امیر ابوطالب شه میرزای مینویسد ( روز ۱۴ جمادی الثانی یکی از آن چند نفری که با اجازه حضرت قدوس برای مذاکره با شاهزاده باردورفته بودند رضاخان ترکمن بود که شاهزاده پس از قسم های زیاد و مهر کردن قرآن گفت که از قلعه بیرون بیایید و بشما کاری ندارم). خلاصه آن شییی که فردای آنروز قرار بود حضرت قدوس بارد و تشریف ببرند رضاخان چون میدانست شاهزاده از شدت عداوتی که نسبت باو پیدا کرده اورا بانواع واقسام عقوبات و ذلت خواهد کشت لهذا خود یکه و تنها باردورفته در منزل یثی از صاحبمنصبان بنام هادیخان نوری که با او بسیار دوست و رفیق صمیمی بود فرود آمد و بعد از آنکه واقعه قتل اصحاب پیش آمد جویای حال او گشته و اورا در منزل صاحبمنصب مزبور یافتند. صاحبمنصب رفیق او حاضر شد که رضاخان ترکمن را بدو وزارت و ممان

از شاهزاده خریداری و آزاد سازد ولی مورد قبول واقع نگردید و شاهزاده اورا بدست تفنگچیان هزار جریبی و لاریجانی بداد و حکم کرد که بدن نازنین آن را دمرد عظیم را پارچه پارچه نمودند.

این بود سرگذشت رضاخان ترکمن.

۳۳- ملا مهدی

۳۳۱- ملا باقر

ملا مهدی و ملا باقر دو برادر اهل قریه کن فرزندان ملا علی محمد بودند و برادر دیگری هم داشتند بنام ملا اشرف کنی (۱). این دو برادر تحصیلات خود را در طهران بپایان رسانده و اینقسم که معلوم است امامت جماعت را نیز داشته اند مردمانی بودند فاضل و دانشمند و باتقوا و پرهیزگار و برای امرار معاش در خانه رجال و بزرگان بتعلیم اطفال اشتغال داشتند بخصوص ملا مهدی که سالیان دراز بدینکار اشتغال داشت بهمین مناسبت حضرت بهاء الله جل علمته بمداز محمود جناب میرزا بزرگ (والد خودشان) برای تعلیم درس و مشق میرزا یحیی ملا مهدی را تصیین فرمودند که مرتب همه روزه باو تعلیم درس و مشق میداد و ضمن تعلیم نیز از محضر مبارک استفاده مینمود. د مینکه ندای امر بلند شد

این دو برادر بمرغان و ایمان فائز و با اصحاب و احباب معاشر گشتند .

موقعیکه حضرت نقطه اولی را بسمت آذربایجان میبردند همینکه در قریه گلین توقف فرمودند ملا مهدی کنی با ملا مهدی خوئی روز چهارم توقف حضرت اعلی از جانب حضرت بهاء الله روز ۱۴ ربیع الثانی ۱۲۶۳ هـ . ق . که مطابق ۱۲ نو روز بود در قریه گلین حضور حضرت باب رسیدند و مکتوب سر به مهر مبارک را بانضمام بعضی از هدایا که همراه داشتند تقدیم نمودند حضرت باب بینهایت مسرور و با آنها محبت و عنایت فرمودند (۱) .

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان بملو مقام و علم و دانش این دو برادر شهادت داده اند . همینکه هنگامه قلعه شیخ طبرسی بلند گشت این دو برادر ترک جمیع علاقه و زن و بچه نموده و موقعیکه اصحاب در قلعه مستقر و اصحاب دسته دسته از اطراف میآمده اند ملا مهدی و ملا باقر با عده ای دیگر از مؤمنین بقلعه آمده و با اصحاب ملحق گشتند و بندرت قیام تا بالاخره شهید گشتند .

نبیل ضمن داستان قلعه مینویسد ( این شخص "مقصود یوسف بیگ ولد پیمان بیگ کنی است" از اهل قریه کند بود چون بیگ (۱) نقل از شیخ شهادت مبارک و همچنین نقل از کتاب بدیع و تاریخ نبیل

میدانست که ملا مهدی کنی و برادرش ملا باقر کنی که با او هموطن هستند جزو اصحاب قلعه میباشند از شاهزاده اجازه گرفت که بقلعه وارد شود و آن دو نفر را نصیحت کند شاید بتواند آنها را از مرگ خلاصی بخشد و قتیکه نزدیک قلعه رسید از مستحفظین قلعه درخواست کرد که بملا مهدی بگویند یکنفر از رفقای تو آمده تورا ملاقات کند . جناب کلیم فرمودند که آن شخص در طمیران خودش برای من نقل کرد و گفت ملا مهدی از دیوار قلعه نمایان شد من او را دیدم که صورتش را بسیار سخت بهم کشیده بود و مانند شیرنگاه تند و تیزی داشت پیراهن سفید درازی مانند اعراب پوشیده بود شمشیری را بروی پیراهن بسته بود دستمال سفیدی در دستش بود بمن گفت بکار داری زود بگو زیرا میترسم که مولای من مرا احضار کند و من آنجا نباشم . . . . . غفلتا بفکرم رسید که خوبست عاقله پنهانی را که در قلبش موجود است بیدار کنم لهذا درباره فرزندش موسوم بر حمن که در قریه کن است و او را خیلی دوست میداشت صحبت کردم و گفتم چون بی پرستار مانده آرزو دارد تورا به بیند ملا مهدی گفت بر حمن بگو که محبت رحمن حقیقی تمام قلب مرا تسخیر کرده و جای دیگران در اوباقی نمانده . . . . . استقامت و شجاعت او بقدری بود که اگر تمام علمای روی زمین جمع میشدند که رخنه و شکی در ایمان او

بیندازند و او را برگردانند از عهده برنمیآیند و اگر دمه مردم دنیا با تمام قوا همت میگماشتند که او را از تارقیه ای که پیش گرفته منحرف سازند نمیتوانستند ..... شخصی مزبور گفت شاهزاده مهدیقلی میرزا قسم یاد کرده است هر کس از قلعه بیرون بیاید آزاد است و میتواند با اجازه اوسلامتسی بوطان خود برگردد و مخارج راه خود را هم دریافت کند ملامهدی گفت من این پیغام تو را برفقای خود خواهم رسانید آیا دیگر بامن کاری داری ؟ من بیش از این نمیتوانم معطل شوم و رفت ..... ملامهدی بعضی اینک نزد اصحاب مراجعت کرد پیغام شاهزاده را که بوسیله آن شخص دریافت کرد بود با اصحاب ابلاغ کرد . این بود سرگذشت این دو برادر و هر دو در واقعه قلعه شهید گردیدند .

۳۳۲- آسید عبدالله گنی - ایشان یکی از اصحابی است که از مشهد در لیل رأیت سود در کتاب باب البواب بقلعه برآمده و شهید شده است و از جمله کسانی بود که باب البواب در محال سواد گوه برای ملاقات خان میرزا حاکم مازندران اعزام داشته بودند ولی از شنیدن ایشان بطور کلی اطلاعی در دست نیست همینقدر معلوم که جزو شهدای واقعه قلعه بوده اند . (۱)

۳۳۳- میرزا مهدی مرشد - از جمله اصحاب قلعه شخصی بود بنام میرزا مهدی مشهور بمرشد ایشان پس از آنکه اصحاب در قلعه طبرسی استقرار جسته و مؤمنین نیز از اطراف بقلعه میآمدند با توافق ملا باقر کندی و ملامهدی کندی و ملا محمود خوئی و چند نفر دیگر بقلعه شتافته و در زمره اصحاب محسوب و محصور گشتند (۱) . برای محافظت قلعه نیز هفته یک شب کشیک اطراف بعهدده میرزا مهدی مرشد وعده ای که بدست اوسپرده بودند محول بوده است .

در تاریخ بدیع بیانی ( بقلم حضرت فاضل نبیل قائنی ) مذکور است که ایشان از اجله عرفا و عقلاء و در فهم و فضل بی بدل بود و اغلب نقاط عالم را سیاحت کرده و با هر سلسله و طایفه بسربرده و با جمیع امرا و اعیان دارالخلافت معاشر و مجالس بود . روزیکه اصحاب قلعه را دستگیر نمودند و عهد خود را شکستند و نقض پیمان و نداشتن ایمان بقرآن و کفر باطنی خود را آشکار کردند و از جمله چند نفری که زنده و دست بسته نزد نواب شاهزاده آوردند یکی جناب مرشد بود و سلیمانخان افشار سردسته قوای دولت بسیار با ایشان رفیق و آشنا بود همینکه چشمش بمرشد افتاد گفت جناب مرشد شما بچه جهت در این ورطه گیر افتادید شکر مرخدا ای را که من در اینجا بودم

والّا از این مهلکه خلاصی بجهت شما ممکن نبود . جناب  
 مرشد جواب داد هرگاه رعایت حقوق محبت و دوستی را  
 میخواهید بنمائید بنحویکه ابد الدهر جان و روان —  
 از براتب احسان شما امتنان حاصل کند شفاعتم مکن و از فیض  
 شهادت محروم مپسند . سلیمانخان تعجب نمود و بروفق  
 نصیحت با ایشان صحبت داشت پاسخ داد که من چرب  
 و شیرین و گرم و سرد و پست و بلند دنیا را فوق طاقت خود  
 سیر و سیاحت کرده و بهمه مسلکی سالک شدم و با هر فرقه ای  
 سلوک داشتم و با صاحب هر طریقه ای صاحب بودم و در هر  
 مذهبی تفحص و سیر نمودم حقیقتی ندیدم بجز در این مقام  
 ارفع اعلا که بچشم حس ندیدنیها دیدم و بگوش <sup>ه</sup> — گوش  
 نشنیدنیها شنیدم و چندی با ایشان در عوالم محبت  
 قدم فرسای و مرحله پیمای بودم اکنون نمیخواهم از ایشان دور و  
 مهجور باشم مرا نیز بانان طحق کنید و از قید دستیم برهانید  
 (آزودم سرنگ من در زندگی است  
 است  
 چون رهم زمین زندگی پایندگی)  
 و در قد سلیمانخان نصیحتش گفت نپذیرفت و نظرش بجانب  
 قاتل و منتظر بود که چه وقت اراده گشتنش را مینمایند چون  
 ایشانرا فوق الماده تشنه شربت شهادت دیدند لهذا  
 بضرب شمشیر آبدار سیرایش کردند و سلیمانخان با سایر

سرکردگان از استقامت ایشان زاید الوصف متحیر و متعجب  
 شدند .

تاریخ میمیه و میرزا طفعلی در د و مینویسد ( موقعیکه حضرت  
 قدوس را از میدان دزوا بارد و بردند و چند ساعتی از رفتنشان  
 گذشت و فراشبازی برای انجام کاری بین اصحاب آمده بود  
 میرزا مهدی مرشد او را کتک زده و دشنام داد و گفت چرا  
 حضرت قدوس دیر کرده و نیامده اند اگر ایشانرا نگه داشتهاید  
 بگو تا اردو را بر دم زخم و فراشبازی از آن حالت مرشد  
 ترسیده جواب ایشانرا بملایمت بداد ) .

حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فدا مغالبی شفاها فرموده اند  
 که در صفحه ۴۴۷ خاطرات حبیب درباره شهادت مرشد  
 بشی ذیل مذکور است :

مرشد که یکی از اصحاب قلمه بود در اهران با بزرگان ورجا  
 مراوده داشت تصدیق امر کرد . روزیکه اصحاب قلمه بنا بر  
 اعتماد بقسم دشمنان بقرآن مهور تسلیم عوانان شدند  
 مرشد هم میان آنها بود . او را نزد مهدیقلی میرزا آوردند  
 سلیمانخان که یکی از سرداران قشون بود او را میشناخت  
 و مینکه چشمش باو افتاد بحالت تعجب صدرا بلند کرده  
 فریاد زده مرشد توئی ؟ ای مرشد تو اینجا چه میکنی ؟  
 مرشد جواب داد بلی اتفاقات روزگار است سلیمانخان



گفت برو خدا را شکر کن که مرا اینجا فرستاد تا ترانجات  
دهم والا تو را الآن شربت مرگ میچشانند . مرشد  
با صدای مؤثر الحاح آمیزی جواب داد ای رفیق  
ای سلیمانخان اگر تومیخواهی حق دوستی قدیم را بجای  
آری رجاء مینمایم شفاعت مرا نمائ زیرا بآن واسطه از فیض  
شهادت محروم خواهم شد و از رفا عقب خواهم افتاده  
دوباره گرفتار این دنیای فانی میشوم ما زرد و سوسخ  
و گرم و سرد و پستی و بلندی روزگار را بسیار دیده ایم بعد از  
این تعلق بآن نداریم بلکه یک مشت اهل محبت چند نیست  
با هم انس گرفته ایم میخوانم من بعد تماشای سرای آخرت  
بنمایم بعد شهید شد . خلاصه ایشانرا در اردو شهید  
کردند .

### از عراق عرب

۳۳۴ - حاجی محمد گراد ( صراف ) - منزلش در  
باغات نزدیک بغداد و مردی بود بسیار متدین و متمسک  
و پیرو طریقت شیخ و سید بدینجهت بنام شیخی مشهور  
و معروف گردید . ایشان بسیار مرد شجاع و دلیر و در فنون  
حرب مهارت بسزائی داشته است و موقع جوانی در قشون  
ابراهیم پاشای مصری فرماندهی صد نفر سرباز سوار را داشت

و در اسب سواری بینهایت ماهر بود . بمرحوم حاجی سید کاظم  
رشتی ارادت خاصی داشت و چون طبع شعری هم داشت  
قصائدی در مدح ایشان سرود . پس از فوت مرحوم سید  
طبق وعده هائی که داده بود حاجی محمد هم مانند سایر  
تلامذه منتظر ظهور موعود شد (۱) تا اینکه بواسطه ملاقات  
با ملا علی بسطامی فائز بایمان گشت و در جرگه اصحاب حضرت  
باب اعظم درآمد در آن موقع از سنین عمرش ۷۵ سال میگذشت (۲)  
و چون حضرت طاهره از بغداد عازم ایران گشت حاجی  
محمد در موگب طاهره تا همدان آمد و بموجب دستور طاهره  
از اصحاب جدا شده عزیمت ماکو نمود در آنجا بلقای مبارک  
حضرت باب مشرف و از فیض حضورشان مستفید گشت و در <sup>جهت</sup> مرا  
بقزوین خدمت طاهره رسید و بعد اهمینکه شنید که اصحاب  
در قلعه تبریزی مجتمع شده اند بدانصوب شتافت (۳) .

آ میرا بوطالب شه میرزادی مینویسد ( بعد از گذشته شدن  
خسرو دوسه روز بعد نصش او را آوردند در قادیگلا تا چند  
مدت قادیگلا آنها هر غریبی راه میدیدند لخت میکردند  
و بعضی را میکشند و میگفتند اینها با بی هستند . بعد  
از چند روز محمد باقر نام گلاهدوز از منسوبین کربلائی حسین  
که از اصحاب بود و در بار فروش خدمت جناب حبیب ( مقصود  
(۱) نبیل - ظهور الحق (۲) نبیل (۳) ظهور الحق

حضرت قدوس است) مشرف شده و از اصحاب بود آمد بنده منزل  
 (مقصود ساروکلای علی آباد است) فرمود سه نفر از اهل عراق  
 چند روز است در این جزیره نزدیکی پل سیاه رود هستند  
 از ترس قادیلائیها نمیتوانند بیرون بیایند علاج چیست  
 عرض کردم برویم خدمت ایشان برسیم رفت از آن گرفت و  
 رفتیم دیدم دو نفر از اهل کربلا یکی را حاجی محمد کرا  
 یکی را شیخ عیسی و یکی هم اهل قزین و هر سه اهل علم  
 بودند بخدمت حاجی محمد بعد از فرمایشات زیادی فرمود  
 میشود کسی محرم رضای خدا ما را بشیخ طبرسی برسانند  
 بنده عرض کردم من شما را میبرم و میرسانم آنشب آنها را بردم  
 در خانه خودم فردا رؤسای آن قریه را از ملاها و ریش سفیدان  
 دیدم و چون بملکی ارادت نسبت بمرحوم پدر بزرگوار ما  
 داشتند از این جهت مطمئن بودم گفتم این حضرات را میخوا<sup>هم</sup>  
 ببرم بشیخ طبرسی و شماها چند نفر با ما باشید که میآید  
 قادیلائیها در این راه ازیت بکنند آنها قبول نمودند .  
 فردا لباس عربی را تبدیل بحجی کردیم با کلاه تاجرانسه  
 چون من همراه مال بودم سفر میگردم ایشان را سوار بر قاطر  
 نمودم مع حضرات اهل آن ده که ده پانزده نفر بودیم  
 رفتیم ببازار علی آباد رسیدیم اهل بازار گفتند اینها  
 کیستند کجا میروید ؟ گفتم اینها تاجرانده مال بایشان کرایه

داده میرویم طهران ..... تا اینکه با این تدبیر رفتیم  
 در شیخ طبرسی خدمت احباب رسیدیم ..... الی آخری  
 خلاصه ایشان در سن هشتاد سالگی که دچار فلج شده بود  
 پس از تخلیه قلعه و رفتن بدزوا وارد شدند مینکه اصحاب را  
 در مذبحه عمومی شهید نمودند مهدیقلی میرزا ایشان را نیز  
 در اردو بدم توپ بسته شهیدش نمود (۱)

۳۳۵ - شیخ عیسی (اهل کربلا) - ایشان نیز از  
 مؤمنین عراق عرب بوده که بایران در معیت حضرت طاهر  
 آمده است و سپس باتفاق حاجی محمد کرا بطلی آباد  
 قرب شیخ طبرسی رفته که امیر ابوطالب شه میرزای چنانچه  
 در فوق اشاره شد بلباس میدل بقلعه شیخ طبرسی رسانند  
 در جمیع محاربات شرفت جسته داد مردانگی بداد و عاقبت  
 موقمی که قلعه را محاصره نموده بودند و یکمده اصحاب  
 بسنگر جعفر قلیخان محمله بردند ایشان در آن جنگ  
 بشهادت رسیدند (۲) .

۳۳۶ - شیخ سعید آبادی - ایشان اهل یکی از  
 قراء نزدیک بغداد و توسط جناب ملا علی بسطامی بمعرفان  
 این امر فائز گردید و با صاحب قرة العین طحق گشت  
 و موقمیکه حضرتش قصد عزیمت ایران را داشت در موکبش سا

همدان آمد و حسب الدستور در همدان جدا شد و بعد از مدتی خود را بمازندران رسانده در قلعه شیخ طبرسی با اصحاب معشور و محشور گردید . ایشان بسیار مرد دلیر و بی باک و متهوری بود و در جنگهای دفاعی مشارکت داشته داد مردانگی بداد و در اواخر که قلعه را محاصره نموده بودند و موقعیکه دشمن از سنگر جعفرقلیخان گلوله توپ و خمپاره بدرون قلعه می افکندند ایشان بایک عده از اصحاب بسنگر جعفرقلیخان حمله ور شده وی و تمام سربازان او را بقتل رساندند و در موقع مراجعت که قوای امدادی دشمن رسید و تیراندازی بسیاری نمودند سه نفر از اصحاب تیر خوردند <sup>من جمله</sup> شیخ سعید عرب بود که شهید و جنازه اش را بقلعه آوردند (۱)

۳۳۷- شیخ محمد عرب - حاج نصیر قزوینی که خود از بقیة السیف قلعه است ضمن صورت اسامی شهدای قلعه در و نفر از اهل عراق را اسم میبرد که یکی حاجی محمد عرب و دیگری شیخ محمد عرب البته حاجی محمد عرب همسان حاجی محمد کرام فوق الذکر است ولی شیخ محمد شخص دیگری است که بر تبه شهادت رسیده و سایر تواریخ زکری از آن مستشهد فی سبیل الله ننموده اند و از شرح حال و چگونگی فوز بایمان او بی اطلاعیم .

از قلم  
مممممممممممممممممممم

۳۳۸- میرزا حسین متولی باشی قمی (بقیة السیفی که مرفر و مفرغ شد) میرزا حسین متولی قمی توسط حاجی میرزا موسی در قم بصرقان و ایمان جدید فائز گردید و بعد در موقعیکه ساختمان قلعه رو بختامه بود با اتفاق ملا محمد علی ندیم خود و گماشته بنام قاسم بقلعه شیخ طبرسی در آمد و ایامی چند در آنجا بماند تا اینکه مهد یغلی میرزا از شیرگاه میرزا محمد رفیع خان بیات را بعنوان رسول بقلعه فرستاد و در ضمن نامه ایهم بمیرزا حسین متولی بنگاشت و سپس از مراجعت رسول میرزا حسین نیز جواب کاغذ شاهزاده را بداد همچنین در روز نهم ربیع الاول که اصحاب برای آوردن نعش شهدا بمیدان رفته بودند اونیز بمیدان رفته که از اوضاع باخبر گردد و بعد از شهادت جناب باب الباب بنفساق برخاسته و بین اصحاب تحریک مینمود . او شرحی بمصباحقلی <sup>خان</sup> لا ریعدانی که از اصحاب شکست فاحشی خورده بود بنوشت و مضمون را نبیل چنین مینویسد ( چرا کاری را که شروع کرده اید تمام نمیکنید مگر نمیدانید که ملا حسین وفات کرده و در اثر آن شیراز و دشمنان شما که در قلعه جمع شده اند از هم پاشیده است . اصل کار ملا حسین بود شما که آن رکن اعظم را از بین

برداشتید چرا کار را با تمام نمیرسانید ؟ اگر همان وقت  
یکروز دیگر صرف میکردید بدشمن فائق میآمدید . من بشما  
خبر میدهم حالا دیگر برای از بین بردن دشمنان خود بلشگر  
زیاد احتیاجی نیست تنها صد نفر جنگجو اگر بفرستید بقاعله  
دوروز بر قلعه مسلط خواهید شد و بدون قید و شرط همه  
اهل قلعه تسلیم خواهند شد زیرا از حیث آذوقه در سختی  
ندستند و همه گرسنه و از اینجهت در پیار مشقت شدید شده اند  
آ میرا بوطالب شهمیرزادی مینویسد ( حکایت میرزا حسین  
قمی مثل سید علی زرگر در آخر معلوم شد روزی بسنزل ما با  
شکایت زیاد و باخون آقا سید احمد گفت که ما بره پلوراهند  
میخوریم حال گوشت اسب را بطور بخوریم جناب اخوی  
فرمودند به بنده از برای میرزا قدری گوشت بیاورید می  
بفرمایند . بنده قدری بریان کرده داشتم حاضر کردم  
میرزا گفت نمیتوانم بخورم اخوی فرمودند جناب میرزا بسم الله  
گفت بیایم برنمیدارد جناب اخوی قدری گرفت بدشمن  
گذاشت و فرمود جناب میرزا بردارید و بدشمن گذارید  
به مزه مزه نخورید زود فرو برید نقلی ندارد میرزا  
حسین یک تیکه در دهن گذاشت بعسرت فرو برد و از منزل  
ما بیرون رفت بعد بآدم خود گفت از سنگر صد ابرزن کسه  
باشاهزاده میخواهم حرف بزنم توپ خمپاره نیندازند

لشگر جدا کردند گفتند مهلت دادیم لذا میرزا از راه خند  
بیرون رفت بعد از چند دقیقه از کوچه سلامت صدا زدند که  
میرزا میگوید عبا و عمامه مرا آدم من بردارد و بیاورد و او  
برداشت و برد . جناب میرزا محمد باقر بزرگ در محضر مبارک  
ایستاده بود حضرت فرمود پایه ایمان بکجا بند است ؟  
عرض کرد به دو پیاله چای حضرت فرمودند بلی از برای میرزا  
حالا چای فراوان و پلو فراوان است بعد معلوم شد کسه  
باشاهزاده تا آخر هم غذا بوده )

خلاصه پس از اینکه همه اصحاب را در مذبحه عمومی در میدان  
دزوا و همچنین عده ای که دستگیر شده بودند در مراد و شهید  
و حصار و بروج قلعه را خراب کردند حضرت قدوس را با  
چند نفر کت بسته ببار فروش بردند و در باغ شاه محبسوس  
داشتند و میرزا حسین قمی را نیز ببار فروش اعزام و در باغشاه  
محترمانه نگهداشتند . حضرت قدوس باو فرمودند مرا  
سه روز بیشتر نگاه نمیدارند و بعد از سه روز شهید میسازند  
همینکه روز موعود فرارسید شاهزاده میرزا حسین را مرخص  
و حضرت را بدست ملاستید و اراذل و اوباش و طلاب سپرد که  
هریک هر نوع توانست آزار و عذمه بآن هیکل اطهر رواداشت  
نبیل در این باره مینویسد ( در آن حین میرزا حسین از پهلوی  
قدوس عبور کرد و چون ایشانرا گرفتار و تنها و بی پناه دید

سیلی بسیار سختی بصورت حضرتش زویا کمال وفاحت از روی استهزاء گفت تو میگفتی که آوازت آواز خداست اگر راست میگوئی این غل و زنجیر بهم بشکن و خود را از دست دشمنان نجات بخش . جناب قدوس نگاهی بصورت او افکنده آه سوزناکی کشیدند و فرمودند بقدری که بمصائب و آلام من افزودی خدا جزای عمت را بدهد ( میرزا حسین همینکه از مازندران بطهران آمد مجدد بامومنین این امر محسور گشت . میرزا حسین قمی هم در اوایل ذیقعده سنه ۱۲۶۸ هـ . ق . در واقعه رمی شاه که عده ای را گرفتند او را نیز گرفتند و با جمال مبارک در سیاه چال بوده است و آنچه که در شماره ۸۲ مورخه ۲۵ ذیقعده ۱۲۶۸ روزنامه وقایع اتفاقیه در این باره نوشته درج مینمائیم که خوانندگان باصل موضوع و حیلله ای که بکار رفته بی ببرند ( ..... نظر باینکه گذشته از بطلان مذهب و دعوی باطل خسارتی پیش گرفتند ( مقصود بابیهاست ) که خسارت عموم ناس از سفک دم و نهب حرم و سایر منهیات و منکرات از آن حاصل میشد کافه مردم از علماء و فضلا و چاکران دربار سپهر مدار و رعایا و برایا و وضع و شریف و برنا و پیر و خاص و عام قتل این مفسدین ضلالت پیشه را واجب دانستند شش نفر از آنها را که این اشخاص بودند : میرزا حسین قمی که بی تقصیر نبود بجهت بعضی سئوال و جواب او را

نگاه داشتند و میرزا حسینعلی نوری و میرزا سلیمانقلی و میرزا محمود همشیره زاده او و آقا عبدالله پسر آحمد جعفر و میرزا جواد خراسانی چون بتحقیق معلوم نشد که با آنها در این مفساد و شوری شرکت داشته باشند لهذا اعلیحضرت پادشاهی حکم بحبس آنها فرمودند که در حبس مؤبد و مخلد بمانند و بقیه آنها را علما و فضلا و چاکران دربار پادشاهی عموما و جمیع اهل شهر از تجار و اصناف و کسبه در میان خود تقسیم کرده هر یکی رایک فرقه از صنف نوگرایا رعیت از اینقرار بسزای خودشان رسانیدند ( ..... ) .

باتوجهی و تشریح مطالب فوق معلوم گردید که این میرزا حسین ایمانش ساختگی و از طرف عمال ناصرالدینشاه مأور بوده قمی خود را بقلعه بپرسی افکنده و سبب نفاق و تفرقه اصحاب گردد و از طرف دیگر چنانچه واضح شد در واقعه رمی شاه او را بصنوا اینک بابی است و در اینکار دست داشته بزندان فرستادند که بتواند از محبوسین بخصوص از جمال مبارک مطالبی و مدالی بدست آورده و محرک اصلی اینواقعه را کشف و بخارج زندان و بعمال شاه اطلاع دهد . میرزا حسین نیز در ایام توقف جمال مبارک در بغداد با ازل هم دست شده و ازلی گردید و برضد حضرتش تحریکاتی مینمود و اینک یک قسمت از یکی از الواح مبارک حضرت بهاء الله که درباره اوست درج تا از

خباثت او خوانندگان مستحضر گردند :

( ..... بهتر آنکه بلسان پارسی حسنات ذکر شود لعل  
 بعضی از مؤمنین متالع شوند . باری ای عباد این نفس  
 معرض از حق که بمیرزا حسین قمی متولی معروف است در سنه  
 جنود الله در طبرسیه نازل شدند نظر بتوسماتی که در صدر او  
 بود از قم عازم شده تا آنکه در مقر اقدس بجنود الله ملحق  
 شد خدمت حضرت قدوس روحی و روح العالمین فدا و جناب  
 باب اعلم (۱) روح من فی الطلک فداه فاعز شده ایام ولیالی  
 بسرمیردا تا آنکه جنود ظلم جنود الله را احاطه نمودند  
 چون دید که امر سخت شده و جنود حق الهتمشید خواهند  
 شد از حق اعراض نموده بجنود شرک ملحق شد و زبان گشود  
 بمذمت نفس الله . الله یعلم ما نطق به . چنانچه بهممان  
 کلمات در این ایام ناطق شده و بشهوالله نسبت داده و <sup>هد</sup>  
 که لعل نفس پلیدش از قتل محفوظ ماند و آنچه مرتکب شد  
 اکتفا ننموده تا آنکه اصحاب الله شهید شدند و بعضی دستگیر  
 و اسیر و در مابین پل مازندران قسمت نمودند از جمله جناب  
 ملا محمد صادق که الان در مشهد تشریف دارند و جناب میرزا  
 مجید و انفس معدوده ای دیگر که این نفوس را باهل آن بلد  
 داده که هر کدام بمحل خود ببرند و شهید نمایند و این نفوس  
 حال جمیع شاهدند و مظلّمند بر فعل این خبیث در کس  
 (۱) مقصود باب الباب است

اراده نماید مستفسر شود تا امر بر او واضح گردد تا آنکه  
 بعضی از آن نفوس را ناس خالصا لله رها نمودند و بارض خود  
 راجع شدند و بعضی هم از دست مشرکین بین راه فرار نموده  
 بدیار خود رفتند . اما میرزا حسین قمی بعد که ملاحظه نمود که  
 کار باین قسم شده در حضور مشرکین بین یدی حضرت قدوس  
 رو ماسواه فداه حاضر شده و محضر اینکه بر مشرکین ثابت  
 کند تبری خود را از حق فعلی را مرتکب شد که این زبان عاجز  
 است از ذکرش تا آنکه نفس پلیدش از قتل نجات یافته اورا به  
 طهران فرستادند بعد از ورود در طهران مجدداً اظهار ایمان  
 نمود لاجل ظم و رکفر آخر .

۳۳۹ - ملا محمد علی ( ندیم میرزا حسین ) - و اما ملا  
 محمد علی قمی اینقسم که معلوم شده از قلمه فرار نموده و بقم رفت  
 ۳۴۰ - قاسم ( گماشته میرزا حسین ) - قاسم گماشته  
 میرزا حسین نیز در معیت وی از قلمه خارج گردیده بار و رفت  
 ۳۴۱ - سید ابراهیم یزدی - چگونگی ورودشان بقلمه  
 در هیچیک از تواریخ زکری نیست ولی میرزا الطاف می نویسد  
 که در شب شهادت جناب باب الباب در جنگ عباسقلیخان  
 شهید که جنازه او را بقلمه آورده مدفون نمودند .  
 ۳۴۲ - سید ابوالقاسم - ایشان معلوم نگردیده اهل  
 کجا و بچه وسیله بقلمه آمده همینقدر مشخص شده که جزو

آندسته ای هست که ملا محمد حمزه شریعتمدار کبیرتحتست  
حمایت خود در بار فروش گرفته و پس از یکماه بوسایلی بقلعه  
فرستاد تا عاقبت شهید شد (۱)

۳۴۳- شهیدی محمد علی آهنگر- شخصی بوده از  
شهدای واقعه قلعه مبارکه طبرسی که هیچ اطلاعی از حال  
او بدست نیامده است و معلوم نشده اهل کجا میباشد (۲)  
۳۴۴- استاد رضای بنا- ایشان نیز معلوم نشده  
اهل کجا و هیچگونه اطلاعی نیز از او در دست نیست همینقدر  
معلوم که در مذبحه عمومی شهید شده است (۳)

مرحوم حاج نصیر قزوینی که از اصحاب قلعه مبارکه طبرسی  
ونجات یافته بود صورتی از اسامی اصحاب قلعه تا آنجائیکه  
بخاطرش بود ثبت کرده که فرزند ارشد ایشان ( آقا علی ارباب )  
از روی صورت مزبور در دفتر خاطرات حیات خود شرح زندگانی  
خود و پدرش را نوشته و بیاد گار نهاده که فعلا در ضبط لجنه  
محفظه آثار امری است . آنصورت با صورت اسامی اصحاب قلعه  
که شهید شده اند در این تاریخ مقابله و مشاهده گردید که  
اشخاص ذیل جزو اصحاب و شهدای قلعه بوده ولی در هیچیک  
از تواریخ ذکری از اسم آنها نگشته است :

(۱) میرزا الطافعلی (۲) و (۳) میرزا الطافعلی

از بشرویه : آقا احمد - آعلی اکبر ( ۲ نفر )  
از ترشیز و محولات : میرزا محمد حسن ( برادر شیخ عظیم )  
آقاییک لیر - میرزا جعفر - میرزا جعفر خوشنویس ( ۴ نفر )  
از خراسان : ملا علی مردان - ملا حسین بنده واری - کربلا  
غلامعلی - حاجی میرزا محمد حکیم - آحسن جلودار - حاجی  
میر محمدعلی - آقا یوسف جلودار - ملاعلی سخائی - ملا  
عبدالمطلب - آقا محمد - پسر آقا محمد ( ۱۳ نفر )  
از اصفهان : کربلائی اسمعیل قصاب ( یک نفر )  
از یزد : محمد جعفر قصاب - آقا محمد صادق ( ۲ نفر )  
از اهل مازندران : برادرزاده شیخ عباس خادم مقبره ( ۱ نفر )  
که جمعا ۲۳ نفر میباشند و شرح حال آنها در هیچ تاریخی  
ذکر نیست .

حضرت آقا سید محمد رضا شهمیمیرزادی

( بقية السيف افتخاری قلعه مبارکه )

کوچکترین اولاد آقا میر محمد علی سنگسری بود که در ایام قلعه  
سه برادر ایشان ( آقا سید احمد - آقا میر ابوالقاسم - آقا میر  
ابوطالب ) در زمره اصحاب حضرت قدوس و جناب بابالباب  
درآمده و بمدافعه پرداختند ولی شخص ایشان بواسطه کمی  
سن در شهمیرزاد بماند و بقلعه نرفت چون پدر بزرگوارشان  
آرزو داشت که در چهارپسر در رکاب قائم شهید شوند او نیز

میل رفتن قلعه را داشت و تهیه این سفر را تدارک دید ولی مادر بواسطه ضعف و پیری با او اظهار نمود که تو عصای پیری منی و من عریضه حضور حضرت قدوس عرض مینمایم که اگر صلاح باشد و اجازه دهند تو هم برو لذا عریضه نموده و وصیت پدر را ذکر و جواب خواست حضرت در جواب فرمودند که ما نصف کردیم نصف مال ما و نصف متعلق بشما و ایشان از اصحاب قلعه محسوب است و دستور فرمودند که در شهر میرزا بماند و عتدای پیری شما شوند لذا بقلعه نرفتند و پس از آنکه امیر ابوطالب نجات پیدا کرده بوطن برگشت سر این مطلب که ما نصف کردیم آشکار گشت . امیر ابوطالب همینکه بشهر میرزا و سنگسر برگشت آسید محمد رضا و همشیره ( معصومه ) را تبلیغی و هدایت نمود . مرحوم آفاسید محمد رضا بخطر خود یاد داشت دارند که بسیار مفتل و در خانواده ایشان مضبوط و در آن <sup>بستند</sup> مینویسند ( این بنده بزیارت حضرت قدوس و اول من آمن فائز نشدم بعد از ختم قلعه و شهادت اخوان و بستگان خدا میداند چه بر ما وارد شد از شماتت و شقاوت و ملامت اهل شهر میرزا و سنگسر و بستگان و غیره - همگی رفتند حمام خضاب کردند و جشن گرفتند و مبارکباد میگفتند . این فانی در کوچه و بازار محل تیرهای ملامت جگر سوزشدم حتی گندم فروختن بمارا حرام کرده بودند ناچار شدم باتفاق مادر رفتم در سنگسر منزل

همشیره که قدری آسوده شویم . الله اکبر از زخم لسان اشرار و کفار سنگسری . زنها موی سر و والده و همشیره را میکنند و ناسزا میگفتند که برای کفار و خارج دین چرا گریه و ندبه مینمائید این فانی در خانه را بستم و بصبر و شکیبائی بسر بردیم و گریه را آهسته آهسته مینمودیم و چون چند صغیر از شهدا که برادرزاده ها و همشیره زاده ها باشند و این فانی بظاهر کفیل آنها بودم از این حیث بسیار سختی و تنگی عظیم افتادیم علف را میچیده سد جوع صغیر و کبیر میشد آه آه از شرارت و شقاوت اشرار و کفار . خواستم باغ وزمین را که داشتیم بفروشم و وجه آنرا صرف کنم میگفتند شما خارجی هستید معاطله با شما حرام است فقط صبر و شکیبائی و خون جگر چیز دیگری غذای ما نبود . امان از شماتت نوری قرابه مخصوصا که خالو ( دای ) باشد اوسعی و کوشش مینمود و سلطان و حکام عارف میزدند که ما را بقتل برسانند ولی خدا خواست . بعد مینویسد :

در سنگسر مجتهدی بود از بستگان که ابتدا اظهار ایمان مینمود و بقدر دو بیست نفر از مریدهای خود را جمع نموده و خیال رفتن بقلعه را داشت همینکه خبر رسید سربازان دور قلعه را گرفته اند این مجتهد گفت باید صبر نمود اگر اهل قلعه بر لشکر غالب شدند معلوم میشود که حق هستند ولی اگر مغلوب



شدند حقیقتی ندارند باری بعد از شهادت اصحاب قلمه  
 قلم و لسان عاجز است از شقاوت و شرارت و ملامت نمودن  
 از بازماندگان شهدا . در صدد ازیت و قتل ما برآمد  
 و بحکومت عارض شد . ما مورآمد این نانی و همشیره و همشیره زاده  
 و پسرعمو و دوستان ما را گرفته گت بسته بسمت سمنان بردند  
 و ما مورین نیز پنج تومان از من گرفتند . راه خلی بود موقع  
 افکار وارد شهر سمنان شدیم شب ما را بردند در یک منزلی  
 جا دادند و فردا بردند در حبس خانه در کردن ما زنجیر  
 و دریا خلیلی نهادند . جمعا پنج نفر مدت یکماه در حبس  
 بودیم . این فانی بحکومت نوشتیم که اگر ما مقرر سلطانیم  
 ما را بطهران بفرستید و اگر حکم گشته شدن دارید ما حاضریم  
 میرغیب را روانه نمائید که ارث اجداد ما را برین ما است  
 و اگر گرفتن ما برای مال است که بفارت برده اند چیزی  
 نداریم و از ما چیزی و قبول نمیشود مگر نوزده تومان ( که  
 همشیره برای من فرستاده بود ) خلاصه نوشته را بردند  
 بحاکم دادند قبول کرد و چه را گرفت و ما را از حبس خارج  
 نمود و ما برگشتیم بسنگسر منزل همشیره .

بعد مینویسد ( که من سواد عربی ندارم و سن من موقعی که  
 واقعه قلعه پیش آمد از ۱۰ سال بیشتر نبود با اینهمه  
 گرفتاریها و عدم ماتی که بمن وارد میشد طاقت آوردن و صبر کردم



مرحوم آقاسید محمد رضا شه میرزادی

از این بعد در صد تبلیغ امر الله برآمده و آنچه صفات  
 ایمان و مقام سلوک که در آیات والوای الهیه دیده بسود  
 بقدر ادراک خود و اندازه خلق شهمیرزاد و سنگسر از انات  
 و ذکور باعانت و عدد فضل محبوب بسربردیم و آنچه مقامات  
 سلوک بود باندازه هر نفسی در صد تربیت خلق برآمدم )  
 در جای دیگر مینویسد ( چون اول امر و اول ظهور بود و عاظم  
 آثار حضرت رب اعلی رانده بودیم و خدمت حضرت قدوس  
 و جناب اول من آمن فائز نشده بودیم فقط بجواب عریضه  
 والده را عنایت فرمودند و مرقوم داشتند که آن پسر شما با ما است  
 و ما هم موااسات خواهیم کرد این بود که سه برادر رفتند  
 بودند یکی بعد از شهادت اصحاب برگشت و حکایت ظهور  
 را بیان فرمود و باعث هدایت این فانی و همشیره و غیره شدند  
 باری بعد از چند ماه اعدا ضوضا کردند بحکومت عارض شده  
 ما مورآند همشیره و پسر او سید عابدین و پسرعمو و سه نفر  
 از دوستان را اخذ کرده بشهمیرزاد آمدند و اینجانب  
 و برادرزاده را که آقاسید محمد باقر باشد دستگیر کرده  
 و بازو ایمان را از پشت بستند و وارد سنگسر نمودند اما چه  
 نویسم از دست اعدا و تماشاکنندگان که چه شماتت ها  
 نمودند و چه نوع ملامت و استهزا میکردند سزای و چوب پرتا  
 مینمودند و زخم زبان و جراحت دل و قلب و فحش و ناسزا

بود که میدادند اما جای مدعیان و تشنگان بلا خالی نبود با این حالت از فضل و رحمت و عنایت و مکرمت حق و مطاوعر اسماء حسنی و تجلی صفات علیا چنان مسرور و شاکر و باورنمائی روی زریحان بودیم که نانچشی و نبوغی ندانی و باورنمائی بعد گفتگو با ما کردند که چرا آشوب کرده اید و جان خود را تلف مینمائید و خلق را بخود میخوانید و میخواهید خروج کنید گفتم که هرچه بشما گفته اند صرف افترا و تهمت است و بعد ثابت نمودم و پس از گفتگو مشیره را مرخص نمودند بعد ما را بشهر سمنان بردند و تفصیل حبس همان بود که قبلا نوشته شد . باری از شه میرزا باطلی آباد رفتیم و مدتی را در آنجا و از آنجا ببارفروش رفتیم و پس از مدتی توقف در بارفروش به بهنمیر رفته اقامت کردیم و بیست جوانی هم که تصدیق کرده بود همراه من بود بعد از عید نوروز ما را گرفتند و اسیر کردند و بردند طهران در انبار پادشاه حبس کردند و زنجیر بسیار سنگین بگردن ما که پنج نفر بودیم گذاشتند ( آقاغلامرضا - آقالباقیه السیف قلعه مبارکه - آقا محمود - امیرابوطالب باقیه السیف - آقا سید محمد رضا ) خلاصه آنچه در انبار شاهی بر ما گذشت از سختی و تنگی و گرسنگی و عریانی در مدت دو سال و دو ماه که در حبس بودیم جز صبر و شکر و تسلیم و رضا ابدا ناله و جزع نبود .

در جای دیگر مینویسد ( یکنفر مجتهد از مازندران از اهل ساری میرزاتقی مشهور بستون کفر که قاتل برادر امیر اسید احمد شهید علیه بهائیه و شائیه بود آمد بطهران و مقرب سلطان بود چند نفر از اهل ولایت ما بدون اذن ما رفتند به نزد او و گفتند عرض ما را برس و پادشاه عرض کن که دو برادر زسادا و اولاد رسول هستند در انبار ایشانرا مرخص بفرمائید آن خبیث پرسید از کجا آورده اند و بچه تفسیر و گناه گفتند از مازندران و باسم بابی بهتان زده اند آن شریبر گفت باشما چه نسبت دارند جواب دادند هم ولایتی و اهل شه میرزا ند گفت میشناسم یک برادر ایشانرا در مازندران بدست خودم کشتم و صواب عظیم بردم و بایستد حالا این دو برادر را نیز کشت خدمت پادشاه برسم اسم بابی را باید تمام کنم این بیچاره ها خوف کردند بتمجیل آمدند انبار و بما خبر دادند که شعر را ما باعث شدیم و بیدار کردیم چه باید کرد گفتم امر بدست خالق رازق و محیی و ممیت است تقدیر الهی مقدم بر تدبیر است انشاء الله اگر شهادت نسیب باشد خوشا بحال ما بعد از چندین این میرزا محمد تقی رفت بمازندران چندی نگذشت یکروز دیدیم دوستان قبایب آمدن ما گفت مژده باد شمارا که مجتهد مازندرانی که خیال بد باشما داشت خبر آوردند که مرده و نعش او را

میآورد ندکه بیرند کریلا )

در جای دیگر مینویسد ( حبس ما در زندان شاهی  
در سال ۱۲۷۷ هجری قمری بود و بعد از دو سال و دو ماه  
از انبار بیرون آمدیم ) .

خلاصه آقاسید محمدرضا در ایام جمال قدم جل زکرة  
الاعظم نیز فائز بایمان گردید و سپس با آن قلب پاک و ضمیر  
صافی که داشت در کمال ذوق و شوق و استقامت بتبلیغ نفوس  
قیام و بانفوذ کلمه ایکه بین اهالی یک قسمت از مازندران  
و سنگسر و شهمیرزاد داشت امر را در آن صفحات توسعه داده  
و اینهمه احبای موجود در نقاط مذکور هدایت شده اینمرد  
بزرگوار دستند . مردم بقدری با ایشان اعتقاد داشته که آب  
دستشان را برای شفای بیمار میبرده اند .

الوان زیادی ازیراعه مبارک حضرت بهاء الله ( منجمه لون عدل  
که بسیار مفصل و پر معنی است ) و همچنین از قلم معجز شمیم  
حضرت عبدالبهاء باعزازش نازل که اصل آنها در لجنه محفوظه  
آثار مضبوط و محفوظ است و ماعکس یکی از الوان ایشانرا  
بنظر خوانندگان ارجمند میرسانیم .

Handwritten marginal notes in Persian script, likely a library or archival stamp, oriented vertically along the right edge of the page.

Handwritten marginal notes in Persian script, oriented vertically along the left edge of the page, including names and titles.

مجلد هشتم تاریخ ظهور الحق در باره آقاسید محمد رضا  
 وشن حال او چنین نوشته است ( او که صاحب قلم و قلب  
 طهم و سخن مؤثر و رایت هدایت کبری و تأییدات غیبیه  
 درمازندران و سنگسر و سهمیرزاد و چراغ درخشان امر  
 اقدس ابهی در آن حدود بود و در استان غایب تجلییل  
 و تکریم و عفا و عقیدت و ارادت بدو داشتند چند ماهی بعد  
 از وفات برادر با دامادش آقا شیخ رمضان در همان سال  
 هزار و سیصد و یازده هجری قمری بارض عکا شتافته ایامی  
 مدید درك محضر حضرت عبدالبهاء نمود و مراجعت بمازندران  
 کرد و باری دیگر در سال هزار و سیصد و یازده هجری قمری  
 با برادرزاده اش آقاسید محمد باقر در سن پیری و حال  
 ناتوانی بآن ارغز مقدس رفته چندی از زیارت کام دل گرفت  
 و عودت بمازندران نمود و خاتمة الحیات بسال ۱۳۱۸ هـ ق.  
 در باره فروش وفات یافت و هنگام دفنش متعصبین و جهّسال  
 شورش کرده خواستند مانع از دفنش شوند ولی بهمت و  
 شجاعت اعیان الوار ساکن آن بلد خصوصاً بغیرت و مردانگی  
 کاکا حسین شیرازی، بمحلّه الواریه که مجتمع الوار بود منتقل  
 و مدفون گردید و در بقعه درویش تاج الدین واقع در  
 آن شهر قرار گرفت و در سالها مزار محترم نزد دوستان بود تا  
 سال ۱۳۴۹ هـ ق. از محل مزبور نقل بمقبره طهرسی نمودند

و در خلف بقعه بخاک سپردند و از او دو پسر رسیده دختر بر جای ماند و صورت زیارت مفصل که حاوی بیان حالات و مقاماتش میباشد از قلم حضرت عبدالبهاء صدور یافت و نیز در مقام بقیة السیف ذکر فرمودند و از آن جمله این کلمات است :

( ..... و ما وجد يا الهى من اذن داعية الا اسمعها ونفسا مستعدة الا احياها وروحا منطرة الا بشرها وحقيقة زكية الا انعشها ولم يأل جهدا يا الهى فى خدمة امرك و اعلاء كلمتك ونشر آيتك ) .

و پس از او آقا سید محمد باقر سابق الدکر ابن آقا سید احمد شهید که تحسیلات مدرسه ای نیز داشت و از آثار پدر و اعمام مذکور نصیب گرفت و نزد احباب مازندران گل عموجان معروف بود در حدود مازندران و سنگسر و شه میرزا علمدار هدایت کبری شد و عاقبت الا مر سنه ۱۳۳۷ هـ . ق . در سنگسر درگذشت ) .

=====